

د تياتر تاريخ

ماجر او يانیکه ۶۰ روز دختری یازده ساله ای را

مخفی کرده بودند ...

ستاره زیبای فرانسه



شماره ۴۹

Ketabton.com



مساعده تهای که برای بیش از یکصد هزار نفر بعمل آمده بود مجانی حساب میگردد

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم مدیونیت بیش از یکصد هزار نفر کسانی را که تحت پروگرام کار در مقابل گندم، گندم معاونت گرفته بودند معاف نموده است. يك منبع ریاست آمادگی ضد حوادث صدارت عظمی خبر داد که در اثر قحطی سالهای ۴۹ بعداً ازین اشخاص در تطبیق ۵۰ برای مردمان آسیب دیده پروژہ های مختلف کار گرفته ولایات هرات، بادغیس، غور، فاریاب، ارزگان و بدخشان منبع افزود پس از بررسی کمک هایی توسط کمیته عملیات دولت جمهوری افغانستان از امداد تجویز و برای تعداد احوال این اشخاص، که تعداد کثیر این اهالی گندم در مقابل شان بالغ بر یکصد و چهار

هزار و دویست و هشتاد و چهار نفر میشود و مقدار هفت هزار و نهصد و سیزده تن گندم ذمت ایشان قابل تحصیل در مقابل کار بود. بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اشخاص مذکور را از اجرای کار معاف کردند. تا ایشان بامور شخصی و کار های فلاحتی خود پردازند. منبع توضیح کرد که بموجب این احکام همه مساعدت هایی که سال گذشته به مصیبت زدگان قحطی از طرف کمیته عالی امداد توزیع شده، مجانی حساب گردد.

رئیس دولت و صدراعظم بناغلی فریلنگ هوسن را پذیرفتند

منسوب به حزب جمهوریخواه یعنی حزب بر سر اقتدار امریکا میباشد بتاریخ ۱۷ جنوری تولد گردیده و اولین بار در سال ۱۹۵۲ در دوره هشتاد و سوم کانگرس امریکا عضو مجلس نمایندگان آنکشور گردید. و از آن تاریخ به بعد در هر دوره انتخاباتی مجدداً به عضویت مجلس مذکور انتخاب شده است.



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۴ و نیم عصر اول حوت بناغلی پیترو فریلنگ هوسن عضو مجلس نمایندگان امریکا رادر قصر گلخانه ارگ ریاست جمهوری پذیرفتند. درین موقع بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و بناغلی تیودور ایلیوت سفیر کبیر امریکا در کابل نیز حاضر بودند.

بناغلی فریلنگ هوسن متاهل بوده سه پسر و دو دختر دارد. بناغلی جی جی پمن چستر که به همراهی بناغلی فریلنگ هوسن بکابل آمده یکی از مامورین کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان امریکا میباشد.

بناغلی فریلنگ هوسن روز ۳۰ ذلوه برای بازدید مختصری از افغانستان وارد کابل شده است.

قرار یک خبر دیگر بناغلی فریلنگ هوسن ساعت ۳ و نیم بعد از ظهر اول حوت با دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت ملاقات کرد.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه بناغلی فریلنگ هوسن رادر قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

بناغلی چستر در سال ۱۹۳۰ در ایالت وسکا تنسن تولد گردیده و قبل از عهده فعلی مامور وزارت امور خارجه امریکا شده نماینده ایالت نیو جرسی بود و از سال های ۱۹۵۷ تا در مجلس نمایندگان امریکا ۱۹۷۱ بحیثیت دیپلمات امریکایی بوده و عضو کمیته خارجی در جرمنی، یوگوسلاویا و مجلس مذکور نیز می باشد ملاوی اجرای وظیفه کرده است. بناغلی فریلنگ هوسن که

بعضی از مامورین عالی رتبه وزارت خارجه سفیر کبیر امریکا در کابل و بعضی از اعضای سفارت مذکور شرکت کرده بودند. بناغلی پیترو بی اچ فریلنگ هوسن نماینده کانگرس ایالات

چاشتی شرکت کرد که بافتخارش از طرف بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه در آن وزارت تر تیب شده و در آن بناغلی محمد خان جلال وزیر تجارت، بناغلی علی احمد خرم

همچنان بناغلی فریلنگ هوسن ساعت ۱۱ قبل از ظهر اول حوت با بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ملاقات نمود.

بناغلی فریلنگ هوسن ساعت یک بعد از ظهر اول حوت در دعوت تجارت، بناغلی علی احمد خرم

افغانستان به کنفرانس سران دول اسلامی اهمیت زیاد قابل است

رئیس دولت و صدراعظم نمونه سنگ مہتاب را به پوهنځی سیانس اهدا نمودند .

به تاسی از توجهات خاصی که ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به امور علمی و عرفانی کشور دارند نمونه سنگ گره مہتاب را که اخیراً از طرف رئیس جمهور امریکا توسط سفیر کبیر آنکشور به ایشان تقدیم شده بود ، جهت استفاده علمی از طریق وزارت معارف به پوهنځی سیانس پوهنتون کابل اهدا نموده اند تا سنگ متذکره که از لحاظ علمی دارای ارزش خاصی است ، در آن پوهنځی نگهداری و مورد مطالعه حلقه های علمی قرار گیرد .

ښاغلی عبدالرحمن پژواک نماینده خاص ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در کنفرانس سران کشورهای اسلامی هنگام مواصلاحت به لاهور به جواب نمایندگان پرسید گفت هیات افغانستان به دعوت دارالانشاء کنفرانس اسلامی و دعوت حکومت پاکستان برای شرکت در کنفرانس وزرای خارجه و کنفرانس سران کشورهای اسلامی به لاهور آمده و از این دعوت واستقبالی که از ایشان بعمل آمده متشکر میباشد .
ښاغلی پژواک در جواب سوال دیگری گفت که به نظر ایشان باید در این کنفرانس به غیر از موضوع شرق میانه بر موضوعات دیگری بحث نشود .
وی توضیح داد که باید سعی شود موضوعاتی که همه بر آن اتفاق نظر دارند در کنفرانس بحث شود و از مطرح شدن موضوعات مورد نزاع جلوگیری بعمل آید .
ښاغلی پژواک به جواب سوالی در مورد اختلاف سیاسی افغانستان و پاکستان گفت که البته افغانستان با پاکستان اختلاف سیاسی دارد اما افغانستان آرزو مند آن نیست که این اختلاف را در کنفرانس مطرح سازد .

کیو گفت که کشورش نه تنها برای آن به حل مسئله شرق میانه اهمیت زیاد میدهد که علایق بسیار نزدیک پاکستان های عربی دارد بلکه در عین حال عقیده دارد که یافتن راهی برای این مسئله با حفظ صلح وامتیث در جهان ارتباط مستقیم دارد .
در پاکستان تا میز علاوه شده که ښاغلی پژواک در جواب سوال دیگری گفت که گرچه این آرزوی هر کشور اسلامی است تا نتواند مسلمانان جهان تقویت بیشتریابد امام نظوری که این کنفرانس برای آن دایر گردیده محدود به مطالعه طرق و وسایل پشتیبانی از اعراب در موضوع شرق میانه میباشد وی افزود که فهم کشورهای این است که کنفرانس فقط برای بحث بر موضوع شرق میانه دعوت شده و هیچ مسئله دیگری هنوز در آجندای آن شامل نمیشود .
ښاغلی پژواک در لاهور گفت : باید مواضعی که همه بر آن اتفاق نظر دارند در کنفرانس سران کشورهای اسلامی مورد بحث قرار گیرد .

ښاغلی عبدالرحمن پژواک سفیر کبیر افغانستان در دهلی جدید و رئیس هیات افغانستان در کنفرانس کشورهای اسلامی روز دوشنبه هنگام مواصلاحت به لاهور گفت که افغانستان به کنفرانس کشورهای اسلامی اهمیت بزرگی قابل است وی افزود که هیات افغانی برای کامیابی کنفرانس که به مقصد حل مساله شرق میانه دایر گردیده است بدون استثناء همکاری خواهد کرد . این مطالب در شماره ۱۹ فیروزی پاکستان تا میز تکمیل یافته است .
روز نامه علاوه می کند که مطابق به گفته ښاغلی پژواک انگیزه عمده اشتراک افغانستان در کنفرانس لاهور ، علی الرغم یک اختلاف سیاسی که با پاکستان دارد ، این بود که کشورهای پاکستان های عربی و سایر کشورهای مسلمان علایق بسیار نزدیک دارند و لهذا از کنفرانس خارج باقی مانده نمی توانست .
ښاغلی پژواک افزود که خو شیخنا نه علاوه دعوتنامه ای که از طرق عادی واصل شده بود (دعوتنامه ای از حکومت پاکستان نیز دریافت کردیم و با خوشی و از روی عین روحیه به آن جواب مثبت دادیم) .
پاکستان تا میز مینویسد که ښاغلی سفیر

ښاغلی پژواک در اخیر گفت که افغانستان بقیه در صفحه ۶۳

معاون کمیسیون ملی جاپان با وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات کرد

ښاغلی سوگو وارا مینورو معاون کمیسیون ملی یونسکوی جاپان ساعت ۴ عصر اول حوت

با پوهاند دو کتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات نمود .
دیرین ملاقات که ښاغلی

چین جی یاغی - سفیر کبیر جاپان در کابل نیز حاضر بود .
بقیه در صفحه ۶۳



معاون کمیسیون ملی یونسکوی جاپان، چین ملاقات با پوهاند دو کتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور .

دبیرایت پودر تولید پوری

دبیرایت پودر تولید پوره ژرند دغوری سمینو دقاییکی به شنگ کی به کارا جو له کیری .
دغوری سمینو دریاست پوری متبوع و ویل دله ژرند له خارج شخه راول شوی اود هنی شینی ضروریات دنگلو دسا ختما نسی پروزی له سامان او تخنیک و سایلو شخه برابر پوری .
متبوع و ویل بدنه ژرند کی به کال کسی له لسونه تر پنخلس زره تپو پوری دبیرایت پوری چه دجاردھی غوریند له کان شخه ویستلی کیری پودر کیری او دپتولو دپلتهی ریاست نه سیارل کیری .
دبیرایت دپلتهی دبرمه کاری په چارو کی پوره ضروری ماده ده .
متبوع زیانه کیه دبیرایت پودر دژرند ی په کار لویدو سره به دهبود په اسمارو کی زیاته سیما وشی ، شکه بخواد برمه کاری د چارو دپاره په کال کی زیانه اندازه دبیرایت له خارج شخه راول کیدل .

ژوندون

۴ حوت ۱۳۵۲ برابر ۲ صفر المظفر مطابق ۲۳ فبروری ۱۹۷۴

استفاده از معادن بیرایت

دراثر مطالعاتیکه از چندی باین سو در قسمت معادن صورت گرفته معلوم گردیده است که کشور ما سرشار از منابع طبیعی میباشد. معادن در يك کشور به مثابه بزرگترین منبع عایداتی و پشتوانه اقتصادی میتواند بشمار آید. منابع طبیعی در رشد و تقویت صنایع و اقتصاد نقش بسیار دارد زیرا از یکطرف زمینه برای بکار افتادن صنایع مساعد میگرداند و از طرف دیگر در تقویه بنیه مالی کشور کمک بسزایی مینماید.

معادن بیرایت که در چارده غوربند و منطقه سنگیلان هرات کشف گردیده است از جمله معدن است که در صنعت مورد استفاده زیاد میتواند قرار گیرد.

در امور برمه کاری تفحصاتی از پودر بیرایت کار گرفته میشود که درین صورت صرفه جویی قابل ملاحظه در اسعار بوجود می آید چه برای امور برمه کاری مقدار زیاد پودر بیرایت از خارج وارد میشود.

وزارت معدن و صنایع چندی قبل اعلام کرد که در نظر است تفحصات نفت و گاز در سالهای آینده به پیمانان وسیع صورت گیرد تا زمینه کشف و استخراج بیشتر معادن نفت و گاز در کشور آماده شود.

برای استخراج هر چه بیشتر نفت و گاز، در امور برمه کاری از پودر بیرایت استفاده بیشتر بعمل می آید روی همین ملحوظ یک آسیاب تولید پودر بیرایت بکار انداخته میشود تا بیرایت چارده غوربند بصورت پودر در آمده و به ریاست تفحصات تسلیم داده شود.

از قرار معلوم فیصدی بریم سلفیت بیرایت که در منطقه سنگیلان و چارده غوربند کشف گردیده بسیار زیاد است که نه تنها در امور برمه کاری بلکه در صنعت رنگ سازی و عکاسی نیز از پودر آن کار گرفته میشود.

برای استخراج هر چه بیشتر معادن باید زمینه استفاده از آن نیز مهیا ساخته شود تا از معدن کشف شده به پیمانان وسیع کار گرفته شود. باین اساس اگر فابریکات در کشور بکار انداخته میشود که مواد خام آن در داخل کشور موجود میباشد زمینه رشد صنایع بیشتر مساعد میگردد.

بیرایت که از منطقه سنگیلان هرات و چارده غوربند بدست آمده است هم زمینه استفاده آن در داخل کشور برای امور برمه کاری و رنگ سازی میسر است و هم امکان صدور آن به ممالک خارجی موجود میباشد.

برای تسریع آهنگ رشد اقتصادی در شرایط موجود منابع طبیعی و معادن منحیث بزرگترین پشتوانه است که استفاده زیادی باید از آن صورت گیرد.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت راغظم افغانستان

درد فتره دیر

را بفرست .
گفتم :
- خوب ؟
- منبهم شعر گفتم . از هفته
پیش شروع کردم به شعر گفتن...
آ نوقت دوسیه اش را باز کرد و
گفت :
- اینهم اشعارم ...
دوسیه انباشته بود از کاغذ ،
که پشت و روی صفحات کاغذ سیاه
شده بود از نوشته ، بخشید
از شعر .
برای اینکه این همکار شاعرما
عصبانی نشود .
پرسیدم :
- از کی شروع به شعر گفتن
کردید ؟
- از هفته پیش .
باتعجب پرسیدم :
- از هفته پیش !؟
- بلی ! و این دوسیه محصول
کار یک هفته من است .
باور کنید مغزم تیر کشید .
پرسیدم :
- حالا میخواید آنها را چاپ
کنید ؟
بقیه در صفحه ۵۹

ساعت یازده قبل از ظهر بود یا
شاید هم در حدود یازده قبل از ظهر
که چند ضربه به در خورد و متعاقب
آن ، جوانکی قدم به درون گذاشت.
سلام کرد و راهش را از میان
چند نفری که در دفتر بودند بطرف
میز باز کرد و بی توجه به خبرنگار
مجله که در مورد راپورش توضیح
میداد ، دوسیه اش را روی میز
گذارد ، حرف خبرنگار را قطع
کرد و گفت :
- مقاله هایم را که چاپ نکردید.
کنایه آمیز افزود :
- شاید آن مقاله ها ارزش چاپ در
مجله شما را نداشت ، بهر حال
اینبار عوض مقاله برای تان شعر
آورده ام .
گفتم :
- مقاله های تان ارزش داشت ،
خوب بود ، ولی ... خوب حالا که
شعر آورده اید ، بنظرم کار خوبی
کرده اید .
- بلی شعر آورده ام . من شاعر
نیستم ، اما یکی از دوستها نم
توصیه کرد ، اگر مقاله هایت چاپ
نمی شود ، شعر بگو و شعر هایت



در زمینه فرهنگ و علوم

در برابر این جریان از طرف یکدسته فلاسفه و دانشمندی که میخواستند بین مسیحیت و علم اصلاح کنند عکس العملی بوجود آمد، و تعقیب این منظور مو چپ شد که بوسیله دکارت و اسپینوزا، مکتب های فلسفی و عملی مختلفی ایجاد گردیده و به شکل و کانت ختم شد، لیکن نتیجه آن موفقیت آمیز نبود، زیرا این مکتبها دین را صرفاً از نظر نیاز مندی های اجتماعی یا تخیلات ایده آلیستی مورد مطالعه و بحث قرار داده بودند.

در قرن نوزدهم بعد از پیدا شدن (فوکت) و (بوخز) و پس از ظهور افکار تجربی در فلسفه سود جویی و پیشرفت علمی در صحنه طبقات زمین شناسی و زیست شناسی و روان شناسی تجربی، مسأله مادیت باوج اعلی رسید، زیرا برای آخرین مرتبه نظریه مادی تاریخی بصورت عکس العملی جلوه گر شد، در نتیجه سرمایه داری جانشین روش ملوک الطوائفی گریز گردید.

در مقابل این حمله شدید علیه اجتماع اسلامی بین موارث عربیت که عبارت از دین و فرهنگ است، و بین نسل تازه ای که جز در مدارس غرب، در جای دیگر کسب معرفت نکرده بودند، فاصله ای بوجود آمد. نسل جدید طوری عرض وجود کرد که نسبت به تعلیمات و اخلاق و برنامه های اخلاقی اسلام اهمیتی قابل نبود، زیرا بهترین خدمت ملی در نظرشان این بود که مردم خویش را بسطع یک فرهنگ عالی، آنگونه فرهنگی که مورد قبول و توجه استعمار گران است، برساند.

درین هنگام مسلمانان در یافتند که اغلب فرزندان شان از معارف اسلامی بی خبر و بدور مانده، بلکه وضع مسلمانان در این مرحله، وضع مردم اسپانیا را بخود گرفته بود، یعنی همان او ضاع و احوالی که در قرن نهم مسیحی، «ایگاور» کشیش اسپانوی جوانان اسپانیا نیایی وقت خودش را اینگونه تعریف میکند:

«برادران مسیحی من از اشعار و داستان های عرب بوجد و طرب می آیند، اینها کتب فلاسفه و فقهای اسلام را از آن جهت مطالعه نمیکنند که مواد آنرا اجرا کنند بلکه میخواهند اسلوب عربی صحیح و دقیقی را بیاموزند!»

درینجا چنین نتیجه بدست می آید که اگر دانشمندان اسلامی مساعی خویش را همانند شیخ محمد عبده، سید جمال الدین افغانی و داکتر اقبال و امثال ایشان، وقف بیداری ملت ها و بخصوص، وقف نهضت و بیداری جهان اسلام میکردند و برای از بین بردن جهود، مجاهداتی پیگیر بعمل می آوردند، هرگز حالت عقب ماندگی در جهان اسلام دوام نمیگرفت و همچنانیکه ملل دیگر، توانستند خویششان را از گودال های سیاه بد بختی و نارسایی بیرون نمایند، دنیای اسلام نیز

والارض بامرہ ... لقوم یعقلون»
درسوره عنکبوت: «وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون»
درسوره انعام: «ولا تقرّبوا الفواحش ... لعلکم تعقلون»
درسوره یوسف: «وما ارسلنا من قبلك الا رجالا .. الا تعقلون»
درسوره حشر: «تخصیّبم جمیعا وقلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعقلون»
وآیه: «والراسخون فی العلم یقولون انما به ...»
وآیه: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب»

وآیه: «الذین یدکرون الله .. ویتفکرون فی خلق السموات والارض»
وآیه: «افلّم ینظرو الی السماء ...»
وآیه: «مناله غیر الله .. الا یتصرون»
وآیه: «والله یؤید بقصره .. لعبرة لاولی الابصار»
وآیه: «افلّم یدبروا القول ...»
وآیه: «وبین آیاته .. لعلهم یتذکرون»
(و... و... و... و... و...)

اسلام بناسی ازین بزرگداری در برابری علم و دانش همه اساسات و مبانی اسلامی را عم از معتقدات، معاملات، عبادات و غیره، روی پایه های علمی و عقلی بنامی نماید و انسان را باسناد عقل و خرد و قضاوت ضمیر، مورد محاسبه قرار میدهد و در هر موقع و هر مرحله انسان را بدان میخواند تا پیرامون موضوعات نیروی عقل و درک فکری خویش را بکار انداخته در پرتو آن، مسایل را تحلیل نموده و حقایق را آنطوریکه هست دریابد و بران بگراید. اسلام افراد عاقل و خرد مند را در همه جا مورد خطاب خویش قرار میدهد، بخاطر اینکه عقل و خرد را محترم میشمارد و دانشمندان را فردی ممتاز و ارجمند میخواند، زیرا مقرردها و قوانین خود را روی علم و دانش، بی می ریزد و دانشمندان مسلمان را چه در این جهان و چه در آنجهان، نجات بخش و سعادت آفرین برای انسانها و نامود میکند.

اهتمام زمامداران اسلامی در زمینه پیشرفت علوم: حکمروایان و زمامداران اسلامی همواره برای اکتشاف و گسترش بیشتر علوم، مساعی بفرج داده و شخصاً درین راه پیش قدم میشدند و همین اهتمام و بزرگداشت خلفای اسلامی از مقام و ارزش علم و دانش، یگانه عاملی بود که اثر بارز و نمایان خود را در طریق پیشرفت و تطور علوم، بها گذاشت و همین مساعی و بر گزار نمودن مجالس بزرگ علم، علم و فرهنگ را از مهمترین مظاهر حیات علمی و انسانی و رونق عصر ساخته بود و اگر علم و دانش در حیات انسان ها کمتر ازفتون، فلسفه و یادین نبود.

فریضه تفکر و تعمق و بکار انداختن نیروی عقل در مسایل و امور، در قرآن، عقل انسانی را با تمام محتو یاتش دربر میگیرد و کلیه خصوصیات و مدلولات آن را شامل میسازد. ... واینک نمونه هایی ازین تذکرات قرآنی و ازین اهتمام قرآن نسبت به عقل و میزانت آنرا گذارش میدهم: درسوره بقره: «ان فی خلق السماوات والارض و ... و ... لقوم یعقلون» (یعنی به یقین و به تحقیق، در پیدایش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و ... و ... نشانه هایی است برای آنها بیکه عقل دارند و تعقل مینمایند.) درسوره مؤمنون: «وهوالذی یحیی ویمیت و .. الا تعقلون» (یعنی تنها خداوند است که زنده میکند و میمیراند و ... پس چرا تعقل نمیکنید؟) درسوره روم: «ومن آیاته ان تقوم السماء

عبدالرحیم عینی

حضرت ابوطلمحه و انصاری (رض)

این صحابه جلیل القدر حضرت پیغمبر علیه السلام و مبارز نام آور یعنی ابوطلمحه انصاری که نامش زید بن سبیل انصاری از قبیل بن بغاز بوده و مادرش یکتا از زنان تیسرانداز می باشد. وی از زمره ستاره های درخشان مدینه هست که دعوت خدا و رسول علیه السلام را پذیرفته با پیغمبر اسلام بیعت عقبه را مشاهده کرده است.

حضرت رسول علیه السلام مسلمان وی و صحابه مجاهد و قهر مان معروف اسلام ابو عبیده بن جراح پیمان مواخات (برادری) را بست.

حضرت ابوطلمحه (رض) بخود لازم گرداند که هیچ یکی از غزوات رسول خدا (ص) از وی فوت نشود همان بود که از نخستین جهاد مسلمانان یعنی جنگ بدر آغاز نموده تا اینکه دیگر غزوات را نیز مشاهده کرد. در تیر اندازی ذریعه گمان خیلی مهارت داشت چنانچه هنگام تیر اندازی وی رسول علیه السلام

سرخود را بلند نموده نشان زدن او را تماشا می کردند و از مهارت و براعت آن تعجب می نمودند.

ابوطلمحه (رض) در اسپسوار و تریه اسپان اصیل جهت استخدام به جهاد خیلی هاشمیت و سلاقه داشته چندین بار حضرت پیغمبر (ص) اسپسوی را سوار شده با تعجب گفته اند: «من درین اسپ بحرانی یابم» یعنی اسپیکه تریه و پرورش آن درست گردیده و بسیار تیز است.

ابوطلمحه (رض) همیشه در جنگ های پیغمبر علیه السلام همگام بوده روح و جسم خود را وقف جهاد نموده همواره به پا سپانی رسول علیه السلام مصروفیت داشت و از وی دفاع و حمایت نموده از نزد رسول خدا (ص) تیر اندازی می کرد چنانچه در غزوه احد پیغمبر (ص) قبل از تحمل زخم زمینه قتال را بوی مساعدت نموده تیرها را برایش جمع می کرد و برایش میداد تا به هدف برسد. وی همچنان تا حدی که قدرت داشت می جنگید.

انتخابات بریتانیا چه نتیجه خواهد داد

در حالیکه انتخابات پارلمان انگلستان بروز ۲۸ فبروری (مطابق ۹ حوت) آغاز میشود هنوز حکومت انگلستان با کارگران معادن بکدام نتیجه مثبتی نرسیده است. حقیقت این است که با تراختصا بات و بحران دوامدار کارگران معادن انگلستان حکومت آنکشور پارلمان را منحل کرده و اعلان تجدید انتخابات را نمود.

در سیاست انگلستان معمول است که در حالات اضطراری پارلمان از طرف حکومت منحل شده و انتخابات از سر گرفته میشود:

مجله اکو نومست در یکی از شماره های اخیر خود نوشته است که بحران فعلی در انگلستان از جنگ عمومی دوم جهانی باینطرف بهلاحظه نرسیده است و همچنان از سال ۱۹۳۱ باینطرف مدتی که برای مبارزات انتخاباتی درین دوره مد نظر گرفته شده است کوتاه ترین مدت است.

بهر حال این بحران وقتی حل خواهد شد که حکومت بتواند با کارگران معادن بیک موافقه برسد چه به عقیده بعضی از ناظرین چه حزب کارگر رو بکارشود و چه حزب محافظه کار اما شرط اساسی حل معضله کارگران است.

بقرار نوشته اکو نومست کارگران معادن از سه سال باینطرف متوجه آن بودند که حکومت حزب محافظه کار را از پا در آورند و طی دو سال گذشته باین امر توفیق نیافتند در حالیکه امسال موفق شدند.

حالا که این موفقیت حاصل شد هر حزبی که بتواند در انتخابات اکثریت را بدست بیاورد و حکومت را تشکیل دهد باید تدابیری اتخاذ نماید که این معضله و بحران را به

نحوی از انجا حل نماید چه معضلات کارگران معادن خسارات زیادی اقتصادی برای حکومت بریتانیا ایجاد میکند. چنانچه به عقیده مبصرین دوام بحران کارگران نه تنها آنکشور را در حال حاضر به یک انفلاسیون مواجه می سازد بلکه امکان آن موجود است که طی چند سال آینده هم درجه این انفلاسیون خیلی بلند برود.

ازجانبی هم توام با انفلاسیون بیکاری به حد اعلاي خود رسیده و این امر نه تنها زیانهای شدیدی به صنایع بریتانیا وارد می آورد بلکه به ذات خود پرو بلم بزرگ اجتماعی در آنکشور خواهد بود.

حقیقت این است که انگلستان تنها به معضله بحران کارگری فعلی

وقتی ادوارد هیت به تاریخ ۱۸ جون ۱۹۷۰ حکومت شش ساله کارگر را تحت ریاست هرالد ویلسن خاتمه داده و زمام مملکت را بدست گرفت در آنوقت هیت اندکی بیشتر از ۴۶ فیصد آراء عامه را بدست آورده بود در حالیکه حزب کارگر ۴۳ فیصد آراء را حاصل کرده بود. بقیه آراء عامه را حزب لیبرال و سایر احزاب گرفته بودند.

نظری به فیصدی آراء در انتخابات گذشته نشان میدهد که حزب کارگر محض سه فیصد از حزب محافظه کار عقب بود که یک فیصدی ناچیز و اندک میباشد. هر گاه بحرانات مربوط به آنکشور را که هنگام



حکومت محافظه کار ظهور نموده باین فیصدی کم دوره گذشته انتخابات در نظر بگیریم غالباً باین نتیجه خواهیم رسید که تا تیرات بحرانات فعلی بدون شك فكر عده از رای دهندگان را اگر به جانب حزب کارگر معطوف نسازد حداقل از حزب محافظه کار که دور خواهد ساخت. ازین تخمین که بگذریم آراء عامه ایکه توسط موسسه گالپ اخذ شده و بروز پنجشنبه ۱۸ دلو در روز نامه دیلی تلگراف نشر گردیده است حزب کارگر را پیشقدم نشان میدهد.

همچنان موقف حزب کارگر در برابر اعتصاب کارگران معادن به تناسب محافظه کار ملایم تر معلوم

میشود چه از یک طرف گفته است که با احراز موفقیت راجع به عضویت انگلستان جامعه اقتصادی اروپا تجدید نظر میکند که این امر خود بالای اعضای کارگر و بکسره از محافظه کاران مخالف عضویت تاثیر خود را دارد. همچنان این حزب از همان آغاز بحران کارگران معادن حمایت کامل خود را مبنی بر تقاضای آنها ابراز کرده است که این هم به حزب مذکور موقف خوب میدهد.

در سیاست انگلستان حزب لیبرال که یک حزب اقلیت بوده و در انتخابات گذشته محض هفت فیصد آراء را بدست آورده بود یک موقف خاص دارد. اکثر دیده شده است که این حزب یک موقف توازن دهنده رابین دو حزب بزرگ دارا میباشد به این معنی که هر وقت طرفداران یک حزب دل خوشی از حزب خویش نداشته باشند با لیبرال می پیوندند و بنا بر همین علت است که طی سالهای اخیر تعداد اعضاء و فیصدی رای دهندگان

آن رو به تزاید میباشد و گفته می شود که در انتخابات فعلی هم شاید لیبرال ها بیشتر منفعت ببرند. بهر حال چه کارگر موفق شود و چه محافظه کار و چه هم لیبرال ها از اختلافات این حزب سود ببرند موضوعات عمده و مهم در قبال حکومت آنکشور این خواهد بود که نخست از همه چطور بحران فعلی کارگری و اقتصادی را حل کند و هم به چه اساس با حل این موضوع در برابر بحران انفرژی موقف بگیرد و اگر هم کارگر بمیان بیاید چطور پیش آمد را در برابر جامعه اقتصادی اروپا با احراز خواهد کرد جواب ازین سوالات و شاید هم سوالات دیگری بعد از انتخابات نهم حوت جسته جسته معلوم خواهد شد.

صدا های مدهش طیارات چگونه تشکیل میشود

نظریه دلایل فیزیکی و اقتصادی طیارات جت باید به ارتفاعاتی بلند پرواز کنند چون اندازه گیری سرعت طیاره تابع درجه حرارت و کثافت هوا است و این دو عامل نظریه ارتفاع تغییر میکنند پس برای اندازه گیری دقیق تر از نسبت بین سرعت طیاره در همان ارتفاع و سرعت صوت استفاده می شود یعنی سرعت طیاره را به سرعت صوت تقسیم کرده و حاصل آنرا که (ماک) یاد میشود مورد نظر میگیرند این مقدار در سطح بالای بال در نقاط مختلف متفاوت است هرگاه جریان هوا را بالای مقطع عمودی بال که نماینده آیزیک قسمت بال طیاره میکند مطالعه کنیم دیده میشود که در یک نقطه بال سرعت مالیکول های هوا حتی از سرعت صوت هم سریعتر میشود بدون آنکه با سرعت طیاره را مساوی به سرعت صوت ساخته باشیم ، نظریه خصوصیات ساختمان بال های طیاره ما لیکول های هوا بعد از طی نمودن سطح فوقانی بال که انحنا ی بیشتر دارد از سرعت خود کاسته بالاخره به سرعت اولی خود (M) تنزل مینماید .

ناگفته نماند که تراکم وهم بستگی بین مالیکول های هوا که بالای بال جریان دارند نظیر به هوای مجاور آن خیلی زیاد است در این صورت هرگاه سرعت جریان بالای بال طیاره سرعت صوت برسد مالیکول های سریعتر از صوت پیش از اینکه ساختمان بال باعث تقلیل سرعت شان شود بالای هم به صورت عمودی قرار گرفته و این قسار عمودی ادا می دهد که باعث بی نظمی جریان هوا بالای بال می شود به نام موج ضربتی و یا شاک و ثیف یاد میکنند و آن عبارت از میلیون ها مالیکول متراکم شده هوا در حال گریز میباشد . موقعیت شاک و ثیف نظریه سرعت طیاره تغییر پذیر است یعنی هر اندازه که سرعت طیاره اضافه شود شاک و ثیف بطرف عقب بال حرکت میکند .

طوریکه مشاهده شده در یک قسمت بال سرعت جریان بالای بال از دوچند سرعت صوت هم چیزی زیاد می شود در این صورت شاک و ثیف بالای بال تشکیل شده و از قسمت عقبی بال خارج میشود . در این چار است که هنگام ترك گفتن قسمت آخری بال شاک و ثیف فشار هوای چار قسمت خود را خیلی ضعیف یافته مالیکول های آن به شدت زیاد فرار کرده در اکثر تصادم بین مالیکول های هوا آوازه مدهش تشکیل و به گوش مامیرسد وهم موج تشکیل شده باعث لرزاندن منازل میگردد . در سال ۱۹۶۳ شرکت های بزرگ طیاره سازی ایالت متحده گوشیدند تا حکومت را تشویق نمایند که به ساختن طیارات مسافر بردار مافوق سرعت صوت موافقه کند همین بود که حکومت خواست تا عکس العمل مردم را در پی چندین پرواز طیارات عسکری مافوق سرعت صوت بالای شهر های پراز دحام معلوم کند در نتیجه عدم رضایت مردم باعث ناکامی پروژه مذکور گردید .

این نوع انجن ها طوری است که مقدار معین هوا تیل را (که مخصوص طیارات جت است) احتراق داده و آنرا از یک مجرای نسبتا تنگ تر تحت فشار زیاد به سمت عقب خارج مینماید که در نتیجه مقاومت هوا که در مسیر آن واقع است باعث حرکت طیاره به سمت جلو میگردد . ساختمان بال های طیاره طوری است که قسمت فوقانی آن نظیر به قسمت تحتانی انحنا ی بیشتر دارد یعنی اگر ما به نوعی طول قسمت بالانی و پائینی بال را اندازه کنیم خواهیم دید که قسمت بالانی بال طولتر از قسمت تحتانی آن است .

حالا حرکت دو مالیکولی هوا را در قسمت بالانی و پائینی بال در نظر میگیریم . فرض میکنیم که هر دو مالیکول هوا در زمان معین یک جادر تیغه پیش روی بال طیاره تماس کند در این صورت یک مالیکول مجبور است فاصله قسمت بالایی را و مالیکول دیگر قسمت پائینی را طی نموده به یک وقت هر دو در نقطه انجایی دم بال طیاره دوباره با هم یکجا شوند

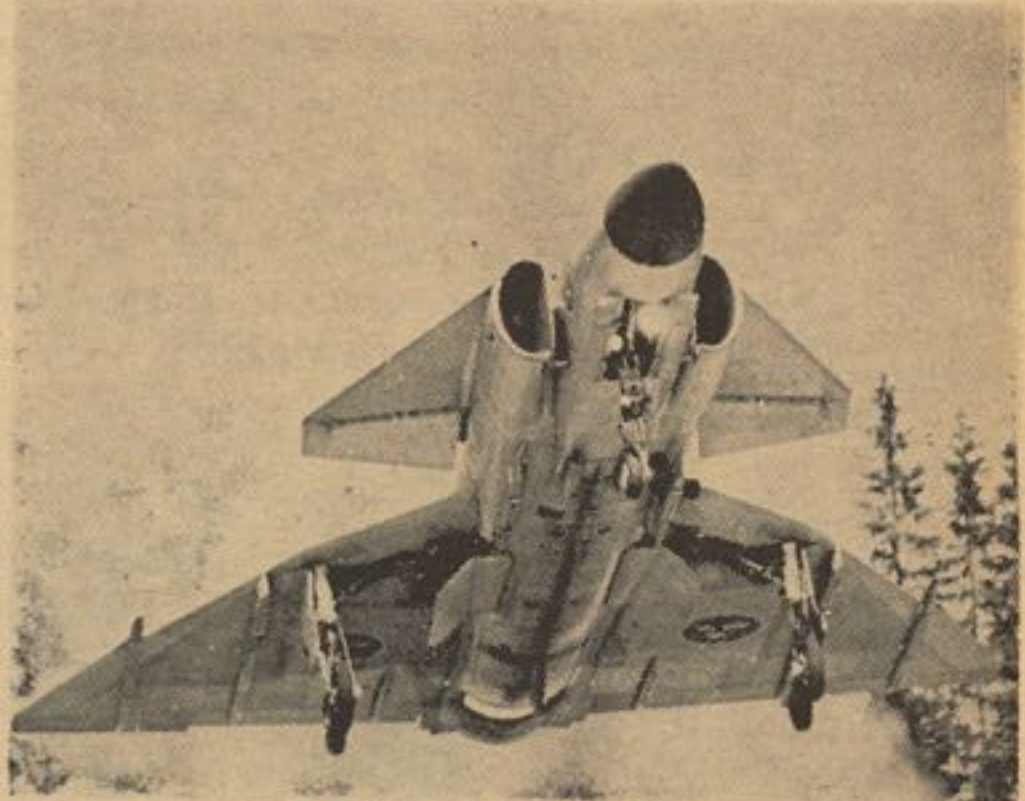
خوانندگان محترم شاید از سالها بزیاد به این آواز ها آشنایی داشته باشند . دهشت آواز های مذکور تا اندازه ای است که بعضی اوقات تعمیرات بسیار بزرگه را به لرزه آورده و باعث تولید ترس و هیجان در انسان ها و پرندگان و حیوانات دیگر میشود . در مناطقی که نزدیک میدان های طیارات مافوق سرعت صوت واقع اند مردم راجع به این آواز ها صحبت میکنند ولی نمیدانند که سبب تولید این آواز های بهم مانند همانا عمده از طیارات است که با سرعت صوت پرواز میکنند . مردمان مناطق مذکور این آواز ها را به صدای بم اشتباه نموده حین شنیدن در خود احساس ترس مینمایند . در این نوشته درباره این آوازه های بهم مانند معلومات علمی ارائه میشود . جهت دانستن موضوع لازم است تا اندکی راجع به فیزیکی پرواز طیاره یاد آور شویم



یک نمونه از طیارات جت



این طیاره دارای صدای مدهش است



نمونه ای از طیاره مافوق سرعت صوت

برای اجرای این کار بدینوسیله است که مالیکول اول باید سریعتر باشد نظریه مالیکول دوم قرار قانون (برنولیسی) گفته میتوانیم که تفاوت فشار در قسمت تحتانی بال اضافه تر است نظریه قسمت فوقانی آن وهم این تفاوت فشار مستقیما متناسب است با سرعت طیاره هرگاه سرعت طیاره بالای خط زروی هنگام دوش به حدی برسد که تفاوت فشار تحتانی و فوقانی مساوی به وزن طیاره شود هر سرعت اضافی دیگر باعث بلند شدن طیاره از زمین میگردد . اکنون بر میگردیم به اینکه آواز بهم مانند یعنی سانکبوم چگونه تشکیل میگردد .

از جمله تمام اعضای طیاره دو عضو آن را میتوان ضروری ترین سبب پرواز خواند که عبارت اند از : اول- انجن که عامل حرکت طیاره به سمت جلو است . دوم- بال که سبب بلند شدن طیاره از زمین میگردد . در دیزاین انجن طیاره جت از قانون سوم نیوتن فزیکدان انگلیسی که میگوید : در مقابل هر عمل یک عکس العمل مساوی در جهت مخالف وجود دارد - استفاده بعمل آمده . ساختمان

پیروزی در مبارزه با بیسوادی، پیروزی بر جهل و ظلمت است

با کاروان علم و ادب به پیش میروند درحالیکه اینطور نیست، هنوز دیو بیسوادی در افکار و ذهن بالاتراز نود فیصد هموطنان ما پرده کشیده است. هنوز هزاران زن و مرد، از نعمت خواندن و نوشتن محروم اند.

تحول و تغییر در کشور، بهبود و انکشاف مملکت وابسته به حیات آنها نیز میباشند.

اخیرا مبارزه با بیسوادی که عامل عمده پسمانی اجتماعی است در پرتو رژیم نوین به پیمانهای وسیعتر و بیشتر، آغاز گردیده است، تا پنجه شوم آن، از ذهن و فکر مردم کوتاه شود و الحق پیروزی در مبارزه با بیسوادی، پیروزی بزرگی خواهد بود، ارزشمند، مفید و سرزده بخش جامعه بهتری.

با این مفکوره گفتگویی بایک منبع ریاست ملی مبارزه با بیسوادی انجام داده ایم که اینک از نظر شما میگذرد. منبع سوالی را پیرامون گام های اخیر آن اداره برای مبارزه با بیسوادی منظور پاسخ میدهد:

افغانستان در پرتو رژیم نوین، هر روز بیشتر از روز پیش شاهد ترقی های چشمگیر حیاتی می باشد. انکشافاتی که ارزش های حیات ملی عنعنوی ما را، به شرایط نوین عصر و زمان موجود، توافقی داده، ملت و کشور ما را نیرو می بخشد که دشواری های عقب ماندن از پیشرفت های اقتصادی، اجتماعی و غیره، از بین بردارد.

تحولات بزرگی که اکنون در وطن ما، در حال تکوین است با در نظر گرفتن معیار بیسوادی درین سرزمین با مانع بزرگی روبروست. اما این مانع مهم نیز با تدابیر موثر تحولات بنیادی رژیم جمهوری، با عملیات سواد به شکل اساسی و تخنیکی، رفع میگردد.

منبع می افزاید:

- توسعه و بخش نظارت و تطبیق کورس های تعلیمات اکابر، تدریس سواد آموزی به شکل مداوم و تخنیکی استخدا م معلمان دایمی برای سواد آموزی و تر بیهودهنمایی آنها از جمله

ولایات دور دست، دامنه کوه های عظیم، جنگلات انبوه، ریزش های بی آب و علف و بالاخره دور افتاده ترین نقاط این سرزمین نیز، وطن ماست و جزوی از کشور ما. آن هایی که بیل بدست دهقانی میکنند، آنهایی با صنایع ابتدایی زندگی خود را پیش می برند، گروهی که با تربیه حیوانات مشغول اند، دسته بی که در تاریکی جنگلات و در دهن کوه ها زندگی میکنند و بالاخره آنهایی که تا بستان در گوشه بی و زمستان در گوشه بی دیگر به سر میبرند همه هموطنان ما اند. هموطنانی که فیصدی بیشتر نفوس ما را تشکیل داده اند.

گاهی اتفاق افتاده که وقتی کتابی میخواهیم، مجله بی ورق می زنیم و یا نوشته بی را، می نویسیم، محیط وسیعتر از محدوده شهر خود را، از دید می بریم، می پنداریم که همه مثل ما، کاغذ می خوانند، از آوازی های دانش اطلاع دارند و قدم بقدم،

با کتاب های تازه درسی و ممد درسی سواد حیاتی، مردم به ارزش های رژیم جمهوری و زندگی امروز آشناسی شوند هدف مبارزه ملی با بیسوادی، با سواد ساختن جوانان و تا سه ساله است.

در سال آینده پر و گرام های سواد حیاتی در کترها، پکتیا، جوزجان و بغلان تطبیق میگردد...

۱۰۸ کورس سواد در شهر کابل...

شهر ما تنها همین عمارات عصری و نیمه عصری محدود بین کوه های آسمایی و شیر دروازه نمی باشند. هموطنان ما منحصرا به یک گروه قلیل روشنفکر و با سواد



مردم با علاقه فراوان در کورسهای اداره

ملی مبارزه با بیسوادی نام نویس میکنند.



يك صنف از كورسهای اداره ملی مبارزه با بیسوادی

پهلوی باسواد ساختن، پیرامون راز های ترقی و انکشاف وطن را، برای آنها تفهیم میدارد.

منبع ادامه میدهد: - همچنان کتابها، افکار بیسوادان را قادر میسازد تا ارزش های حیاتی اقتصادی و فرهنگی رژیم جمهوری را بهتر فهمیده و خود را، با شرایط حیات امروزی توافق دهند.

روش جدید در حصره تالیف کتاب های درسی و ممد درسی بنام «گلوبل» بوده که نخست کلمات ساخته شده بعد از کلمات جملات بوجود می آید و در اخیر جملات تجزیه میگردد.

برای مواد ممد درسی رساله ها و آثاری مدنظر است که حاوی مطالب آموزنده مدنی و کلتوری بوده، در ساحه زراعت برای بلند بردن سطح زراعت و بهبود سایر پیشه ها، مطالب مفیدی را، ارایه میکند.

منبع درین حصره چنین مثال می آورد:

- در کوه دامن مواد خواندنی از شکل پیچیده ای تا کداری و تاک انگور برای دعا قین روشن میسازد.

به همین ترتیب رساله های برای آبیاری، کود دادن، کشمش ساختن، کوبراتیف و غیره ترتیب گردیده است. همین منبع سواد عنعنوی را، با سواد حیاتی اینطور مقایسه میکند:

- سواد عنعنوی عبارت از آموختن خواندن و نوشتن است، در حالیکه سواد حیاتی تنها آموزش خواندن و نوشتن نبوده، بلکه شامل معلومات ابتدایی صحنی، زراعتی، تربیتی، مسلکی و مدنی میباشد.

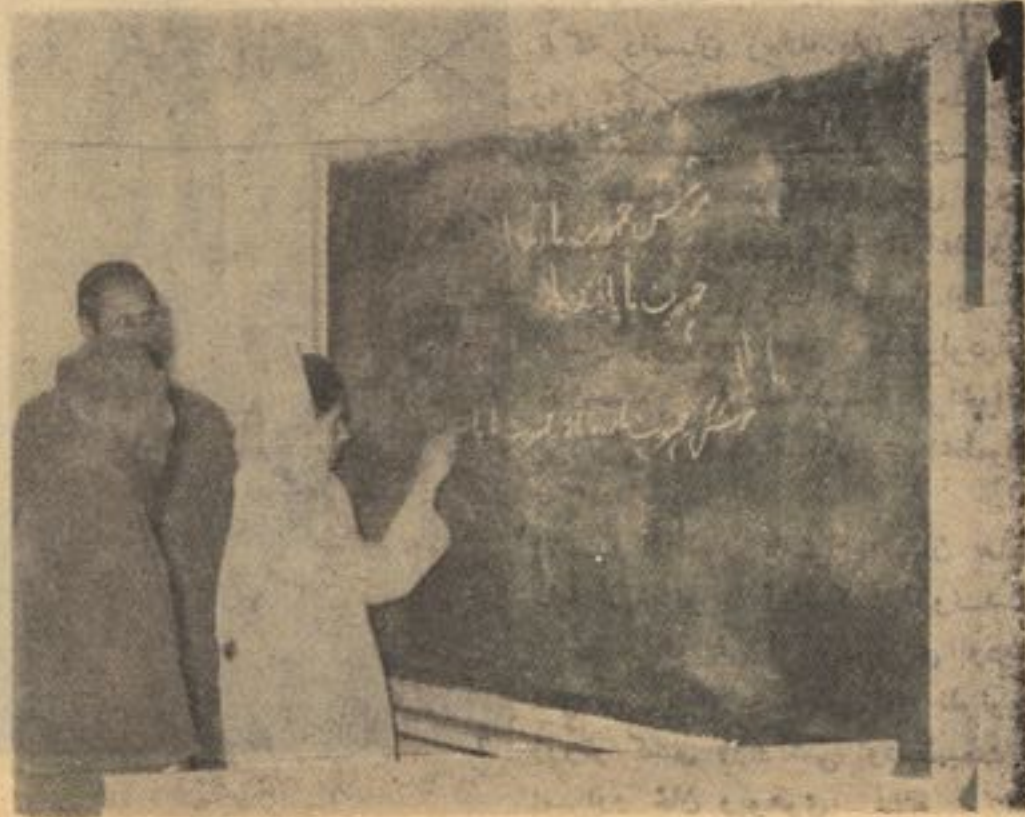
بقیه در صفحه ۵۸

همچنان در نظر است که در سال جدید در چهار پروژه انکشافی کتربا بکتیبا، تفحصات بترو ل و سمنت غوری پروگرام های مبارزوی با بیسوادی تطبیق گردد.

تاحال سخن از تدریس سواد بود سوالی را اینطور مطرح می سازم: کتاب ها و مواد درسی و ممد درسی برای مبارزه با بیسوادی چگونه ترتیب میگردد؟

منبع میگوید: - از سالها به اینطرف کتاب های

درسی سواد آموزی، از طرف بکعبه اشخاص فهیم تالیف میگردد که به شکل عنعنوی بوده و از روش های حیاتی در آنها، مطالبی سراغ نمیشد. این اداره از طریق شعبه تهیه و توزیع مواد خواندنی کتاب های جدیدی تهیه نموده است، که در



زنان نیز با علاقه زیاد مصروف فرا گرفتن سواد حرفوی هستند

کارهایی است، که طور مقدماتی این اداره در حال انجام آن میباشد. همین منبع پروگرام های ریاست ملی مبارزه با بیسوادی را اینطور توضیح میدهد:

- مبارزه با بیسوادی در افغانستان از طریق منابع مختلف جریان داشت بانی بودن پرسونل فنی، وسایل و تجهیزات لازم، ازین اقدام طور موثر نتیجه گرفته نشده بود.

اگر به مفهوم مبارزه با بیسوادی روشنی اندازیم، در حقیقت مبارزه با سکوت، بی حالی و ظلمت فکریست. هر جامعه ای که درین مبارزه پیروز گردیده، دیر یازود بر همه مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی صحنی و غیره اش فایز گردیده است.

با در نظر داشت این حقایق پروگرام های عمده این اداره باسواد ساختن اطفال و جوانان بین سنین ۹ تا ۳۵ ساله است، که نظریه بعضی ملحوظات از رفتن به مکتب محروم شده اند و همچنان کسانی که در پروژه های عمرانی و انکشافی مملکت خدمت میکنند، نیز شامل پروگرام مبارزه با بیسوادی می باشند.

از منبع می پرسیم: این پروگرام ها، از طریق چه شعبی انجام می یابد؟

منبع میگوید: - شعب مو جوده مارا مدیر یتهای عملیات ساحه تهیه و تولید سواد خواندنی، پروژه سواد حیاتی، تربیه و رهنمایی، پلان، سروی و ارزیابی و اداری تشکیل میدهد.

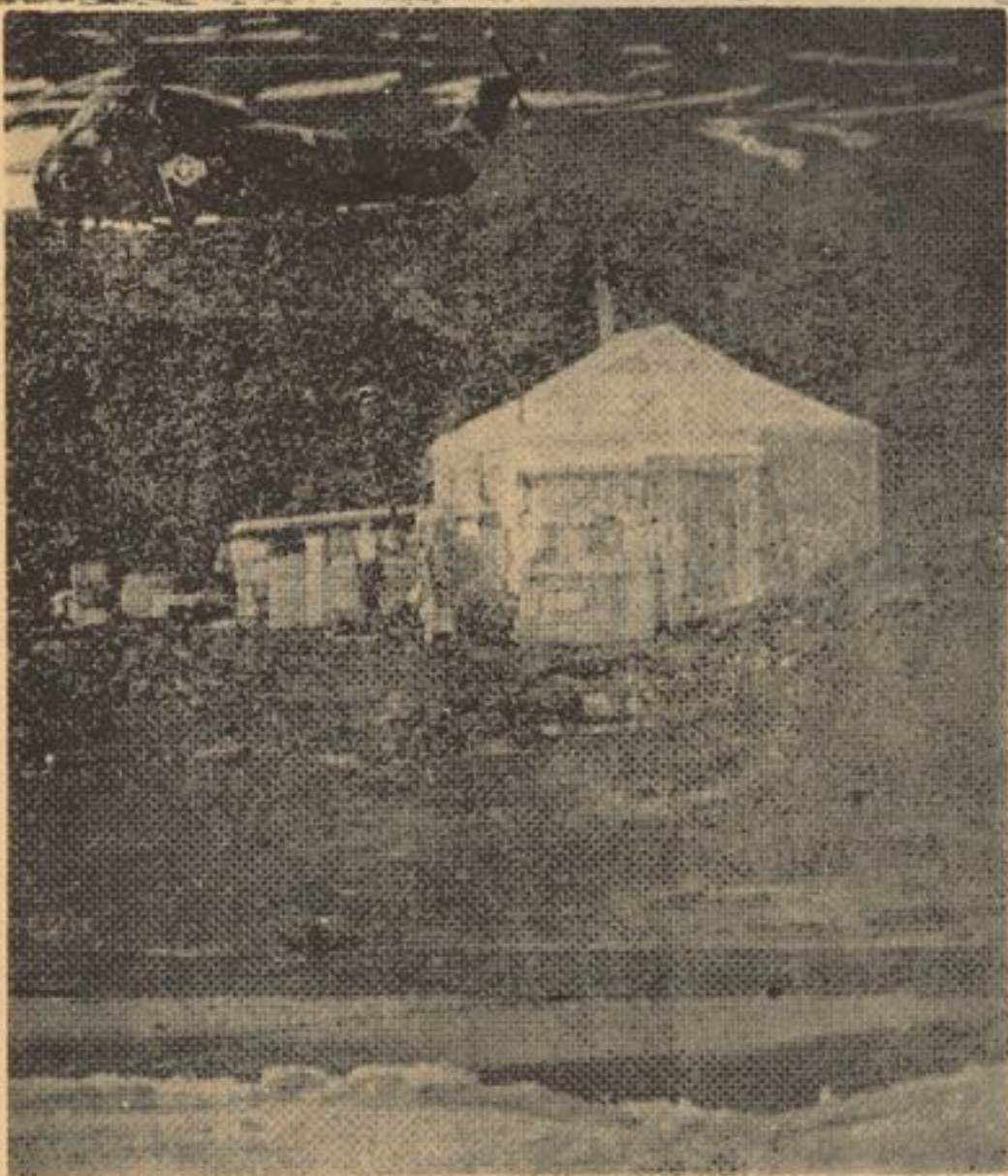
همچنان دسته بسی از متخصصین بین المللی یونسکو نیز با ما همکاری می نمایند.

همین منبع پرسشی را در باره طریق و آغاز کار آن اداره، چنین جواب میگوید:

- برای مبارزه با بیسوادی، از طریق سروی و ارزیابی برای تعیین تعداد بیسوادان در کورس های سواد حیاتی آغاز بکار کرده ایم و فعلا در شهر کابل و بعضی پروژه های انکشافی و اقتصادی ولایات کورس های ما، دایر گردیده است.

چون موضوع کورس های سواد آموزی در میان آمده بود، ازین منبع میخواهم، تا تعداد کورس های سواد را در شهر کابل توضیح و از نحوه تدریس در آنها، روشنی اندازد.

د جنوبی قطب له سپینو د بنتو او کنگل شوو و غرونو و نو خخه د

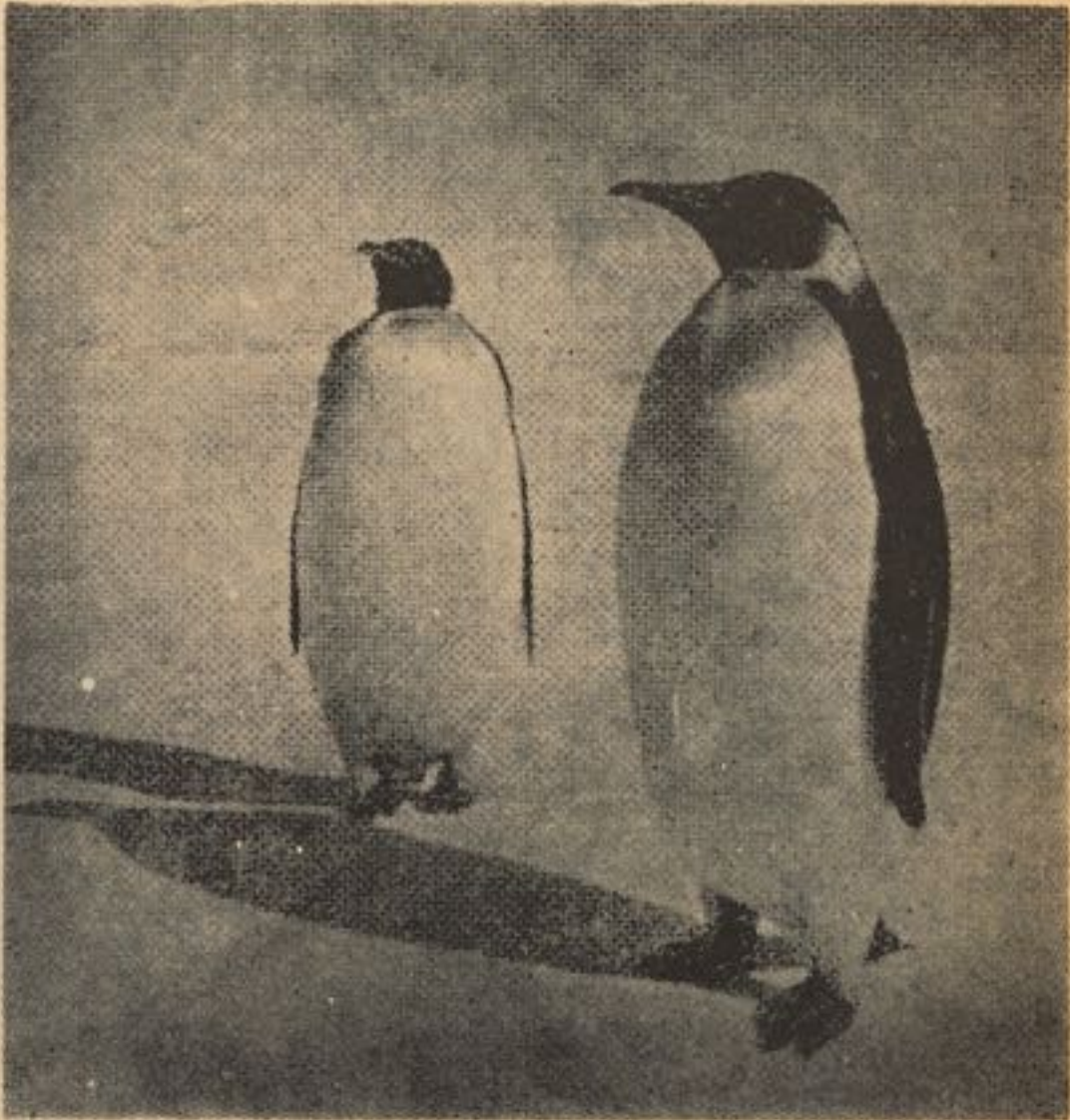


په جنوبی قطب کښی د بیلو بیلو هیوادو
 ۳۰۰۰ تنه پوهان او متخصصین په مختلفو
 څیړنو لگيادی. ددغی سیمی ډیره اوږده
 شپه شپږ میاشتې ده او د گمبځ او مازیگر
 لمړیوه یوه میاشت پکښی ځلیری.
 په دغه قطب کښی څلور ملیون کیلو متره
 مربع پنډ یخ شاوخوا نیولی اوله سپین او
 ویروونکی بیدیا نه پرته بل څه نه لیدل کیږی.

دمخکی دکری په سپینو سرحدونو شی اود طبیعت په اسرار و خان
 کښی که په شمال کښی دی او که په وېوهوی.
 په جنوب کښی، دبشر داستو گنی له هغه وخته راهیسی چه نړی
 داستان له عجیبو او په عین حال کښی نامتو قطب و هونکی (روبرت فالکن
 له علمی قهرمانیو خخه ډک دی. زکات) په ۱۹۱۱ کال کښی د یخو
 په هغه دښته کښی چه له خطرناکی سپرمات کړ اود ستړی یخبندی په
 یخنی، چورتیا او سپینوالی نه پرته زړه کښی یی لارو موندله، ترنس
 بل څه نشته. ورځی پوری بشر له یخ نه پرته دغه
 دیری بسیاری پیښی دانسان انتظار او امریکی دبراعظمونو په اندازه ده،
 باسی. انسان هلته باید د یخونو اوس اوس ډیر ازموینځی دی چه
 په زړه کښی ژوند وکړی د یخو امریکی اوشوروی اتحاد ستر قدرتونه
 غرونه مات کړی اود یخ شوو مین یانو او په دوهمه درجه کښی انگلستان،
 په شان دتو نلونو په زړو کښی وړک

په دغه سیمه کښی له هری خوا
 څخه د ۲۰۰۰ او ۳۰۰۰ تنو ترمنځ
 پوری پوهان او متخصصین په مختلفو
 څیړنو لگيادی. په دغه ځای کښی
 یسرلی او وړی یواو منی او ژمی یو
 دی.
 ډیره اوږده شپه پکښی شپږ میاشتې
 دوم کوی اود گمبځ لمړیوه میاشت
 ځلیری اولمړ پریواته یی هم یوه
 میاشت اوږد پیری. دومره کلکه چورتیا
 پکښی شته چه حتی د پسرلی په وخت
 د یخود لویو غرونو چاودنه او توتیه
 کیدل داسفلت برمخ دیوی وړوکی
 ډیری دلویدو په شان غږ کوی.
 د جنوبی او شمالی قطبونو تر منځ
 ډیر توپیرونه شته، مثلا شمالی قطب
 ته د رسیدو دپاره تاسی باید د شمالی
 منجمد له اوقیانوس خخه چه څه
 ناڅه دری کیلو متره ژور والی لری،
 تیرشی، خوپه جنوبی قطب کښی
 داسی نه دی. شمالی منجمد اوقیانوس
 دومره پراخ دی چه سرحدونه یی
 اروپا، گرینلند، شمالی د امریکا او
 کانادا ته رسیری په داسی حال کښی
 ژوندون

کانادا، فرانسه، سویدن او نور
 هیوادونه په بیاو بیلو څیړنو او
 اکتشافونو بوخت دی.
 دښته کښی څه نه دی موندلی چه د
 خان خدمت دپاره یی راو بولی.
 جنوبی قطب چه یخنی او ویره یی
 د شمالی قطب له یخنی او ویری نه په
 زرگونو ځله زیاته ده، چه په طبیعی
 توگه دانسان زیاته پاملرنه خان ته
 رالړ وی. دغه ساحه څلور ملیون
 کیلو متره مربع پراخوالی لری او تر
 دغه بسیاری ستر کنگل لاندی ژرور
 سمندر، ښایی د ټاپوگانو، دبراعظمونو
 اوسیمو سره پروت دی چه اوسنی
 انسان وروورو دهغو دکشفولودپاره
 خان چمتو کوی دغه قطب چه پراخوالی
 یی د ټولی اروپا او امریکی دبراعظمونو
 په اندازه ده.
 انسان انتظار باسی. انسان هلته
 باید د یخونو په زړه کښی ژوند و
 کړی، د یخو غرونه مات کړی اود یخ
 شوو میریانو په شان دتو نلونو په
 زړونو کښی وړک شی اود طبیعت به
 اسرارو ځان وپوهوی.



دلیدنواو کتنو خخه په زړه پوری ارمان



ژ. له خان سره درلوداو عقیده درلوده چه دغه پارچه ډبره یوه آسمانی شغله ده چه به دغه سیمه کښی لویدلی ده او هغه باید چه میکروسکوپ او نورو وسایلو سره د مخکنی او غیر مخکنی میکرو بونو موجود دیت پکښی کشف کړی. په قطب کښی دغه ډول خپرني زیاتی دی. دالوتنی په ترڅ کښی ناڅاپه یوه سخته وار خطایی په سپر ليو کښی پیدا شوه او هغه داوه چه رادیو اعلام وکړ چه دکنگلو یوو حششتناک طوفان یومنجند غر چولی او هغه د قطبی سپینو یخود پاسه په خو خیدو راوستی دی او دغه عجیب حرکت دومره سخت او ویرونکی طوفان پیدا کړیدی چه زیات خطر الوتکه تهدیدوی.

دالوتکی چوونکی لږڅه ارتفاع و نیوله. کله چه د (راس) دمنجمد شوی سیند د پاسه ورسیدو یوځل بیا سپرلیو ته لویه ویره پیدا شوه، دالوتکی رادیو اعلام وکړ چه د یو ډول هغه عجیب حیوان نښه د سیند په شاوخوا کښی پیدا شویده چه د مخکی برمخ یوازی یوځل دهالیید لوړو څوکو په ۸۰۰۰ متری کښی کشف شوی و.

آیا دهماغه نامتو واورین انسان و؟ څوک نهور باندي پوهینه او زه هم هیڅکله ور باندي پوه نشوم. په قطب کښی دغه ډول لبحیرت نه ډک خبرونه او اکتشافات چه ښایي هر یوی زمونږ دنړی دمطبوعاتو دپاره ډیر بهرزه پوری وی، ډیر دی مگر بهرزه کښی یاد پوهانو د دفتر او ازموینځیو په یاداشتونو کښی خښیږی.

کوم شی چه اوس یی انسان په دغه قطب کښی وینی، له هیجانه ډکد یوخیالی فلم په شان دی: زه د پاتی په ۲۳ مخ کی

دالوتنی سره وکړی. له (کریس چرچ) څخه و خوځیدو. هغه الوتکه چه مونږ یی قطب ته بیولو، یوه لویه قطبی الوتکه وه چه په کنگلو باندي د ښکته کیدو په مخصوصو وسایلو سره مجیزه وه. دغه الوتکی تقریبا نیمايي نظامی او نیمايي علمی ډوله دی او نه یوازی د ښکته کیدو له پلوه بلکه له قطبی یخبندانو طوفانو څخه د تیریدو په لحاظ چه کله کله تر ۴۰۰ کیلو مترو پوری چټکوالی لری، اعجاز کوی. دغه طوفانونه کله کله دکنگلو پارچی چه د ډبرو او پولادو په کلکو پارچو اوښتی دی، چه الوتکو باندي غورځوی چه هره وړه پارچه یی د معمولی الوتکی شاوخوا سوری کولای شی. ددغو طوفانونو دوری اولری که د انسان، په غوږونو سترگو، شو نهو او خوله باندي و لکیري، سمدستی کنگل شوی او انسان کون او گونگی کیږی.

ټاکل شوی و ه چه زمونږ الوتکه په امریکایی (مک موردو) نومی اډه کی ښکته شی، دالوتکی رادیو اعلام وکړ چه په دغه اډه کښی دهوا سرښت نرصفر لاندی شل درجه ده. زمونږ د الوتکه کښی یو بلژیکی کیمیا پیژندونکی او پوه هم و او یوه توغه قطبی کنگل یی چه به یوه توره اونا پیژندله شوی تیره کښی تړل شوی

دسپرو او یخو تر سخت فشا ر لاندی ژوند کوی اود دوی دژوند او ماجرا گانو شرح ده چه په دغه مقاله اورا پور کښی اتکا ورباندي کیږی. د شوروی اتحاد، امریکي، انگلستان، فرانسې، جاپان، ارجنتاین، استرلیا بلژیک، چیلی، ناروی، نوی زیلاند او ځینو نورو هیوادو پوهانو خپلی اډی او تحقیقاتی مرکزونه په (سکات) نومی نامتو قطبی کړی کښی چه ۱۴۰۰ کیلو متره پلنوالی لری اود پوهانو د حساب له مخی د یخونو له عمر څخه یی څه نا څه شل ملیون کاله تیریری، درولی دی. یخپله قطب په ۳۰۰۰ متره لوړوالی کښی پروت دی چه ۲۹۰۰ متره یی څوملیون کلن کنگل او یوازی ۱۰۰ متره یی دکنگل شوی خاوری په شکل دی.

ایتالوی، (کالو موری) نومی خبر لیکونکی، دغه قطب ته دخپل مسافرت داستان داسی لیکي:

دغه قطب ته زما مسافرت د ۱۹۶۷ کال د دسمبر د میاشتې له ۸ نیتھی څخه شروع شوه.

(باب تامسن) دنیو زیلند د قطبی خاړنی رئیس زما سره یوځای دی او دلار ښوونکی په حیث مرسته راسره کوی مونږ دهغی موافقی له مخی چه د امریکي د قطبی څیړنو موسسی زمونږ

چه په جنوبی قطب کښی تاسی پوی مجیزې قاری ته رسیږی چه د اروپا په اندازه پراخوالی او څه ناڅه ۳۰۰۰ متره لوړوالی لری.

دغه راز شمالی قطب ته نژدی لږ وږیر یوملیون تنه دبشر له بیلو بیلو نژادونو څخه ژوند کوی.

په داسی حال کښی چه په جنوبی قطب کښی دانسان نښه نشته یوازی هغه موجودات چه دغی سیمی د اوقیانوس په غاړو کښی ژوند کوی، نیگورین نومی مرغان، پیل کبان (بالن)، فوک (شیر کبان) او څو محدود ډوله الوتونکی او ساکبمان دی. هر څومره چه دغی یخبندانی قاری داخلی برخې ته وپاندي شی د ژوند نښه پکښی وړک کیږی. نه حیوان، نه انسان اونه خوځندی پکښی لیدل کیږی اونه میکروب پکښی شته څکه چه د یخنی درجه دومره زیاته ده چه هیڅ میکروب وده پکښی نشی کولای. دکنگلو په غرونو کښی چه د ځینو لوړوالی یی تر ۴۰۰۰ مترو پوری هم رسیږی، د یخنی درجه کله کله تر صفر لاندی سلو درجو ته رسیږی، یعنی هغه درجه چه هیڅوک پکښی ژوند نشی کولای. خو په همدغه سیمه کښی څه ناڅه دری زره تنه پوهانو اود بیلو بیلو علومو متخصصین په څلویښتو لویو او وړو کښی



بگشاید جدید در

● بعد از این تشویش مریضان مصاب
به تکلیف قلبی از بین خواهد رفت
● با مصرف کمتر از صد افغانی و صرف دو
ساعت وقت میشود مطمئن شد که تکلیف
مریض چه است

جوانان کشور ما در هیچ کاری از دیگران به عقب نمی مانند آنها همه دارای احساس و درک بوده و برخوردار از استعداد هستند همیشه لیاقت خود را به ثبوت رسانیده اند اما در گذشته در هیچ زمان و هیچ محلی از آنها و از استعداد و انرژی شان آنطوریکه باید استفاده میشد نشده با آنها این عده با پشتکار و ایمان کامل کار خود را تعقیب کرده و به امید پیشرفت از هیچ چیز و هیچ مانعی ترسیده و به پیش رفتن نماندند.

داستان آنها نیکه چه کرده و چه نتیجه گرفته اند پس طولانی است تنها گفته میتوانیم که باز هم همان جوانان است و همان سر زمین مرد خیز و عالم پرور ازینسر و آینده کشور ما پس روشن است و امیدوار کننده.

زوندون بخاطر زنده شدن استعدادها و تقدیر از زحمات جوانان کشور همیشه در جستجوی آنست تا چهره های پر استعداد را به خوانندگان خویش معرفی دارد تا از یکطرف آنانیکه علاقمند به آشنائی با همجو اشخاص اند آنانرا بشناسند و از جانبی حقی را که این عده بر گردن موسسات نشراتی خویش دارند تا حدی ادا شود و هم ایمن ادعای که مادر کشور خویش همیشه جوانان پر استعداد و با انرژی داریم که از مسلک خویش نه تنها برای مردمان کشور خود بلکه برای همه افراد بشر خدماتی را انجام داده و میدهند به اثبات رسد.

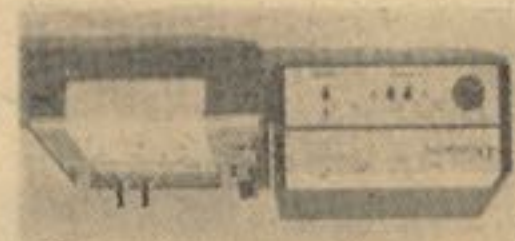
اینک یکتن از متخصصین بیوشمی کشور را که تازه از خارج برگشته

نموده است .
بپتر است شرح زندگی و کشف جدیدش را از زبان خودش بشنویم .
- بناغلی دکتور گلبد شیرزی لطفاً راجع به کشف جدید خویش اندکی حرف بزنید .
امروز راه ساده در طریق تداوی و معلوم نمودن امراض قلبی در مراحل اولی از الکتروکار تو گرام استفاده بعمل می آید در حالیکه اگر ضربان قلب شخص مصاب به این مرض به حالت عادی قرار گیرد



شیرزی: طریقی را که من کشف کرده ام ساده و اقتصادی تر است

کشف جدید من در مورد اینتر و انزایم است که عبارت از تشخیص دادن اینتر و انزایم های (الدی-ج) بو سیله تیوره یا تیو یوریا میباشد .
انزایم ها که مثل پرو تین، کار بو هایدریت و لیسپیت یک ماده حیاتی است در بین حجرات بدن نمورده و اصلاً پرو تین می باشد و بعضی هم به این عقیده هستند که انزایم ها اعیار کننده حجرات زنده میباشدند و ایزوا نزایم هم در حقیقت یکتا انزایم است .
انزایم ها در تشخیص امراض مثل امراض قلبی جگر و پانکراس خیلی با ارزش است زیرا اگر ایزووانزایم های (الدی-ج) یک و دو معلوم کرد بخوبی ثابت شده می تواند که شوک های بالای وجود مریض زا ده تسلب شرائین یا تکلیف قلبی است و یا چیز دیگر همچنان در جگر و غیره بهمین اساس بخوبی ثابت شده می تواند .
نمی شود بخوبی تشخیص داد که آیا شخص به امراض قلبی مبتلاست یا خیر؟
وقتی ازین شکل تشخیص بگذریم آله دیگری هم است بنام (الکترو فوروز) که تعیین پرو تین، البومین گلوبین و انزایم ها را مینماید ولی از چند جهت راهی را که من کشف کرده ام ساده تر و اقتصادی تر و بحال مریضان مفید تر است .
۱- اینکه قیمت یک پایه ماشین (الکتروفوروز) در حدود دو ملیون افغانی خواهد بود در حالیکه طریقه که من تازه میخواهم آنرا را بسج سازم در یک لابر اتوار ساده و لی مکمل که دارای آله بنام الکتروفوتو- متر باشد بخوبی میتوان عملیه را انجام و بزود ترین فرصت نتیجه ثابت بدست آورد .





دكتور گلبد شیر زی: امید وادام این خدمت من به نوع بشر مفید ثابت گردد

عالم کیمیا

۲- نتیجه که از عملیه لابراتواری بدست می آید ثابت تر از نتیجه است که از ماشین الکترو فورز بدست می آید زیرا ماشین مذکور یک تکنیشن لایق مجرب ضرورت دارد در غیر آن نمی شود به آن اطمینان کرد.

۳- از نگاه صرف وقت نیز در عملیه جدید مفیدیت متصور است زیرا ماشین الکترو فورز نتیجه را در اقل در ظرف ۲۴ ساعت خواهد داد در حالیکه عملیه جدید آنرا در ظرف کمتر از دو ساعت ختم خواهند کرد.

۴- باز هم عنصر زمان مخصوصاً در تشخیص ایزو انزایمها در عملیه جدید مد نظر گرفته شده آنهم چنین است که اگر یازده روز از

شوک قلبی گذشته باشد الکترو فورز قادر نیست که آنرا معلوم نماید در حالیکه این عملیه تا بیست روز بعد هم قادر است که ثابت بسازد که آیا مرض قلبی است و یا چیز دیگر.

- بناغلی دكتور گلبد شیرزی! قبل از شما هم کسی درین مورد تحقیقاتی انجام داده بود یا خیر؟ - بلی در سال ۱۹۷۰ یک نفر پرو فیسر جاپانی بنام (اون) توسط یک ماده دیگر (فنیل السنین و تیرو زئین)

بالای جگر کار کرده، همچنان ویلکنسون امریکایی که او را پدر بیوشیمی نیز میگویند توسط یوریا بالای آن تحقیق انجام داده ولی راهی را که من تعقیب کرده ام

بکلی ازین دو عالم فرق دارد زیرا عالم اولی بالای جگر تحقیق کرده در حالیکه من بالای قلب ویلکنسون بایوریا آنرا جدا کرده در حالیکه من بایوریا.

لطفا بگوئید که این عمل شما بر علاوه اینکه از طرف پوهنتون انقره تصدیق گردیده از طرف کدام مجمع بگر هم تصدیق شده یا خیر؟ در حالیکه تصدیق نامه را که بزبان ترکی و تصدیق سفارت افغانی با آن بود بمن ارائه گفت:

- این تحقیق بعد از آنکه در کنفرانس اتحادیه طبی ممالک

حوزه بالقان مورد غور قرار گرفت مورد تقدیر و تحسین همه اعضای کنفرانس در حالیکه بر علاوه کشور های عضو نمایندگان ایالات متحده امریکا، کانادا، فرانسه، لبنان، سنیکال همه اشتراک داشتند قرار گرفت.

در مورد کنفرانس اندکی معلومات بدید؟

- در میان کشور های حوزه بالقان که در آن جمله کشور ترکیه نیز شامل است همه ساله در یکی از پایتخت های کشور های عضو مجلسی دایر میشود چنانچه سال قبل در انقره و یک سال قبل از آن در رومانیه دایر شده در مورد صحت و مخصوصاً پیشرفت هاییکه در این ساحه نصیب علمای طب در همین کشور ها گردیده یک دیگر را مطلع ساخته و مورد ارزیابی قرار میدهند. بناغلی دكتور گلبد! لطفا در مورد تحصیلات خویش کمی صحبت کنید.

- من در پوهنتون انقره تحصیلات خویش را انجام داده و در بیوشیمی تخصص دارم.

چند سال قبل که پوهنتون دیاربکر در ترکیه افتتاح شد من هم به حیث استسانت در آنجا کار کرده و هم در صنف دوم پوهنخی فارمسی همان پوهنتون درس عملی می دادم و هم در آنجا به تحقیق می پرداختم تا آنکه بعد از مطالعات و تحقیقات زیاد توانستم ایزو انزایمها را توسط تیور یا تشخیص و ایزو انزایمها جدا ساختن اینرو انزایم های (الدی-اچ) را عملیاً هم جدا سازم و بعد عمل خود را بایور فیسران همانجا در میان گذاشته و در مجمع پرو فیسران



وقتی دكتور شیر زی مصروف تحقیق و تدریس در پوهنتون دیاربکر بود

سنجیف کمار پیرامون زندگی هنری

مترجم: خان آقاسرور

نویسنده: سنجیف کمار

چرا ما درهما سالینی نمیخواهیم، دخترش با سنجیف کمار روی پرده آید؟

...

زنیت اسان - شرمیلا تاگور - سمتاز -
نندا - را کھی - ریکها و چندتای دیگر
چه نوع بازیگرانی بوده و چگونگی او از
عشق و حیده رحمن با سنجیف کمار سرز بانها
افتاد؟

...

چگونه به فلسفای راه یا فتم: اگر چه این موضوع برای شما کدام دلچسپی نخواهد داشت مگر با آنهم میخواهم کسی در این مورد صحبت و از روزگاری سخن بزنم که در درامهای کجراتی حصه کمر فتمو هنوز زاز دنیای فتم روزی این آرزویم بر آورده شده و بنون



نندا - سمتاز - ریکها

از یکطرف یکی از سه داستان هیروی فتم «جای مکر جی» را همراه پامیک مو هن وپسر لیلیا چنسن، مانو یند رچنسن که انصافا رول زیاد تری نسبت بفلم اولسی بود بازی کردم واز طرف دیگر ما ششم ماهوار یکصد رو پیه تعیین کر دید . من کسی هستم که هرگز پای خودرا از گلیم بیشتر دراز نکرده واز همان معاش صدروپیه ما هوار بود که عادت کردم تا خرج خودرا متعادل بادمی ویا درآمد خود تنظیم نموده هر گاه ما هانهزار رو پیه بگیرم ویا خیلی کم بازهم دست طلبی پیش کسی دراز نخواهم کرد .
چندی بعد همینکه مصروف بازی رول ساید هیرو در یک فلم کجراتی بودم یکنفر برای افس ایرانی که در تلاش چهره جدیدی برای فلمش بود سفارش داده و مسیب آن شد تا افسر بی صاحب مرا خواسته و بازیگر رول اول فلم (نشان) بسازد.
در فلم (نشان) دو کر کتر را بسازی میکردهولی از آنجا بیکه یک انسان خیلی خاموش بوده و ما نند دیگران چله با زو شوخ نیستیم با و صف همه پا بندگی وحاضر بودم در استند یو ازینکه همیشه با خود بوده در او قات فراغت گوشه گیری

کدام اشکالی بمنزل مقصود پیسا ده شدم .
روزی (اند یور) شا عر معروف فلمی مرا مشوره داد تا به مکتب باز ایگسری فلمایه «فلمایه اکتنگ اسکول» شامل شوم همینکه بدانی فتم کد اشم سار هنا سدیرو، سندهو و غیره مصروف تعلیم بوده ومن با سایر «بانو - سمنی» ملکه خواهر ممتاز ، سلیش کمار و میک موهن همقطار شدم .
چون در مکتب فلمایه قرار بود که شاگردان را در فلسفای محصول خود ها روی پرده بکشند منم ازین امر مستفیض شده و برای بار اول رول کوچکی در فلم (هم هندوستانی) که یک افسر پولیس بود ایفا نمودم .
جان مطلب درین است که در فلم هم هندوستانی نه تنها کلام دیا لوکی برایم داده نشده بود بلکه اگر مسخره ام نساژید روزانه «۳۵ روپی» حق الزحمه میگر فتم که باین حساب خود میتوا فید محصول هشت روزه کارم راجع و ضرب نمایید .
پس از آن فلم دومی بنام «آوو پیار کرین» تحت مرآ ختمان گرفته شد که درین فلم



لینا چندا وری

و خود دو بر خیی از همباز یانش سخن میزند



شده مطالعه و یادگام مصر و فیت دیگری برایم دست و پا می نمودم و یکر از آن بی صاحب به یکن از دوستانش چنین گفت: (هیروی ما همیشه خا موش بوده و یک کلمه حرف هم نمیزند، میترسم که در فلم ما کار کرده خواهد توانست و یا خیر؟) زما نیکه ازین اندیشه اس بی صاحب مطلع شدم بار نزدیک شده واطمینان دارم که شما ازخا موشی ویا خاموش بود نم تعجب نکنید، زما نیکه در برابر گمراهیستاده شوم کاری خواهم کرد که مطابق بیسمل وخواستنه صاحب بوده باشد.)

چند روز بعد همینکه با گمراهی رسیدم واقعا با چنان جراتی حبه هایم را تمثیل وادایلا گهرازا ادا کردم که اس بی صاحب متعجب شده ویا شو شو قتی تمام خطاب بیه حاضرین دیگور گفت: ایسن پسر روزی با شما تنها میرسد.)

پس او من پیشه گو بی اس بی صاحب که آیا با شما تنها رسیدم ویا خیر بهتر است خود چیزی نگفته واین قضاوت تراهه شما که یقینا از روی فلهما بهترم آشنایی دارید واکز ارم چه این محبت برای تشریح چگونگی مصروفیت های مسلکی وپیشه ام تخصیص داده نشده ولی از آنجا بیکه میخواهم در اطراف پرخی از همباز یانم قضاوت آزاد نموده واینکه آنها را چگونه شناخته و می شناسم با شما صحبت نمائیم بیجا نخواهد بود تا کسی خود را هم خدمت معرفی نموده وپس منتظر را روشن سازم. این هنر پیشگان که بشکر نام آنها کتفا نموده ام عده از آن هیرویینها بیست که با آنها با فلهما بیروا با کمال رسانیده ام ویا اینکه هنوز فلهما بیان تحت سنا ختمان است:

ناظمه:

ناظمه هیرویین نخستین بود مگر عجیب این است که هرگز چیز در برابر گمراهی باهم منصحبیت نشده و سخن نگفته ایم هر گاه از فلمین داری فارغ میشدیم دیگر مانند دو ناشناسی از هم کناره میکردیم زیرا او هم مانند من بتنباهی عادت کرده واز زیانتبازی زیاد خوشش نمی آید.

همین امر سبب شد که حتی موقع میسر نشد تا یکدیگر را بهتر شناخته و با هم تبادل افکار نماییم مگر با آنهم همینکه در فلم دو (من چلی) باز هم در برابر هم قرار گرفتیم موقع میسر شد تا یقین کنم که وی در رو لبهای گمراهی استعدادی توانا داشته و در باز گویی و باز نایی حرکات

دیگر قدرت فوق العاده بی دارد . ناظمه از آنگونه هیرویین های غیبک زیر یوریاست که صاحب اخلاق حمیده بوده عزت و احترام نهایت صحیحانه بی برایش دارم.

نندا:

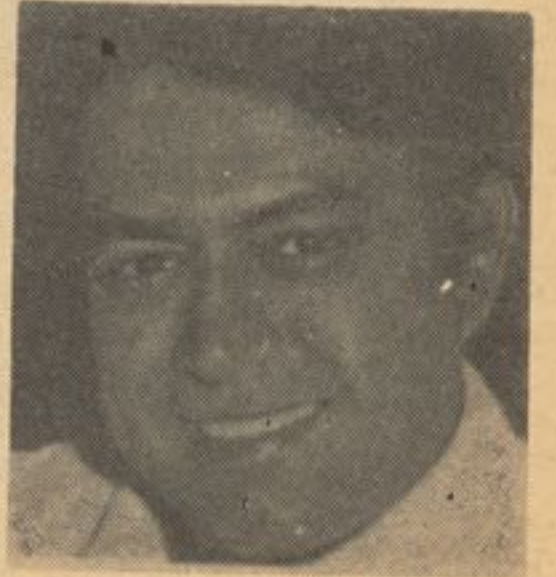
تاحال صرف در یک فلم زن و شوهر پتی پتی (پتی) با هم همبازی بوده ایم مگر بعد از فهمیده شد که چرا نندا چندین فلم را همینکه من برای رول مقابل وی استخدام میشدم مسترد کرده میگفت: (سنجیف کنار در مقابل من خوشتر جلوه نکرده و مو زون نیست او را و شوهر کنید.)

این عقده و پاساده تر بگویم شکایت نندا چندی مرا رنج میداد ولی بعدا من هم مصمم شدم که دیگر هرگاه با وی همبازی انتخاب شوم جدا نترسیدم و چنانچه چندی پیش یکی دو فلمی که نندا برای رول هیروی بین آن انتخاب شده و رضایت کامل هم داشت تا مقابل من فلمی تهیه کند ولی از اینکه دیگر دیر شده و دلم نمیخواست در برابر هم قرار بگیریم از پیشنهادات آنها معذرت خواستم.

با آنهم نندا را منجبت یک آرتیست احترام دارم ولی با اضافه اینکه با کمال تائیر فلم پتی پتی او لین و آخرین ما خواهد بود.

راگبی:

راگبی که وظیفه را با هم دلچسپی و علاقه



سنجیف گمار

سنجیف گمار و زینت امان

دنیای فلم بی بی را از یک آرتیست لا یق محروم ساخته و گفته می توانیم که کمیسی فلم بی بی نظیر او را بدست آورده نخواهد توانست.

ریگیا:

اگر چه ریگیا یک هنر مند توانا بی بی بوده و در نمایش دادن جوهر هنری استعدادی کافی دارد مگر متاسفانه چنانکه بی بیست یابند وظیفه وی لاجسی بکار ندارد. او اضافه تر مانند مرد ما زنده گی را دنبال کرده و علاقه دارد تا همیشه بیارتی ها شامل شده و دوستان تازه دمی را شامل بقیه دو صفحه ۵۷

دنیال می نماید تا حال در دو فلم به من رول هیرویین را بازی کرده است که یکی آن «پارس» نمایش دیده و دومی «انگاری» تا هنوز بی بازار دنیا مده است

راگبی که فوق العاده لچوج بوده و هرگاه تصمیمی اتخاذ نمایند بطور حتم در صدتعمیل آن برمی آید هنر پیشه ایست هر دم خیال که شاید تا هنوز خودش نیز باین نکته متوجه نشده باشند ولی همکار بودن با وی هرگز ولسودی بی پیش نمی آورد زیرا یک آرتیست بیحد منجیده و حیا سرامت مگر با وصف آنهمه تصمیم گرفتار است با سینما خدا حافظی نماید به این حرکت

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

تقویم خورشیدی :

تقویم خورشیدی همان تقویم شمسی است که بر اساس برجهای دوازده گانه تنظیم شده که شش ماه اول ۳۱ روزه، پنجم ماه بعد از آن ۳۰ روزه و ماه آخر در سالهای عادی ۲۹ و در سالهای کبیسه ۳۰ روزه است ولی نام هر ماه بزبان دری یاد میشود ابو نصر فراهمی در نصاب الصبیان نام این ماهها را در طوسی دوبیت زیر آورده است :

زفرور دین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید
بمان خرداد و تیر آنکه امر دادت همی زاید .

پس از شهر یورومهر و ابان و آذر آیددی

که بر بهمن جز اسفند از مذ ما همی نیفز آید .

این تقویم به همین نامها با این تفاوت که امرداد به مر داد و اسفند از به اسفند مبدل شده است از سال ۱۳۰۵ شمسی در ایران متداول گردید . است در افغانستان نیز از عصر صفاریان تا آخر زمان تیموریان معمول بود و در اشعار اکثر شاعران آن ایام یاد شده است .

احکام نجوم چیست ؟

احکام نجوم همان قسمت خرافی ستاره شناسی است که با قسمت علمی آن آمیخته شده و از هزاران سال قبل تا با امروز زندگی بشر را دستخوش بیم ها و امید هایی که ریشه علمی ندارد، ساخته است .

منجم احکامی برای هر ستاره طبیعت و خاصیتی قائل است و باسناس پندار خویش از روی همین طبایع و خواصی که برای ستارگان قائل است پیشگویی هایی مینماید و این پیشگویی ها گاهی شامل حال تمام کره زمین یا قسمتی از آن میشود و گاهی در مورد یک شخص بخصوص مثلا طفلی که تازه بدنیا آمده است

در پایان بحث از تقویم و تاریخ مناسب چنان بود که مختصری درباره تقویم رومی و رسم الخط مخصوص ورموز و اشیا رات آن، آورده شود ولی چون استفاده از تقویم رومی، گذشته از آنچه مربوط به قسمت علمی و فنی ستاره شناسی است و به علم هیات تعلق دارد، به دانستن احکام نجومی هم ارتباط زیادی پیدا میکند بهتر است که ابتدا شمه از مسایل احکام نجوم و فروع مترتب بر آن یاد شود و آنگاه طرز استفاده از تقویم رومی بیان شود، بنابراین ذیلا بعضی از اصول احکام نجوم از نظر خوانندگان عزیز میگردد :

خانه های سیارات :

بعقیده منجمان احکامی هر یک از بروج دوازده گانه به یکی از سیارات هفتگانه متعلق است و آن بروج را خانه آن سیاره مینامند و میگویند سیاره در خانه خود قوی است .

برج سرطان خانه قمر، برج جوزا و سنبله خانه عطارد، برج ثور و میزان خانه زهره، برج اسد خانه شمس، برج حمل و عقرب خانه مریخ برج قوس و حوت خانه مشتری و برج جدی و دلو خانه زحل است .

شرف و هبوط :

منجمان احکامی برای هر یک از سیارات در برجی شرف و در برج دیگر هبوط قائل شده اند هنگامی که سیاره در محل شرف باشد، حال سیاره خوب است و زمانی که در محل هبوط باشد حالش خوب نیست .

شرف قمر در درجه سوم ثورو هبوطش در درجه سوم عقرب است، شرف عطارد در درجه پانزدهم سنبله و هبوطش در درجه پانزدهم حوت است، شرف زهره در درجه بیست و هفتم حوت و هبوطش در درجه بیست و هفتم سنبله است، شرف شمس در درجه نوزدهم حمل و هبوطش در درجه نوزدهم میزان است، شرف مریخ در درجه بیست و هفتم جدی و هبوطش در درجه بیست و هفتم مشتری در درجه پانزدهم سرطان و هبوطش در درجه پانزدهم جدی است، شرف زحل در درجه بیست و یکم میزان و هبوطش در درجه بیست و یکم حمل است .

وبال سیارگان :

اگر به دقت، محل شرف و هبوط

یا مسافری که خویشاوندانش مدتی از حال او بیخبر مانده اند یا عاشق دلسوخته ای که آرزو مند وصال محبوب است یا مریضی که در بستر افتاده است و صد ها از این نوع مسائل میباشد که البته این پیشگویی ها هیچگونه اصل و پایه علمی ندارد و یک نوع فال بینی است .

کار دیگری که منجم احکامی میکند اختیار وقت شناخته برای انجام دادن کارها از قبیل لباس پوشیدن، سفر رفتن، به ملاقات کسی رفتن، داد و گرفت کردن، عقد نکاح و خواب خوردن و امثال این مطالب میباشد .

این پیشگویی ها و تعیین وقتها را اصطلاحاً احکام نجومی میگویند و بعضی از منجمان پیشگویی احکام و تعیین وقت مناسب برای کارها را اختیارات میخوانند .

ستارگان :

منجمان احکامی از میلیونها ستاره که هر شب در صفحه آسمان جلوه گر میشوند جز به هفت ستاره سیاره و دوازده برج که قبلاً از آنها یاد شده توجهی ندارند بنابراین هر وقت که ستاره یا کوکب میگویند، منظور شان همان دوازده برج و همان هفت سیاره است که ماه و آفتاب نیز در جمله آنهاست و اگر بر حسب اتفاق از دیگر ستارگان یاد کنند، این یاد کردن بنا بر مناسبتی فرعی است .

فرهنگ اصطلاحات نجومی

قسمت ۴ -

آرگو:

مجموعه ای بزرگ از ستارگان جنوبی است که در قدیم بشکل کشتی تخیل شده بود. دیده شود: سفینه، سهیل، شراع و عرشه آسمان:

آنچه بیرون از زمین است، جایی که در روز آفتاب و در شب ماو ستارگان ذران جلوه گری کنند. چرخ، فلک، گنبد گردنده، گردون، سپهر، علامه بیرونی در وجه تسمیه آن گفته است: او را آسمان نام کردند یعنی مانند آس از جهت حرکت او که گرد است.

آسمان دره:

کپکشان، منجیک ترمذی گوید.

بگو چه ای که روی با کف گهر افشان

چو آسمان دره سازی ز بس گهر با ری

آسمان نروز:

نامی است که به روز بیست و هفتم هر ماه شمسی داده اند، مسعود سعد سلمان گوید:

آسمان نروز ای چو ماه آسمان

باده نوش و دار دل را شاد مان

منجمان احکامی میگویند در این روز نیکست به سفر دور رفتن.

آفتاب:

خورشید، مرکز منظومه شمسی که زمین مایکی از توابع و سیارات آنست.

آفتاب گر فتگی:

کسو فشمس، پو شیدگی تمام یا قسمتی از قرص آفتاب در نظر ماهنگامی که ماه بین زمین و آفتاب واقع میشود. و این حال در اواخر ماه قمری رخ میدهد، آغاز گر فتن آفتاب و آغاز انجلاهی آن از طرف غربی است و ختم گر فتن و ختم انجلاهی آن از سمت شرقی است.

آندرو میدا:

نام لاتینی امراة المسلسله است که یکی از صور فلکی می باشد دیده شود: امراة المسلسله المر نه المسلسله وزن با زنجیر.

آهوی آتشین:

کنایه از آفتاب است، خا قانی گوید:

آهوی آتشتین را چون بره برافتند.

کا فور خشک گردد بامشک تر برا بر

آهوی چرخ:

کنایه از آفتاب است.

آهوی خاوری:

کنایه از آفتاب است.

سیارگان را که در فوق یاد شد، ملاحظه کرده باشید میدانید که تفاوت محل شرف با محل هبوط، شش برج یا ۱۸۰ درجه است، در قسمت خانه های سیارات هم گفتیم که میگویند سیاره در خانه خود قوی است، برای اینکه در مقابل این قوت سیاره، ضعفی هم برایش قائل شده باشند، فاصله شش برج یا ۱۸۰ درجه بعد از خانه سیاره را خانه ضعف آن دانسته اند و بودن سیاره رادر آن خانه و بال آن میدانند، و بال سیارگان از این قرار است. قمر در جدی، عطارد در قوس و حوت، زهره در عقرب و حمل، آفتاب در دلو، مریخ در میزان و ثور، مشتری در جوزا و سنبله، زحل در سرطان و اسد و بال دارند.

روز های سیارات:

منجمان احکامی هر یکی از روز های هفته را منسوب به یکی از سیارات میدانند از این قرار:

روز شنبه منسوبست به زحل، یکشنبه به شمس، دوشنبه به قمر سه شنبه به مریخ، چهارشنبه به عطارد، پنجشنبه به مشتری، و جمعه به زهره منسوبست.

شبهای سیارات:

همانطوریکه روز های هفته را هر کدام به یکی از سیارات منسوب دانسته اند، شبهه ها نیز میان آنها تقسیم نموده اند از این قرار:

شب یکشنبه (که ما آنرا شام شنبه میگوییم) منسوبست به عطارد شب دوشنبه به مشتری، شب سه شنبه به زهره، شب چهارشنبه به زحل، شب پنجشنبه به شمس شب جمعه به قمر و شب شنبه (که ما آنرا شام جمعه میگوییم) به مریخ متعلق است.

ساعات سیارات:

بعقیده منجمان احکامی هر ساعت

در این تقسیم قمر و شمس بمقابل زحل واقع شده اند یعنی جدی که خانه زحل است و بال قمر و دلو که نیز خانه زحل است و بال شمس محسوب شده و از طرف دیگر سرطان که خانه قمر است و اسد که خانه شمس است و بال زحل بشمار میرود، همچنین عطارد و مشتری در خانه های یکدیگر و زهره و مریخ نیز در

از شب یاروز به یکی از سیارات تعلق دارد، ساعت اول از روز و یا شب متعلق به کوکبی است که آن روز یا شب باو تعلق دارد، ساعت دومش به کوکبی که در زیر آن واقع است، ساعت سوم به کوکب پایین تر و به همین قیاس تا ساعت ۱۲ (منجمان احکامی شب یاروز را هر قدر طولانی یا کوتاه باشد، ۱۲ ساعت میدانند) مطابق این تقسیم ساعت اول از روز شنبه متعلق است به زحل ساعت دوم به مشتری، ساعت سوم به مریخ، ساعت چهارم به شمس، ساعت پنجم به زهره، ساعت ششم به عطارد، ساعت هفتم به قمر، ساعت هشتم باز به زحل تعلق دارد، ساعت نهم به مشتری، ساعت دهم به مریخ، ساعت یازدهم به شمس و ساعت دوازدهم به زهره متعلق است و در اینجا ۱۲ ساعت روز تمام میشود و نوبت ساعت های شب میرسد، ساعت اول شب یکشنبه (که ساعت سیزدهم روز شنبه میشود) به عطارد تعلق میگیرد و ساعت دوم آن به قمر و به همین ترتیب تقسیم میشود تا ساعت اول روز یکشنبه که به

شمس منسوبست. ظاهراً در تقسیم روزها و شبها میان کوکب، تقسیم ساعت هارادر نظر گرفته اند و ساعت اول روز یا شب به کوکب متعلق باشد آن روز یا شب را به آن کوکب نسبت داده اند. و اما منظور از این تقسیمات چیست؟ منظور اینست که در قسمت احکام وقتی که بخواهند راجع به چیزی یا کاری پیشگویی کنند، طبیعت و خاصیت کوکبی را که صاحب شب یاروز یا ساعت مربوط به آن چیز یا آن کار است در نظر بگیرند و با ملاحظه حالت های سیاره و برجی که به آن چیز یا آن کار ارتباط دارد محاسباتی انجام میدهند و پیشگویی میسازند، در قسمت اختیارات هم عقیده دارند که هر کاری اگر در ساعتی که ستاره منسوب به آن کار صاحب آن ساعت است، انجام داده شود نتیجه رضایت بخش خواهد داشت.

لطفاً بقیه این بحث را در شماره آینده بخوانید

دتياتر تاريخ

بنگو ، فلزاتو او ډبرو څخه استفاده کول په حقيقت کښي دغه راز شکلونه دډبرو پېړيو څخه را پدېخوا دتياتر او دهنر په برخه کښي يو غوره او په زړه پوري مقام در لود . څنگه چې اوس هم کولای شو چې ددغه ډول بيلو بيلو شکلونو نموني د ځينو ابتدايي ټولنو او قومونو په منځ کښي دنژدي څخه و ويناو هم يې داستعمال نښانه او هدف ځان ته روښانه کړو .

په ډبره پخوا زما نه کښي انسا نانو حيوانان ښکارول او بياني دهغو د پوستو څخه ځان ته جامي جوړولې ، نو کله کله به يې دنوډو شکلونو څخه دخپل ښکار نښانه ښودله ، هغه داسي چې داور پر شاو خوا به يې دنغا په ډول ديوه ښکار داستان تمثيلوله خوښه به دښکاري په ډول او خوښه به د حيوانانو په شکل د ښکاره يوه ښکلې اوږده وړونکي صحنه تمثيلول . دغه راز تمثيلي صحنې به يې نه يوازې دښکار بلکه دزير يد او واده دپاره هم سرته رسولې . زياترو يې مذهبي روحيه در لودل او ديوه تن دمړينې په وخت کښي به يې هم ددغه راز شکلونو څخه استفاده کول او دمړي دښخولو په وخت کښي به يې دهغه د بدن پر شاو خوا راڅرخدل او په خپلو مخو سره حرکاتو سره به يې ددغه مړي روح وهسکو اسمانو ته په خپلو مذهبي آدابو سره ليره اوږده روح ته به يې دسوه ننگرغه سفر هيله کوله .

غالب گمان دادي چې دغه ډول صحنې به يې د(پانتوميم) په شکل سره تر سيمولې . (پانتوميم هغه ډول هنري لوبې دي چي

دتياتر تاريخ دخپل لرغين توپ له مخي ډيري زږي او پخواني ريښي لري ، تياتر دانسانانو دلوبو او شوخيو په نتيجه کښي منځ ته راغلي دي . هغه وخت چي انساني ټولني دبدوي حالت څخه ديوه شعوري او مدني مرحلې ته راستوني شوي نو په خپل منځ کي يې دهغه وخت دشرائطو مطابق دخپل احساساتو اوعقاييدو دخړگندولو دپاره ځيني نژدي اوگروپي لوبې منځ ته راوړي . په حقيقت کښي دغو لوبو ورو ورو وده اوتکامل وکړ چې په پای کښي دنړي ، د بيلو بيلو اولسونو او ملتونو په منځ کښي يې عموميتم پيدا کړ چې په نتيجه کښي تياتر او مختلفي هنري لوبې را منځ ته شوي .

دتياتر دودې او تکامل په لسومې مرحله کښي دهغه وخت هنر مندانو زيار پوست چي ديوې موضوع تمثيل اوايکت ديوه ټا کلي شکل په جوگات کښي ننداره کوونکوته ونښي چي دغه شکل ته په پيلوي ژبه کښي(سيماجه) اوږدي ژبه کښي (ماسک يا صورتک يا صورت کوچک) وايي .

مصريان ، هنديان ، يونان نيان اوروميان هغه لومړني خلک وه چي په لردي ، او گروپي لوبو کښي يې ددغه ډول شکلونو څخه استفاده کول او گوښښ يې کاوه چي ددغو شکلونو يواسطه دويري ، تاثر ، خوشحالي ، ساعت تيري او نا رنگه نورو موضوعگانو مقصدونه او غايب خلکوته ونښي او ددغي لاري څخه خپل اجتماعي جوړپاي ته ورسولي .

مصريانو ، هنديانو او يونانيانو ددغه راز شکلونو ، په جوړښت کښي دکبرو ، وښو ،



مفهوم او غايب له مخي ورو ورو تحول وکړ او کرار کرار يې خپل مذهبي تاثيرات دلاسه ورکړه او په ځای يې ديوې ټولني د نورو اجتماعي ارزښتونو بڼه غوره کړه خو چي اوسني ښکلي بڼه يې اختيار کړه .

تياتر په يونان کښي د لرغوني يونان تياتر دهغو لرنيو مذهبي مراسمو څخه چي ديو ناني ربالنسوع يعنې ديو نسيوس په وياړ سره اجرا کيدل ، منځ ته راغلي دي . نوموړي مذهبي مراسم پدې ترتيب سره اجرا کيدل چي لومړي به نارينه او ځوانان په يوه دانروي شکل سره دريدل ، وروسته به يې په ان پيل گساوه داین سره يوځای به يې په خپلو خدايانو پوري مربوط سرودونه ويل . چي په يوناني ژبه کښي يې دغو هنر مندانو ته ، هورايان ويل خوډوده وروسته په يونان کښي دا موضوع رامنځ ته شوه چي دهرا يانو هنري ډله دي دخپرو له مخي يوه هنري ننداره اجرا کړي وروسته نژدي نو په يونان کښي دهرا يانو اهميت ډير شو او وروږو تياتري نندارو خپل ځان دمذهبي سلفي څخه آزاد کړ او په عوض کښي يې تفريحي او دارنگه نوري هنري لوبې اجرا کولې . صرف مذهبي ننداره د دينوس ربالنسوع په وياړ اجرا کيدله .

په پخواني يونان کښي دتياتر دجوړولو شکل مائل وو ، او ننداره کوونکو به مخه د ليري څخه په ډيره آساني سره ليدل . چوکي بهي دهرمر او ياکومي بدل ښانستې ډبري څخه جوړولې . دتياتر پورته سره خلاص وواو هېڅ يې نه پويښي داځکه چي په لر غو ني يونان کښي دتياتر دهنري لوبو وخت دسپار دهرم څخه شروع او بيا دهرم تر پړيو پوري دوام در لود ، ځکه نو سړي نه پويښي اونه يې څراغ اوباروښتاني نه ضرورت احساساوه . دتياتر په پورته برخه کښي به يې دار کسترا دپاره مخصوص ځای جوړاوه چي په هغه وخت کښي يې هم اړکسترا ورته ويل : دتياتر لمړي فطار چوکي به دهغه وخت د نامتو او زړه ورو خلکو دپاره ټاکل کيدل دغو چوکيو به هميش وشاته تکه درلودل او په يوه مخصوص شکل به جوړيدلې . ديونان په تياتر کښي ښځو حق نه درلود چي دنارينه هنر مندانو سره يو ځای په هنري لوبو کښي گډون وکړي بلکه ديوې نندارې ټول اړخونه به دنارينو له خوا سرته رسيدل هنر مندانونه دټاکلي شکل يواسطه هنري لوبې اجرا کولې اوددې دپاره چي چک معلوم شي نو يو ډول چک بوټونه او اوږده کالي به يې په تن کولې او چکي چکي خولې به يې په سر کولې . هنرمندان ددې دپاره چي پر جسته ښکاره شي نو پند کالي به يې په ځان کول اوهم به يې تر کالو لاندي دډول بالښت ماننده شيان ايښودل ددې ټولو کارونو څخه مقصد داوو چي ننداره



تکامل ورکړي . پخواني رو ميانو دتياتر په جوړښت کېښي ديوه خاص سپک څخه کار اخست . پخواني رو ميا نو دصحنې د ښو دلو ځای (سټيج) د تياتر د تالار په کېښتي پر څه څه کې جوړاوه او د تياتر سره په يوه داسې شکل نښلاوه چې دهنرمندانو آوازونه په ټول تالار کېښي انعکاس ورکړي دصحنې دښو دلو ځای سټيج او دهنسداره کوونکو دکېښلو ځای په تردی اندازه پوري سره مېشتی و و چې تيا تر به ديوه غونډه اوبښکلي ځای شکل غوره کړي وو پخوا ئي روميانو به دتياتر صحنه اوديوالونه په ډيرو گرانېا ډيرو ،ستونو او ښکلومجسمو اودارنگه نورو تراشلو ډيرو شکل کاوه او هر تياتر به دننوتلو اودوتلو دري دروا زي درلودی .

پخواني روميانو معمولا ديونانيا نو سر اړيدی او کمپي ډرامی تمثیلوی او زياد يی پوست چې نوموړو ډرامونه دخپلواچتماعی ارزښتونو په لحاظ تغيرورکړي ،رو ميا ن، هنرمندانو ،کيلوالو اود تياتر نورو کارکوونکو ته ديونانيانو په اندازه په اهميت فائسل نه وه ددی خبری علت داوو چې په هغه وخت کېښي دروم دتياتر زياتره هنرمندان او کار کوونکی غلامان وه نوڅکه خلکو هغوی ته دحقارت په سترگه کتل ،دهغو روحی کليوالو دډلی څخه چې دتياتر دپاره يی ډرامی ليکل دی ،پلوتوس او ترسني ،يی ډير مشهور دی روميانو دتياتر په سټيج باندی نسبت دنورو ټولو صحنوته خپل دجنگونو څو نړی صحنی خوښولی همدارنگه رو ميا نسو د پانوميوم پارچونه ډير اهميت ورکاوه پدی ډول پارچو کېښي صرف دپوی مو صو خ - مفهوم دپښن دحرکاتو اوشما په رابطه ښودل کېده او گروپي آواز به دهنريانو له خوا روميانو ديونان دتراژيدی او کمپي پارچو سرته رسیده ،پدی ډول صحنو کېښي بڼه څخه اقتباس کاوه اوهم به يی هغه مخصوص شکلونه استعمالول هغه وخت چې روميانو لويه اوپراخه امپراطوری دتزلزل اوسقوط سره مخامخ شوه نو دتياتر هنر هم دنيسی او - بربادی کندی ته ولويد ،حقیقتا هغه وخت چې بيا مسیحي کلب ورځ په ورځ قدرت وموند نو دتياتر دهنرسره هم سخت مخالفت پيل شو .

دلوړيايه

تيراوه اوهم به يی ديونان د ښمنانو ژوند مسخره کاوه او ديونان دخلکو په ذهن کېښي به يی دهغوی ارزښت او اهميت ورکاوه .

۳- کمپي : يو نانيانو په دغه رازصحنو کېښي دخپلو ننداره کوونکو دپاره دژوند په متعلق راز راز کمپي پارچي اجراکولی اود هغه وخت دخلکو دروز مړه چارو او کارونو په هکله به يی بيلى بيلى دخندا ښکلی اوپه زده پوری هنری پارچي تمثیلوی او ددی لاری څخه به يی خپل هنری اهميت ښکاره کاوه .

همدا رنگه په لرغونی يونان کېښي به هرکال دليکوالو ترمنځ يوه ادبی مسابقه منځته راتله ښکلی او محلی ډرامی ته به انعام ورکول کېده . ايشل ، سوفوکل او اوری پیدی ،د يونان دهغه وخت د ډيرو مشهورو او نامتو تراژيدی ليکوالو څخه گنل کېدل او همدا رنگه اړ ستوفان او مناندار دهغه وخت دټوکو او کمپي ليکوالو څخه شميرل کېږي ، څنگه چې تر اوسه پوری ديونان ددغونامتو ليکوالو ځيني تراژيدی او کمپي ډرامی دتياتر په زده کېښي خلکوته ښکاره کېږي .

همدارنگه يو نانيانو دتياتر دهنر په برخه کېښي ځيني لغاتو نه منځته راوړل مثلا په خپله دتياتر کلمه يونانی ده چې دليدلو معنی ورکوي . دتراژيدی او کمپي کلمو مخترعین هم په خپله يونانين دی .همدارنگه دسن کلمه چه صحنه ورته ويل کېږي ديونان ده .

لنډه داچې تياتر او هنر ديو نيانو په ژوند کېښي ډير اهميت درلود . هنر منداناو ليکوالو ته خلک په ډير احترام قائل وه . لاکن گوم وخت چې لرغونی یو نسان خپله آزادی او خپلواکی دلاسه ورکړه نو ورورور د تياتر او هنر بازار هم سو:شو اودښکلی هنر کمپله ټوله شوه اود یوی ټاکل مدي دپاره صرف کمپي هنری پارچي تمثیلدی چې په پای کېښي دغه هنری پارچي هم له منځه ولاړی .

تياتر په روم کېښي : په پخوانی روم کېښي تياتر او هنر دلرغونی يونان دتياتر او هنر پر اصولو اوبښتونو رامنځ ته شو لاکن څه مده و روسته روميان دهنر اوتياتر په جهان کېښي تریو نانيا نسو مخکښي ولاړل اود تياتر هنرته يی ښه وده او



کوونکی د دوی هنری لوبی دليری څخه وینی .

یونا نيانو دتياتری لوبو دپاره مختلف شکلونه جوړ کړی وه او دهغوی څخه به يی دهنری لوبو په وخت کېښي استفاده کوله . دغه شکلونه به يی عموما دترا ژيدی او کمپي پارچو دتمثیل په وخت کېښي استعمال لول او ددی لاری څخه به يی دترا ژيدی او کمپي موضوعاتو مفهوم ننداره کوونکو ته ښه ترا څرنداوه . لاکن دهنريانو دلی به نه مخصوص شکل استعمالاوه اونه به يی جکی خولی اوغټ بوتونه په پښو کول بلکه هغوی به تل په طبیعي ډول خپلی هنری لوبی سرته وسولی دلر غونی يونانی تياتر دري ډول هنری صحنی تمثیلوی اوپه لاندی ډول سره دی :

۱- تراژدی : دیو نان په تياتر کېښي تراژيدی صحنی عموما ديونان د نامتو هنرمندانو او خدایانو دژوند په پيښو پوری اړ تباط نياوه او هنر مندانو به په خپلو ترا ژيدی صحنو سره د ژوند ویرر جنسی پيښی تمثیلوی .

۲- ټوکي اوبد ويل : په دغه ډول صحنو کېښي به يی په خپلو ښمنانو او بد خواهانو پوری مربوطی دخندا او ټوکو صحنی ښودلی او ددی لاری څخه به يی دخلکو وخت ښه



دوندن ای بسوی تار یکپها

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

تجربه های گذشته بمن آموخته است که افراط در نوشیدن، چه افتضا حائمی بار می آورد و من نمی-خواهم مفتضح شوم و مورد تمسخر دیگران قرار بگیرم، چون نظا یر آنرا چند بار دیده ام.

دیگران سر مست و خوشحال و صمیمی در سالون بزرگ جواد در هم میلولند، انگار همه چیز را از یاد برده اند، جز خود شان، جز آن وضع و حالی که دارند و جز صمیمیت کذا بی و ساختگی، مثل اینکه سالها است همدیگر را می-شناسند و سالها است چنین محبت و یکرنگی بر خود شان و بر جمع شان سایه افکنده است.

هر لحظه که میگذرد، خنده ها اوج میگیرد و دوستی ها ما به و ریشه گذشته پیدا میکند و هر يك سعی می کند بر دیگری سبقت جوید و تاریخی دور حتی دور تر از زمانی که همدیگر را می شناخته اند برای هم بگویند و در اینکار با همدیگر مسابقه بدهند و حقیقتا هم مسابقه میدهند و فقط من در این میان هستم که نه حرفی میزنم و نه تاریخی برای آشنایی خودم با دیگران بیا د می آورم.

بنظر می آید، جواد از این وضع ناراضی است، شاید او دلش میخواهد، من برای دیگران بگویم که: جواد روز گاری نامزد من بوده است، روز گاری که ممکن است شما را نمی شناخته است. و از این جهت من بر شما برتری دارم که این میزبان دست و دل باز، این صاحب خانه که شما حلقه اش کرده اید و برای جلب تو جشش حرفتی را که آموخته اید و بیاد دارید بکار میبرید، بمن نزدیک تر از شما است و من مستحق تر از ...

رشته افکارم را صدای محسن خان که جر و گرفته است، پاره میکند. از میان دوزن و یک مورد میگذرد و خودش را بمن میرساند و میگوید:

لیلا!

بعد صدایش بلند تر میشود:

لیلا! چه شده؟ تو چرا تغییر کردی و مانند شبهای دیگر نیستی؟

کدام شبها؟

پرز خندی میزند:

مانند شبهایی که گرد هم جمع میشویم و خوش میگذرانیم.

خیال میکنی امن هیچ تغییری نکرده ام!

جواد، کج و راست می شود و خودش را بما میرساند و میگوید:

حرفهایتان که خصوصاً نیست؟ محسن خان با و قاحت میگوید:

اگر خصوصی بود، میرفتیم بیرون. دلم میخواهد با مشت به دهن محسن خان بگویم، اما جلو خودم را میگیرم و میگویم:

گمان نمی کنم در اینجا هیچ چیزی خصوصی و محرمانه باشد. جواد خنده بریده بریده میکند و میگوید:

از این جواب خو شم آمد. بعد دستم را میگیرد:

بیا لیلا! بیا! بهتر است با مهمانان من بهتر و بیشتر آشنا شوی.

انگشتانش بازویم را فشار می-دهد و من با ملایمت بازویم از حلقه انگشتانش بیرون می کشم و می-گویم:

شناختن همه مهمانان تو کار بی موردی است، آدم و قتی یکی از آنها را شناخت، مثل اینست که همه آنها را شناخته است.

شناختن همه مهمانان تو کار بی موردی است، آدم و قتی یکی از آنها را شناخت، مثل اینست که همه آنها را شناخته است.

شناختن همه مهمانان تو کار بی موردی است، آدم و قتی یکی از آنها را شناخت، مثل اینست که همه آنها را شناخته است.

شناختن همه مهمانان تو کار بی موردی است، آدم و قتی یکی از آنها را شناخت، مثل اینست که همه آنها را شناخته است.

خوانندگان عزیز و ندون قضاوت میکنند

لیلا عزیز!

من هم مانند صدها تن دیگر که به زوندون دبستی دارند و آنرا میخوانند، این مجله را میخوانم. در سش را بخوای یکی از همین شماره های که زیاد وقتی از آن نمیکردن. در دفعه مربوط به «روز نهمی بسوی تار یکپها» توجه مرا عکسی جلب کرد که فطره اشکی بر گونه زنی لغزیده، در چشمانش اندوه عمیق و محسوس خواننده میشد. و غبار غم ناشناسی در چهره اش پاشیده است، که باین تصویر جان می بخشد. وقتی این عکس را دیدم و در صفحه مقابل نام ترا «لیلا» خاطره گنگی در ذهنم تحریک شد و غم بزرگی در دلم چنگ زد. تمام اندوه ترا درین تصویر بیجان یافتم و انگیزه و ادا هم کرده هر طور شده شماره های قبلی زوندون را پیدا کنم.

مرجه در پیدا کردن شماره های قبلی زوندون به مشکلاتی مواجه شدم. بخاطر آنکه زمانی افای دیدبان یاد داشتهای ترا تنظیم نمیکرد و به نشر هم نمی رسید. بسپر حال نیروی جانبداری بسان یلجذبه بزرگ از من میخواست که روزنه راسر تا یا بخوانم و یاد داشت های ترا که فریانی هوسهای زودگذر مرد گناه آوری سدی خواندم. تو در جریان عادی زندگی گرفتار حادثه بی شکی که برای جواد و امثالش ازلت می آفریند و برای دختری پاک چون تو غم میزاید و نمره اش اشک چشمان توست که چون خون دلت بر گونه هایت بی معنای فرو می لغزد و بیخ میزند. ولی با این همه، این اشکها در واقع اشک ندامت نیست بلکه اشک حسرتی است از دورانی که این حادثه زندگی ترا در گونه نکرده بود، گفتم اشکی بی معنای نیست. بلی! بخاطر آنکه تو درین ماجرا دخالتی نداشتی که نشانگر هوسهای حیوانی تو باشد بلکه دیگران و سر نوشت ترا به این پیراهه کشاند، که از نظرم این موضوع را تا این حد سخت گرفت که همه چیز را فراموش کنی و زندگی را بر خود تپاه سازی. چرا روح تو چون غباری در اطراف این ماجرا سر گردان است و چرا خودت را به دست خود به زنجیر نمایی کشیده ای؟ بخاطر آنکه تو فکر میکنی دیگر برای همه یک دختر سیاه کار و هوسباز هستی. و با شرایط حکم میکند که تو باید همطور فکر کنی ولی این ظاهر موضوع است. واقعیت عمیق ترا از آنست که گاهی آدم در شناخت آن اشتباه میکند. اگر غیر از این باشد پس تو باید یگانه دختری باشی که زندگی با تو سرناساز گاری ساز کرده و باین حالت افکنده هزاران دختر دیگر را میشناسم که حادثه های ازین دلخراش تر زندگی شانرا رنگ زده است.

این سخنان را برای آنکه تو واقعا از زندگی رنج میبری برایت نوشتم. تو مسئول شده ای و این مرض زندگی و بران کن، بخاطر فشار یکه بالایت می آورد ترا در بستر انداخته سمرکن عافانه تر فکر کنی. زندگی فقط همین چهار صباحی است که اینهمه رنج و غم را نمی آرد.

راستی تو سر گذشت خودت را می نویسی و دیدبان تنظیمش میکند آنچه تا بحال ازین یاد داشت ها خواندم قصه توست و حادثه که مسیر زندگی ات را عوض کرده ولی تا بحال با اینجا نرسیده ای که پس ازین در زندگی چه میخواهی. از تو تمتی میکنم اینکار را بکن و خواستت را بگو پس از آن من هم میتوانم تصمیم بگیرم شاید بتوانم کمکی برای تو بکنم.

من یک چیز را خوب میفهمم و آن اینکه تو باید تصمیم بگیری، یک تصمیم عافانه چرا که تو باید واقعا ازین حالت نجات پیدا کنی تو هنوز خیلی جوان هستی. حیف است که اینطوری ضایع شوی.

غ- کاظمی

زبانش میگیرد:

نه، نه! نباید اینطور قضاوت کنی. هر کدام اینها برای خود شغل جداگانه دارند، شخصیت جداگانه دارند، حتی ...

جلو حرفش را میگیرم و می-گویم:

در مورد شغل ممکن است، اما در مورد شخصیت گمان نمیکنم ...

حرفم را باتکان دادن دستش قطع میکند و میگوید:

تو میخواهی از یتیم کنی. دوستان من... دوستان من آدمهای ...

سکوت میکند و گیلاسش را که خالی شده است پر میکند و ادا مه میدهد:

دوستان من آدمهایی اند که تو حتما دلت میخواهد با آنها آشنا شوی.

چشم در چشمش میدورم و می-گویم:

جواد! من به آشنایی دوستان تو نیازی ندارم. مطمئنم دوستان تو مثل خود تو اند، و قتی تو برای من اهمیتی نداشته با شمی آنها هم ندارند.

صورت جواد از سر خبی به کبودی می گراید، می بینم بدنش میلرزد. همه بدنش میلرزد، با چشمان برآمده یکقدم بمن نزدیک می شود، انگار میخواهد ز پر مشت و لگدم بگیرد. با اینکه از جایم حرف کتی نمی کنم. جواد درست رو برویم می ایستد، عضلات صورتش منقلب شده است. لحظه چشم در چشم میدو زد و بعد با تمام قدرتی که در بازوی خود سراغ دارد، گیلاسش را که نیمه خالی شده است به دیوار مقابل درست زیر تا بلوی قاب شده ای میکوبد. گیلاس با سر و صدا می شکند و محتویات آن با طراف پخش و پراکنده میشود.

همه اتاق یکباره فرو می نشیند و سالون را سکوت ناگهانی یسی فرا میگیرد. نگاه مهمانان بصورت جواد می نشیند و بعد متوجه من



وت
 کا
 -
 اما
 ...
 طح
 . ی
 . . ی
 کا
 م
 کہ تو
 سنا
 - می
 ستان
 ستان
 و
 شی
 بودی
 زد
 ان
 بود
 لکم
 کتی
 و ی
 تش
 در
 درتی
 د
 است
 بلوی
 با
 یا
 گند
 شین
 بی
 مورت
 ه
 من

دغرونو په زړه کی یو خوږ ملاقات

ژباړه: سخی انتظار



ده، فرا نکوزه دا خبره یی وکړه او وویل چی په انستیتوت کی ټول نارینه او نجینه محصلان زما ملگری دی او ډیره ښه و ضغه کوی هغه وخت چه زه د مرستی اړتیا احساس کړم هیڅ یو یی له مرستی څخه ځان نه ژغوری . نوموړی ددی پو بنستی په خواب کی چی وی یی دطب په خانگه کی تحصیل کوی او څنگه یی ددی مقصد دترسره کولو ډپاره یی بلغاریا غوره کړی ،داسی وویل :میره می «سیلا لامن» پخوا په دی هیراد کی یوه موده تیره کړی وه او په عین حال کی ددی ځای د میر منسو ټولنی مو سسی سره یی ددی د تحصیل د امکاناتو په پاره کسی غږیدلی ؤ او نوموړی پدی پوره باور لاره ده دلته دنجینو دپاره مخصوصا زده کړه ډیر چا نسونه

خانگه کی تحصیل کوی. په لاره کی دهغی ددی کلنه لور دخپلی مور څخه په طفلانه مخصوصه لهجه پرله پسې پوښتنی کولی نوموړی دخپلی لور دپښتنو بمباری په خندا منله اوپر پراخه ټنډه دمور اود هغی دخورلنی (خواهر خوانده) بونیکا لخوا ورته لازم ځوابونه ور کول کیده. کله چی د غره په زړه کی له پس څخه را ښکته شوه ،دغه کوچنی جلی (باتریکا) په زیاته خوشالی سره پی اخوا دپخوا مندی وهلی، دیو کوچنی گروپ سره یوځای شوا، جلی له ډیره شوقه مخکی خفاسته، کله په ناڅاپه ولوئیده ،بیرته به پر خندا شوه خپلی مورته به راتله او یا خو به دتروور له لاسونو څخه نیوله چی به گډه سره روان وو. بونیکا زماهم صغی اوخوږه ملگری

(ویتو شا) بلغاریی د غرونو یو (ویتوشا) دبلغاریی دغرونو یو کیږی ،په اوپری کی خوږه هوا چی د شنو ځنگلونو څخه په صاف شوی توگه راوځی ،داوږو فواری چی د سپینو تیگو بانندی را پروزی اوتک سپین څگونه اوپه زړه پوری غږونه کوی، اود نکو شنو چمنونو ننداره واقعا ښه اوزړه را ښکونکی برینی همدارنگه په ژمی کی د سپینو واو رو غونډی اودسکی لوبو دپاره د پانغوندی پشان نرمی زمکی سړی دپته راکاږی چی د رخصتی وختونه پکی تیر کاندی. دننی بلغاریا دمجلی خبر یال لیکي یوه یکشنبی چی یی غوښت دویتوشا تفریح ځای ته لاپشی نوپه سرویس موټر کی یی ماری فرانکوزه هر ناندس سره یی تصادفی کتنه وکړه نوموړی یوه گانایی میرمن ده چی دطب په

لری ،دلته د خارجیانو سره ډیره ښه وضعه کیږی ددوی میلمه پالنسی دستایلو وړ دی ،نو څکه زه دخپل میره په مشوره دلته راغلم ،خو ما چی هیڅکله دخپلی کورنی له حلقی څخه د بانندی زیات وخت نه ووتیر کړی ،گومان می کاوه چه لږه موده وروسته به د وطن یاد پسې څپه شم خونه ، دلته هم ما حقیقی ملگری و موندلی او پدی نسبتا اوږده موده کی دلته ډیره خو ښه یم .

زیرونه داچی څنگه خپله لو مړنی اولادیی دلته وزیږول او ،اوس څنگه ددی رو زنه او پالنه کوی ، په عین حال کی خپلو درسو نو ټه هم ځان رسوی پدی ډول تفصیلات ور کړی له واده نه می خو میا شستی تیری شوی وی چی د تحصیل په نیت له گانا څخه بلغاریی ته راغلم کله چه دزیرین بدو نیټه نژدی شوه نو بهروغتون کی بستره شوم چی واقعا ډیره دوستا نه وضعه راسره



پاتی په ۵۵ مخ کی

ژوندون

دجنوبی قطب له سپینو دبتو او کنگل شوو...

نیوزیلند په سکاټ نومی اډه کښی
پمچه دامریکا یی (مک موردو) نومی
اډو په څلور کیلو متری کښی پرته
ده. دلته لږڅه خاوره لیدله کیږی او
یوتود لمر د اروپا دډیر سخت ژمی
دلمر په شان مونږ ته خوښی را کوی
ددغی اډی تابلوته می سترگی لویږی
دنږی دخو لویو ښارونو څخه دهغی
فاصله په دی ډول ده:

لندن- ۱۰۵۸۸ کیلو متره
مسکو- ۱۰۵۰۱ کیلو متره
پاریس- ۱۰۳۸۲ کیلو متره
اسلو- ۱۱۰۸۵ کیلو متره
واشنگتن- ۹۲۱۴ کیلو متره
(بیل وب) نومی مهندس چه ۳۱
کلن دی اوجکه اوقوی ونه لری، اود
دغه ځای د عملیاتو مشری په غاړه
لری زما لیدو ته راځی.

نو موږی هغه ځوان پوه دی چه
په جیو فزیک، یخ پیژندنه، مخکه
پیژندنه، ژوند پیژندنه او هوا پیژندنه
دیوه متخصص په اندازه پوهیږی او
ددغی اډی ۱۱۲ تنه پوهان او کار
کوونکی یی تر څارنی لاندی کار کوی
نوموږی دلته ددغی اډی ودانی چه له
کلونو څخه پخوا چمتو شوی وی،
بشپړی کړیدی.

(بیل وب) تردغو ودانیو لاندی
نونلونو هم ایستلی دی چه لس
ځانگی لری اود استوگنی مرکزونه،
شخصی کوټی، دخوراکي اود سون
اونورو لوازمو او موادو دد خیسری
ځایونه پکښی شامل دی. دغه په
زړه پوری نونلونه تقریبا دقطب په
اډو کښی شته.

څکه چه د یخنی درجه په هغو کښی
لږه اوتر صفر لاندی د ۲۰ درجو په
شاوخوا کښی ده.

په دغو نونلونو کښی چه تر کنگلو
لاندی د ۱۴ او ۲۰ مترو ترمنځ زورو
کښی کیندل شویدی، دتودو او
سپرو اوبو نلونه، دسپووی عصری
وسایل، برښنا اونور وسایل شته.
په هغو برخو کښی چه برښنا شته،
دگازو له معمولی څراغ څخه کاراخیستل
کیږی او په زړه پوری خبره
داده چه ډیری تودی بخاری هم د
اخیستل کیږی او په زړه پوری خبره

سقف اود یوالونو کنگلی نه ویلی
کوی.

بیل وب وائی چه د برښنا او تپووی
دماشینونو دفعال ساتلو دپاره له
یوډول مخصوص ډیزلی جنریتر څخه
کار اخیستل کیږی او الوتکی معمولا
دسون دموادو په سل گونه دوه سوه
لیتریز بیرونه دوی تهر او وږی او
تور نفت ددوی دسون یوازی ماده
ده.

کو م خطر چه دجنوبی قطب اوسیدونکی
نهدیدوی، چوپتیا او یوا زیتوب دی
چه دوی دپاره زیاتره روحی ناوږی
یښی را وږی اوله همدغه امله ده
چه زیاتره پوهان له یوه کال نه زیاته
موده پکښی نشی تیرولی.

امریکی، شوروی اتحاد، فرانسه
اوبر تانیه دی ته اړشول چه د روحی
مسایلو دمربوطو پوهانو هیاتو نه د
دغو پوها نو په اخلاقو او روحیاتو
باندی دقطب داغیزی په باره کښی
دخیږنی دپاره خپلو اډوته ورولیږی
اونتیجه یی ځان ته معلومه کړی.

په قطب کښی زما له ډیرو حساسو
ورځو څخه ده، د یخنی درجه تردی
اندازی زیاته ده چه (یان سترلینک)
ددغی اډی څلور پیژندونکی راته
وایی چه حتمی یوساده خوځنده هم په
دغه هوا کښی یوه ثانیه ژوند نشی
کولای (یان ستر لینگ) کانادایی او
دلینگتون ډبو هنتون استاذ دی.

نوموږی زیار ایستلی دی چه دخپل
(ودل) نومی مرستیال په مرسته به
دغه قطبی دښته کښی دوحش یو
وړوکی بن منځ ته راوړی دی.

مگر به دغه ځای کښی له (بن) څخه
خبری کول به رښتیا چه د ځنډ اوږ
ده او سربیره به دی دیوه نوک ډوله
کب نه پرته یی بل څه لاس ته نغدی
ورغلی.

قطبی نوک چه یو دروند وز نه
حیوان اود زیات غوږ څاوند دی، یو
مخصوص ډول لری.

رتگ یی تک تور او څلیدونکی دی
اومعمولا د یخ دغرونو په سوا حلو
اوهغو برخو کښی چه د کنگلو پته
والی یی لری او حیوان هغه ماتولای

شی، ژوند کوی. فوک کله چه هغه
سوری ته چه په کنگلو کښی یی کښی
ننوزی اوځان په اوبو کښی اچوی،
خپل سرچک نیسی اود سوری له
دننی څخه تنفس کوی او څو کړی
په همدغه حالت پاتی کیږی. فوک
کله چه د واورى او یخ دپاسه غزیږی
ترپنځو سو دقیقو پوری به یو حالت
پاتی کیږی او کله چه اوبو ته ننوزی
تر ۲۰ دقیقو پوری یی پته نه لکیږی.

دغه حیوان چاته زیان نه رسوی او
هیڅ خطر نلری او یوازی منظره یی
په زړه پوری او وړو ونکی ده. دغه
عجیب حیوان مهاجرت هم کوی او په
ژمی کښی له هغو سیمو څخه چه بنو
یخ لری د(راس) دخلیج سواحلو او
نورو سیموته چه یخ یی نازک اود
ماتیدو وړدی، ځی. یان ستر لینگ
راته وویل له دی امله چه دغه حیوان
دکانسرو دحلبی قوطیو او وروسکو
سره زیاته مینه لری.

پوهان هغه ته ددغو قوطینو په
غوږ څو لو سره حتی په دی بریالی
وتاکي څکه چه دغه حیوان نوموږی
قوطی په لوبو کښی له ځان سره وږی
اوڅو میاشتی وروسته یی بیرته را
وږی. دغه حیوان له دوو څخه تردری
متره پوری اوږد والی اوله ۱۲۰ څخه
تر ۱۶۰ کیلو پوری وزن لری.

کوم یوازی رنگت چه د سپین
دښت اوقطبی آسمان ترمنځ لیدل
کیږی، د فوک د حیواناتو دویونرتگ
دی، څکه چه دغه حیوانات یو خونخواره

دښمن لری چه قطبی وړوکی الوتونکی
دی او (اسکوا) نومیږی. له دی امله
چه فوک په زحمت سره ځان خوځولای
شی او ډیر تنبل اودروند دی، زیاتره
دختونه دستر یا یا خوب یاد یخونوله
ماتیدو څخه درا پیدا شوو ټپونوپه
اثر ددغو الوتونکو زیات شمیر ډله
دهغه په شاوخوا پیدا کیږی او
پخپلو تیرو مښوکو سره دهغه
وجود ټپی کوی او غوښه او وینه یی
خوری او په دی ډول په دغه قطبی
دښته کښی یوه زړه دردو ونکی منظره
منځ ته راځی.

د (سکاټ) اډه چه په نوی زیلاند
پوری اډه لری او په ۱۹۵۷ کال کښی
دجیو فزیک دکال دشروع په مناسبت
منځ ته راغله، په حقیقت کښی د
کامیولت په هیواد پوری مر بوطه
ده چه برتانیه، استرلیا، نوی زیلاند
اوجنوبی آفریقه یی په اداره کولو
کښی گډون لری. ددغی اډی په
جوړیدو سره (سراد موند هیلاری)
دهمالی د څو کی نامتو تسخیروونکی
هڅه وکړه چه د څلورو یخ ماتوونکو
تراکتو ررونوپه مرسته دقطبی ساحی
پوله شاوخوا او وهی.

نو موږی د ۱۹۵۸ کال دجون په
دریمه نیټه ددغی اډی له جنوب څخه
وخوځید تر څو چه له قطبی کږی څخه
تیر شی اود قطب په بله خوا کښی
دامریکی اډی ته ور سپری او یونامتو
جغرافیه پیژندونکی هم ور سره و.
پاتی په ۵۵ مخگی



سپیده‌ها اینجا آرام است

از: ((رز))

فلم « سپیده‌ها اینجا آرام است » از نظر ساختمان و جریان رویداد ها به دو بخش تقسیم می‌تواند شد. نخست، رنجی که این جنگ بر چند آدم تحمل کرده است و این آدمها نمونه آدمهای بیشمار دیگر هستند دوم، سر نوشتی که جنگ برای این آدمهای رنج دیده و مصیبت کشیده به بار می آورد.

در خلال این دو رویداد اصلی رویداد دیگری هم شکل می گیرد که تقریباً با جنگ پیوندی ندارد و در شرایط غیر از جنگ نیز امکان پذیر می‌تواند بود. این رویداد فرعی و وابسته به سرشت عاطفی آدمیان عبارت است از مبدل شدن حالت بی تفاوتی به محبتی عمیق و استوار.

بقیه در صفحه ۵۶

دفاع میکند، « تعرض » و مانند اینها نام برد.

بابه پایان رسیدن جنگ و شکست فاشیزم ساختن فلمهای که از جنگ مایه میگیرد، به پایان نرسید و اکنون که در حدود سی سال از پایان جنگ میگذرد، باز هم سیستمی شوروی همه ساله چندین فلم درین زمینه روی پرده می آورد که فلم « سپیده‌ها اینجا آرام است » نمونه ازین فلمها میتواند بود.

جنگ بزرگ و فرد کوچک

شناسایی، چون « چا پالیف »، « با کسیم » و « لسکندر نیفسکی » روی پرده می آمدند. این فلمهای به اصطلاح از می از دلیری سربازان شوروی سخن میگفتند و خوشونت و بزدلی دشمن را نکوهش و مسخره می کردند، منظور تقویت روحیه جنگاوری و میهن پرستی بود.

در سال ۱۹۴۲ فلمهای کامل داستانی در باره جنگ روی پرده آمد، درین میان میتوان از فلمهای « گمان رستم »، « او از کشورش

باز هم سینمای شوروی از فاجعه بزرگ تاریخ آدمیان قصه میگوید. منظورم جنگ جهانی دوم و سیا هکاربهای فاشیزم است بدینصورت، فلم « سپیده‌ها اینجا آرام است » دنباله بی، یا پارچه بی، از رشته دراز است که سینمای اتحاد شوروی از رویداد های جنگ جهانی دوم تهیه است.

اگر چه تمام کشورها بی که به رنگی ازین جنگ ویرانی آفرین تأثیر بر داشته اند، این جنگ را باچگونگی آن و به شیوه های گوناگون در هنر های شان منعکس ساخته اند، ولی در هیچ کشوری شاید برابر به اتحاد شوروی این انعکاس دیر پاتر، چشمگیر تر و گسترده تر نباشد. البته ارزشی هنری کلیت این انعکاس مطرح نیست.

سینمای اتحاد شوروی در همان آغاز جنگ به افزاری مبدل گشت و علیه تجاوز فاشیزم به کار افتاد. مهمترین فراورده های سینمای اتحاد شوروی درین هنگام فلمهای مستند بود.

درواقع، فلمبرداران همان لشکریان به جبهه رفتند و در شرایط دشوار و خطرناک رویدادها را ثبت کردند.

در همین قطار رگروسی از فلمبرداران هنگامی که آلمانها به ماسکو نزدیک شدند، کارشان را آغاز کردند. کار این گروه فلم برداران تا زمان اشغال برلین ادامه یافت. محصول این کار « قصه های جنگ کبیر میهنی » است. این فلم مستند سی میلیون متر فلم را دربر گرفته است.

بهین صورت، فلمهای مستند کسانی چون « ایلیا کو پالین »، « رومن کار من »، « واسیلی بلیا یف »، « یولی ریز من » و دیگران آوازه جهانی را به دست آورد.

در آغاز فلمهای داستانی درباره جنگ، غالباً فلمهای کوتاهی بود که موسیقی واحدی آنها را بهم پیوند میداد. درین فلمای قهرمانان



صحنه های مختلف از فلم سپیده‌ها اینجا آرام است

ژوندون

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

بخش دوم

که اصول آن از فارابی گرفته نشده باشد. (۹)

طوریکه از منابع مختلف بر می آید ابو نصر فارابی انسان فی‌زرف اندیش، سخاوتمند، پیشه‌آزاد منش و وطنپرست، صمیمی و خوش قلب بود. با همه اینها مطلقاً لغات و معلومات زیاد در باره علوم و فنون مختلف داشت و آنقدر پر شهامت بود که هزار سال پیش ازین فکر ایجاد یک دولت جهانی را بخود میداد، معالوف و قاعده متواضع بود و مایل بود دور از مردم در آغوش طبیعت زندگی کند و از همین رهگذر با نداشتن شاگردان خود این سینا و ابن رشد که آوازه شهرتشان بسرعیت در شرق و غرب پیچید، معروفیت پیدا نکرد. (۶)

فارابی در تمام ساعات علوم می‌گذراند روزگار و معمول بود رساله‌های نوشته‌شده، مشکل است بتوان تعداد مجموع آثار فارابی را تعیین کرد تا سالهای اخیر در منابع اسلامی و غربی مخصوصاً در آثار ابن‌اصطیعی القفطی، دهخدا، شترینشید، یو، م. و پتر یچی، تعداد مجموع کتب فارابی از ۱۰۰ تا ۱۲۰



در اوایل قرن دهم مرکز خلافت (بغداد) دچار هرج و مرج گردیده آرامش خود را از دست میدهد، بغل و تنها و جنگهای ملوک الطوائفی شدت اختیار میکند و فارابی ناگزیر میشود از بغداد به دمشق برود، اما بدون آنکه در آنجا اقامت کند، راه مصر در پیش میگیرد. او در کتاب خود موسوم به «السیاسة المدینه» یاد آور میشود که تالیف این کتاب را در بغداد شروع نموده و در مصر به انجام رسانده است. سپس به دمشق بر میگردد و با سیف الدوله ابوالحسین بن عبداللہ بن حمدان التغلبی (۲۲۳-۳۵۶ هـ) می‌پیوندد (۵) و طوریکه القفطی مینویسد سیف الدوله مقیم او را گرامی میدارد و بموقعیت علمی و منزلت فهم او پی میبرد بمصاحبت خویش بر می‌گزیند (۶).

فارابی اواخر زندگی خویش را در کاخ سیف الدوله سپری نمیکند بلکه به تنهایی در آغوش طبیعت میگذراند و بقول ابن‌خلکان «غالباً اقامت وی در دمشق در محل تجمع آب یا زیر درختان باغ بود و در چند مواضعی بتالیف کتب می‌پرداخت» و بقول وی «فارابی در جستجوی ابدیت در جهان عقل میزیست. فرما نروای دنیای عقل بود، اما از حیث متاع دنیوی فقیر و تهیدست بود، فقط کتب پرندگان و گلنهای باغچه برای او سعادت و مسرت می‌بخشید» (۷)

ابن‌خلکان میگوید: او برهیزگارترین مردمان جهان بود به امر دخل و مسکن هیچگونه تو جیبی نداشت سیف الدوله روزانه چهار درهم از بیت المال برای او منظور کرده بود و او با همین قناعت می‌کرد (۸).

فارابی در اواخر زندگی با شاعر و متفکر آزاد منش غرب «المتنبی» آشنا شد و بالاخره در سال ۳۳۹ هجری مطابق

واقعی از اعتبار و حیثیت بزرگی برخوردار بود و در شهر دمشق به خاک سپرده شد. فارابی از تمام علوم مروج زمان خود اطلاع وسیع داشت و در مناظرات علمی چیره دست بود و زبانهای زیادی میدانست و از جمله زبانهای ترکی و درسی تسلط داشت و در زبان عربی با وضاحت آمیخته به بلاغت مینوشت. در حکایه‌های افسانه آمیزی که بوی نسبت داده شده گفته میشود که فارابی بتمام السنه جهان «هفتاد زبان» حرف می‌زد است. فارابی بحیثیک دانشمند فلسفه او کمتر چیزی وجود دارد.

سال ۹۵۰ میلادی در هشتاد سالگی زندگی را بدرود گفت و در شهر دمشق به خاک سپرده شد. فارابی از تمام علوم مروج زمان خود اطلاع وسیع داشت و در مناظرات علمی چیره دست بود و زبانهای زیادی میدانست و از جمله زبانهای ترکی و درسی تسلط داشت و در زبان عربی با وضاحت آمیخته به بلاغت مینوشت. در حکایه‌های افسانه آمیزی که بوی نسبت داده شده گفته میشود که فارابی بتمام السنه جهان «هفتاد زبان» حرف می‌زد است. فارابی بحیثیک دانشمند فلسفه او کمتر چیزی وجود دارد.

(بقیه در صفحه ۵۴)

- (۵) همان اثر ص ۷۷
- (۶) علی بن یوسف القفطی تاریخ الحکما چاپ لیبزیک ۱۹۰۳ ص ۲۷۹
- (۷) ج. دی بور «تاریخ الفلثفة فی الاسلام» ترجمه و تعلیق محمد عبدا لهادی ابو ریده، چاپ مصر ص ۱۷۵
- (۸) و فیات الاعیان ص ۷۷
- (۹) تعلیق محمد عبدا لهادی ابوریده بر «تاریخ الفلثفة فی الاسلام» ج مصر ص ۱۵۰
- (۶) دکتور بدیع ن. شهبوار اوغلو فیلسوف بزرگ مسلمان ...

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراگم رفته نزد پدر خوانده اش سرفاینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خاطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

ماموریت است. بعد از یک لحظه تأمل گفت راستی تو چرا به کار بروسون روی خوش نشان نمیدی؟ معلوماتش در اطراف مسایل تیاتر خیلی خوب است. وقتی اینجا آمد به او از چاپ من بگو که ترا بخود برگردش ببرد. بیا با ناراحتی پرسید:

آیا از من خسته شده ای؟ در حالیکه از رخسار بیا مسی بوسید، جواب داد:

یک ماموریت مهم را بمن سپرده اند که باید بدنبال آن بروم. در بنامانه هیچ خوشم نمی آید. توتنها و دلگیر اینجا بمانی. گریج خود را پوشیده بیرون رفت. بیا نگاه کن بدبالتش آنگند و یک لحظه فکر کرد که دوستی اش با او بیایان رسیده است. خواست گریه کند ولی میسر نشد. لاجرم گوشی را برداشت و نمبر کار بروسون را دایال کرد.

سرمایه تو به گریج گفت: خانم ناکوس مرتباً از شما یاد میکند و می خواهد از شما معذرت بخواهد.

اینکه چندان مهم نیست. از نظر من بلی ولی او اصرار دارد که این کار ضرور است. منصرف کردن او ازین تقاضا خیلی دشوار است زیرا ایشان یکی از بدیدم های هیروئین در کسانیت است که بدان مبتلا میشوند. در عین حال عقیده پیدا کرده است که خواهد مرد و می خواهد قبل از مردن از شما بخشایش گرفته باشد.

او بکلی به این موضوع اعتقاد پیدا کرده است. این یک بحران است. گریج پرسید: آیا اکنون در همین بحران بسر می برد؟

سرمایه جواب داد: خیر. در چنان حالاتی او را انجکشن میکنم ولی همیشه که این کار

برنسس عزیز، زیر تصمیمی که اومی گیرد برای ماخلیلی ارزش دارد. در دل گفت تو هم طعمه دام ماخلوای شد. در غیر آن چگونه میتوانست گریج را از ماجرا بدور نگه دارد؟

فصل هفدهم گریج، در حال انتظار و گوش به آواز بودن برای وقایع بعدی، وقت خود را با پیانو ابارتمانی واقع ریجنت پارک بخوشی سپری میکرد. ناکوس هم تحت نظر لومیس و دوکتور مایتو از مریض خانه که زنده در آنجا تداوی میشد، خارج نمیگردد. لومیس از جانب دیگر در جستجوی راهی بود که مبارک سوی وی را از وینس خارج کند و برای انجام این قصد کار بروسون را مامور کرده بود.

ولی کار بروسون که در عین حال تعلیمات خصوصی برای تو سعه فعالیت سرویس مخفی در شرق میانه میگرفت. در انجام کار خود تا هنوز به جلب رضایت لومیس توفیق نیافته بود تا عاقبت میس فیچی تکلیف گریج را که چه باید بکند، روشن ساخت.

همینکه تلفون زنگ زد، پیگوشی را گرفت و لحظه بعد از گریج گفت: زنی بنام فیچی می خواهد با تو صحبت کند.

گریج گوشی را گرفت و صدای فیچی را شنید که میگفت: بلی، گریج، منم. گریج پس از اندکی گوش دادن گفت: بسیار خوب. و گوشه را گذاشت. سپس برای اینکه بیاراهم در جریان بگذارد به او گفت:

لازم شده است بروم از ناکوس دیدن کنم.

بسیار خوب، منم با تو می آیم.

نمی شود عزیزم این یسک مسا له

مجرع شده بود، نیز حالت مرگ داشت. شیبیل بزحمت زیاد گارد را از دست سلیسا گرفت و دو سبیلی سخت و خشن هم روی دهان دخترک کوفته و در عین زمان گفته بود:

معذرت می خواهم برنسس عزیز: این جانور ها وقتی خون به بینند دیوانه میشوند، نمیدانم چرا.

مرد بدوی که سلیسا را محکم گرفته بود، دستش را روی بدن او برگردش در آورده بود و بعد برگشته بر فکایش چیزی گفت و همینکه آنها با سر به علامه موافقت اشاره کردند، مرد خشن انگشت خود را در بقیه سلیسا فرو برد.

پیرا هن او را به صورت وحشیانه درید. وان تن و بدن پر نشاط و شوق انگیز را بران کرد و تازه انگشتانش به اذیت قسمتها ی حساس بدن سلیسا دوباره آغاز میکرد که یک اشاره شیبیل متوقف گردید. شیبیل به سلیسا گفت:

اینجا اشخاص بد و هرزه نی هستند. می خواهند ... آه چطور بگویم ... باشما همیستر شوند.

چگونه میتوانم از آنها جلوگیری کنم؟ شیبیل جواب داد:

شما نمیتوانید مانع شوید. ایسن فقط من استم که میتوانم جلوشان را بگیرم. ولی اگر واقعاً اذیت نان کنند درس خوبی برای آینده شما میشد تا چونگی اطاعت را بیاموزید و حرف شنو باشید و از پلان قتل منم منصرف می شدید.

سلیسا فقط گفت: نمیدانم.

شیبیل ادامه داد: ولی من اگر این لذت را برای خودم ریزرو داشته باشم، بهتر خواهد شد. مادر آینده فرصت کافی خواهیم داشت.

سلیسا گفت: مرا بکش، این خیلی بهتر میشود و این یگانه راه نجات من است.

شیبیل گفت: خیر. برای من راه های دیگری هم وجود دارد. پدرت اگر بداند تودرجه حائتی قرار داری چه خواهد کرد؟ می آید و مرا می کشد. منم که اینطور نیستم؟

ولی بهتر اینست که خودت تصمیم بگیری و پای پدرت باین قضیه داخل نشود.

بعد بسوی او با نشان خود دیده چند کلمه گفت و امر داد دختر را رها کنشند. سلیسا همینکه آزاد شد پیراهن پاره خود را برداشته خود را پوشاند و پرسید:

خوب، چه باید بکنم؟ میخواهم با من به انگلستان بیایم و تحت نظر شخص من باشی و تا موقعی که من مایلم مطیع و آرام باشی، بعدا میتوانی نزد پدرت سلامت برگردی.

چرا به انگلستان؟ برای اینکه نزد ناکوس بروم و دیدم

را نمیتوانم ادامه بدهم باید تحمل داشته باشم. زندگی او هم خیلی عجیب است هنوز آن چیز را می خواهد.

آیا تداوی اش خواهید کرد؟ معبودم سعی خودم را در بیخ نمیکم. دوست تان لو میس خیلی اصرار دارد بیاید.

گریج تصور میکرد در آن اتاق روی بستر زنی سییدرتنگ را با لباس سر تا پا سیید خواهد دید ولی برخلاف دریک اتاق لوکس با فلیپانی سیید پوش و باشناط مواجه شد. روی یک چوکی نشسته و باهاش راحت هم دوزیر آن قرار داده بود. در دست او یک پیاله جای دیده میشد. تمام زیبایی او بحال اولین برخورد شان برگشته و تنها در چشمانش سایه بی از خستگی و ناراحتی جلب توجه میکرد. بادیدن گریج در استان در صدا زد:

جان محبوبم، بیاداخل شو. جای یا چیز دیگری میل داری بنوش.

گریج بسوی یک باز سیار حرکت کرده یک ویسکی برای خود برداشت و فلیپا دوباره بحرف درآمد:

بیا اینجا پهلوی من بنشین. گریج پیش رفت. سر مایتو بدون سرو صدا روی یک چوکی نشسته دفتر چسپه یادداشتی را از جیب خود بیرون آورد و خطاب به فلیسا گفت:

آرام باش و فراموش کن که من اینجا ام.

فلیسا رو بسوی گریج کرده با اشاره به سرمایتو گفت:

آدم وحشتناکی است ولی لازم است احترام او را داشته باشم. کسی است که خوب میداند چه باید بکند. بوظیفه اش کاملاً آشناست.

گریج تصدیق کرد: آری، اینطور است.

جان، خیلی میل داشتم تریه بینم. در ذهن من یک چیز مرا بیچاره می کند. نمیدانم از کجا شروع کنم.

گریج، به آرامی ویسکی خود را نوشید و سرمایتو به صحبت مداخله کرد:

میخواستی از او معذرت بخواهی. پس چرا نمیتوانی؟ فلیسا جواب داد:

آه، راست است. بعدم شده دست گریج را بدست گرفت و افزود:

حق بجانب اوست. می خواستم از تو معذرت بخواهم. من واقعاً گار های وحشت آوری کرده ام. خیر عزیزم. تو خودت میدانی من از چه چیز ها حرف میزنم. این من بودم که از دست گادریو سئون

گشتی اسید رابجای روغن ضد آفتاب زدگی
 بتوفرستادم . راستی خیلی مضحك بود .
 کریج بخودلرزیدوبرای يك لحظه احساس
 کردموا برتنش سیخ شده اند . فلیسا
 توضیح داد :
 - آنرا پوسه آورده بود و میگفت جلدت را
 برنگ آبی درخواهد آورد . ولی توانست
 استعمال نکردی . چنین نیست ؟
 وقتی کریج بعلامت نفی سر خودراجنباند
 فلیسا پرسید :
 - اما چرا ؟
 - بسیار بدان احتیاج نداشتم .
 فلیسا گفت : آن گارسون «نیکی» که قرار
 بود برای من هیروئین بیاوردآنزومی ترسید
 و معتقد بودکه تو مانع اجرای کارش هستی .
 - شوهرت برعکس فکر میکرد نیکی بحساب
 من کار میکند . خودش اینطور گفت .
 - هری ، گساهی خیلی احمق میشود .
 اصلا ترا بدرستی شناخته است .
 - دراینصورت معلوم خواستن موجسی
 ندارد . تو که کاری به ضررمن نکرده ای
 - يك چیز دیگر هم است . هری همیشه
 به وینس رسیدیم می خواست ترا از سرراه
 خود پس کند . من باید این را بتمی گفتم .
 ولی دیدن آن کابوسها ادامه یافت و این
 فرصت را بمن نداد .
 سرماتیو گفت : آنها را برای ما تعریف
 کنید .
 - در خواب خودم را در يك سالون چمناسٹیک
 باجایی نظیر آن می بینم . ترا هم می بینم
 که بالباس بالماسکه در آنجا هستی . پیانیز
 هست . بعضی های دیگر نیز آنجا هستند .
 هری و یک دختر عسرب . دختری شبیه
 پرنسسها و یک نفر دیگر . ونومجبوری با این
 مرد آخری مبارزه کنی و او هم گویا یکی از
 دوستان هری بوده . ولی هری نمی خواست
 من او را به بینم . مرا از آنجا دور کرد جز
 دفعه نهای .

خود را تمام کرده برخاست :
 - من باید بروم . اگر اجازه بدهی بزودی
 باز هم بیدارت خواهم آمد .
 - آن اشخاص ماجراجو و جنجالی نیاند .
 اما تو بیجان ، نواز دیگران بسیار فرق نداری .
 سرماتیو مداخله کرد :
 - همین مقدار صحبت کافی است . تو
 سرگرم میشوی ولی آقای کریج واقعا کار
 دارد . و ما هم بکار خود مشغول میشویم .
 - آری . طبعا او آدمی است که وقت زیاد
 ندارد . بلی ؟ این را گفته رخسار خود را پیش
 آورد . کریج آنرا بوسید و بیرون رفت .
 ناکسوس در بیرون اتاق انتظار می کشید .
 کریج با سرشاره احترام به او کرده برآه
 خود ادامه داد اما ناکسوس صدا زد :
 - هی ! میخواهم با تو صحبت کنم . او بتو
 چه گفت ؟
 کریج برگشته سلام داد و مختصرا جواب داد :
 - بعضی چیزها گفت و بعد خلاصا فلفلی کرد .
 ولی ناکسوس دوباره گفت :
 - گوش کن کریج . با من اینطور رفتار
 نکن .
 کریج گفت :
 - تو که حقه با زنیستی ! پست ، دروغگو
 و ناسپاس استی اما حقه باز نیستی . توهیچگاه
 با من صادق نبودی حتی در سالون چمناسٹیک
 دایتون بیلز .
 - همه چیز بخاطر فلیسا بود . میخواستم
 او را نجات بدهم .
 - باز همان داستان قدیمی . مگر قرار
 است از سر شروع کنیم ؟
 - راست میگویم بمن اطمینان داشته باش .
 من غیر از او عشق دیگری ندارم . وقتی شنیدم
 به او هیروئین دادهای آنقدر عصبانی شدم که
 حتی حاضر بودم هر جا پیدایت کنم با دست
 های خودم خفه ات کنم . البته باین ترتیب
 خیلی آسان میشد . ترا به دایتون بیلز سپردم

و خودداری نتوانستم . آخریای زلم در میان
 بود زلم .
 - مگر بتوبول بیشتری پیشنهاد نکردند ؟
 ناکسوس با نا راحتی اعتراف کرد :
 - آری دادند ولی من نه خواستم آنرا
 بگیرم . حتی اگر کشتی مرا از هیروئین پر
 می کردند .
 کریج بسوی او نگاه کرد . نگاه ناکسوس
 خالی و میان تپه بود . پس به او چیزی نگفته
 بودند . کریج پرسید :
 - پس توجه کردی ؟
 - همه کار هارا رو برآه کردم و موافقه را
 با حکومت شما امضاء نمودم .
 - با پدر سلیمان ؟
 - آری . اگر مخالفت کند هم چاره اش
 درست من است . با انگلستان هم روابط
 حسنه را حفظ خواهم کرد . همه چیز حل
 شده است . خوب حالا بگو به بینم فلیسا
 راجع بمن بتوجه گفت ؟
 - فقط توضیح داد که اکثر دچار کابوس
 میشود و می بیند که یکمرد غول پیکر برای
 کشتن من سعی میوزدولی من نجات میابم .
 منم به او گفتم که نباید ازین حیث نهنه
 بخورد و هر کس ممکن است دچار کابوس
 شود .
 - من از تو خیلی مدیونم . جان !
 - حرفش را زدن . من که برای تو کاری
 انجام نداده ام .
 این را گفته از ناکسوس جدا شد و به
 ایپارتمانی که با پیدارویجنت پارک زندگی
 میکرد شتافت و آنجا یادداشت کوچکی از طرف
 بیابعتوان خود دید . که نوشته بسود
 با کاربرسون برای تماشای يك گالری هنری
 رفته است .
 * * *
 لیدی سوی ون . نیز بهمان گالری رفته
 بود . او برای تماشای تیاتر دیوانه بود .

بعد چه شد؟ مطلب اینست که دیگر
 چه در خواب دیدید ؟
 - نمیدانم زیر آیدیده نمی توانستم .
 - ولی من میدانم . من در آن نبرد پیروز
 شدم و اینک اینجا در برابر تو نشسته ام .
 فلیسا فریاد زد: هی ! هی ! هی این راست
 است . آه که چقدر خوشحالم .
 و اشک از چشمانش سرازیر شد . کریج
 گفت :
 - خوب بگو . اینها همه در رویا بودند .
 مگر فراموش کردی ؟
 فلیسا سوال کرد: همه در رویا بود .
 چنین نیست ؟ هری چه میکرد ؟
 - با آن مرد غول پیکر . بلی ؟ ولی اینک
 این خواب پایان یافته - مگر نبرد غول آسای
 مرا غیر از خواب جانی دیده ای ؟
 سرماتیو داخل صحبت شد :
 - در عین اینکه صحبت میکنید ، بحث نان
 مخلوط میشود .
 فلیسا بدنبال افکار خود رفت .
 - من به هری گفتم که تو بمن هیروئین
 دادی .
 - چرا این کار را کردی ؟
 - می خواستم تو از آنجا بروی . کم کم
 خطرناک می شدی .
 - برای هری ؟
 - برای هر دوی ما . بهترین راه دوری
 از تو بود .
 - اگر آن عمل جواب بود . چرا اکنون
 پشیمان شده ای ؟ بعلاوه توفیق کاری را
 کرده ای که به انجام داند آن مجبور بودی .
 این جای تائری ندارد .
 آنگاه دید که سرماتیو به او اشاره میکند
 و در برابر خروچ بوی نشان میدهد . ویسکی



او آنجا را بهترین محل برای نمایش جواهرات
 گران بها و پالتو پوست های قیمتهاش
 تشخیص داده بود . ازدحام چیز دستسی
 نمی فبید ولی از موج حسرتی که در نگاه
 اکثر تماشاچیان بی بضاعت با دیدن جواهرات
 زنان انگشت شماری چون او و امثالش موج
 میزد ، کیف فراوان می برد .
 لارنسوی ون نیز خوش میشد از اینکه
 زنش به تیاتر برون و او بتواند به یکی از
 بارهای اشرفی رفته سری به خمره بزند .
 لیدی سوی ون هم ناراحت نمیشد و این فرار
 شوهر را به میخانه ، نادیده می گرفت و حتی
 بطور غیر مستقیم برای دادن چنین امکانی
 برای لارن ، تسلیلات لازم فراهم میکرد .
 آنروز هم لیدی سوی ون ، مثل همیشه در
 سبت درجه اول جا بجا شد و بایک امید بزرگ
 سرقطی چاکلیت لوکسی را که دو دست
 داشت ، گشود . درست پیش روی او یک
 مرد جوان و جذاب بایک موطلائی فوق العاده
 زیبای ایتالوی ، مشغول صحبت بودند .
 زن جوان يك پالتوی پوست چین چیلای
 نایاب که لیدی سوی ون تا آنروز ندیده بود
 در بروگردن بند ظریف و زیبایی که خود
 صد امیزد کارپاریس است بزرگداشت .
 لیدی سوی ون با دیدن این عادتزن و بدن
 زن زیبای ایتالوی با خود فکر کرد ، مال خودش
 چقدر زیاده و از نظر افتاده است . این
 فضل خدا شد که در همان لحظه پرده کنار
 رفت و تصورات غم انگیز و حسودانه لیدی
 سوی ون را پایان داد .
 دروقفه نمایش ، لیدی سوی ون این زن
 و مرد جوان را نزدیک پار تعقیب کرد . بعد
 يك قندچ چین لیمون باشوهر خودش لارد
 همراهی کرده به مذاکرات آن دو جوان در
 اطراف دیکو ، سوفیا و نوتو گوش داد و با خود
 فکر کرد يك ایتالیای سالم چه تحفه های
 خیره کننده بی به جهان زیبارویان صادر
 کرده میتواند . مردیکه با زن جوان همسراه
 بود ، معلوم میشد خون خالص انگلیسی
 در رگه هایش جریان دارد ، شوهرش ناگهان
 متوجه مذاکرات آن دو جوان ایتالوی شده
 و از اینکه دو یگانه چقدر باید گستاخ باشند
 تادریک تیاتر انگلیسی به آواز بلند صحبت
 کنند ، تکان خورد .
 سپس با دیدن آنها بیادیسر خودش مارک
 سوی ون افتاد و مثل يك موضوع نگاه این
 رابغاطر آورد که علی الرغم اینکه زلم
 از ۲۷ سال به اینسو لیدی سوی ون است
 و با از اوسط عمر خیلی فراتر گذاشته باز هم
 هر موقع لارن از پسرشان مارک صحبت میکرد ،
 وی بروی خود نمی آورد که مادریسر جوانی
 چون مارک بوده باشد . وقتی دست لیدی
 سوی ون روی شانه لارن قرار گرفت ، رشته
 افکار پیرمرد قطع شد و نگاهش برای دریافت
 هدایات همسرش بدهان آودوخته مساند .
 زن با صدای خفه و سنگین گفت : جاک عزیزم ،
 آیا نباید قدری ازین ازدحام دور شویم ؟
 موقعیکه او مشغول صحبت بود ، زن جوان
 نگاهی به اطراف خونا فکند و با دیدن لیدی
 سوی ون بعجله گفت : آه ، سوژی ، معذرت
 می خواهم .
 اما لارن در همان لحظه برای همسرش راه
 باز کرده بود . موقعیکه زن و شوهر میان
 جمعیت راه افتادند ، ناگهان مردی به لیدی
 سوی ون ناشیانه تنه زد ، دستکول او بزمین
 افتاد که آنمرد در عین معذرت خواهی خم شده
 آنرا دوباره بوی تقدیم کرد و خود در میان
 جمعیت از نظری ناپدید شد .
 جاک گفت :

بقیه در صفحه ۵۸

حرکات برای زنان

برای زنان درهرسنی که باشد داشتن اندام زیبا و متناسب ضروری است درین جا حرکاتی را بشما تقدیم میکنیم که در متناسب و زیبا ساختن اندام بسیار موثر است :



۱- روی فرش در ازبکشید طوری که ستون فقرات تان کاملاً راست باشد دستهای تانرا به دوپهلوی به آرامی قرار دهید تا اندازه یکدیگر میتوانید زانوین تا تانرا راست بکشید هر دو پا را از قسمت بچک به پیش حرکت بد دهید . و دوباره بحالت اول بیا ورد این عمل را پنج بار در هر بار بصورت علیحدگی انجام دهید .



۳- در حالیکه سر تا تانرا راست گرفته اید و ستون فقرات نیز راست وعمودی است یک دقیقه راه بروید وبعد ایستاده پاها را تا زانو بلند کنید باز هم یک دقیقه راه بروید - این عمل را سه بار انجام بدید .



۴- روی چوکی طوری که در عکس نشان داده شده بنشینید و دست راست تانرا به سر نزدیک کرده و سر تانرا سخت فشار دهید و در عین حال گوشش کنید که سر تان از جاتکان نخورد این تمرین را بادست چپ تان نیز انجام دهید .



۴- در حالیکه پایتانرا از هم دور گرفته اید در چوکات در واژه ایستاده شویید دست ها را هر قدریکه میتوانید از هم دور و بلند بکشید و به هر دوگف دست تان فشار داده دوباره دست ها را به دو طرف بدن قرار دهید .



۶- بصورت امانت روی چوکی بنشیند و بازوان را قسمت سینه بلند کنید و نوک انگشتان دست راست را به دست چپ نزدیک نمایید و با انگشتان دست راست بدست چپ فشار داده و عکس آنرا نیز انجام دهید .



۷- بهتر بنشینید و پاها را اندکی از هم دور بکشید دستا تانرا از قسمت آرنج تا نزدیک سینه رسانده انگشتان را بهم گره کنید فشار زیادی در قسمت بازوان تان بیاورید .



۵- اینبار هر دو دست تانرا از عقب به سر تان بکشید و سر تانرا بطرف جلو فشار بدید در عین حال با سر تان مقاومت کرده نگذارید سر تان تکان بخورد .



۸- هر دو دست را محکم کنید و باهم در قسمت سینه بیاورید و اینبار فشار را به تمام بدن تان وارد کنید .



۹- دستانتانرا به همان حالت قبلی نگه دارید اما اینبار هر دو دست را از قسمت آرنج به جلو فشار بد دهید و دستها را سه ثانیه بعد دو باره به سینه نزدیک کنید و فشار بدید .



۱۰- راست بیایید شکم را اندکی فرو بپرید هر دو دست را در قسمت شکم بهم گره کرده زانوین تانرا نیز بفشار راست کنید و بعد دو باره بحالت اولی برگردانید و همانطور شکم را فرو برده دستها را فشار دهید و زانوین را راست نگه دارید .

۱۱- راست بیایید و شکم تانرا تا اندازه ایکه ممکن باشد فرو بپرید و سه ثانیه بعد به حال اول آورید وقتی شکم را فرو میبرید عمیق نفس بکشید .

۱۲- بازهم راست بیایید بازوان را بدو طرف بدن راست قرار دهید و عضلات قسمت ران را با فشار کش نگه دارید .

زیبایی اندام



۱۸- باز هم همانطور پهلوی چپ دراز بکشید این بار پای راست را به چو کسی گذاشته پای چپ بطرف چپ و زمین فشار بد دهید.



۱۹- حالا به شکم بیفتید فشار را روی دو دست آورده هر دو پا را به چو کی بلند بگذارید با هر دو طرف پائین فشار بدهید.



۲۰- به پهلوی چپ دراز بکشید پا راست را بالای چو کی بگذازید پای چپ را نیز همین بکشید.



۲۱- در همان حال پای چپ را با پای چو کی گذاشته پای راست را از حوضه زانو جمع کرده دوباره راست کنید و در عین حال با پای چپ به چو کی فشار بد دهید.



۲۲- کمر به چو کی نزدیک شو بیست و نهم به پشت روی فرش افتاده قسمت زیادها را روی چو کی بگذازید قسمت بالاتنه را به آرا می بچو کی نزدیک کنید سه ثانیه انتظار بکشید و دوباره به حال اول برگردید.

۲۳- در حالیکه هر دو پای تان بسیار بهم نزدیک است راست بیا سید خو در آهسته آهسته خم کنید اما طوری که زانوی تان خم نشود و با هر دو دست بچنگ های تانرا محکم بگیرید اول سر را تا اندازه ای که میتوانید بلند نگاه دارید و به پیشتر بکشید و بعد بگو شید سر تا تانرا به زانو تان تماس بدهید.

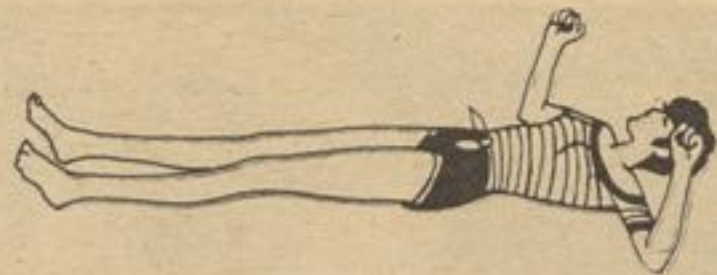
۲۴- دو باره راست بیستید طور یکسه ستون فقرات تا کاملاً راست باشد و به عضلات دست و پا فشار بیاورید.



۱۳- راست بیا سید هر دو پای تان بهم نزدیک باشد دست تانرا خوب بلند کنید بعد روی پنجه پا ایستاده تمام بدن را بطرف بالا بپوید و در همان حال عمیق نفس بکشید روی زمین بنشینید باز هم زانو تان بهم نزدیک باشد دستها را عقب بپوید و این تمرین را سه بار تکرار کنید.



۱۴- روی زمین دراز بکشید و پاها را از هم اندکی دور نگه دارید دستها را از قسمت آرنج بالا بگیرید طوری که به سطح زمین عمود باشد حالا با تمام قوت قسمت بالایی دستها را به زمین فشار بدهید.



۱۵- پشت روی فرش دراز بکشید دستها به دو طرف تان راست باشد پای راست را از قسمت بچنگ روی پای چپ و بعد پای چپ را بالای پای راست فشار بدهید.



۱۶- یک چو کی را بدیوار تکیه داده روی زمین به پشت دراز بکشید پاها را روی چو کی بلند بگذارید هر دو دست را مانند تمرین بیشتر به دو پهلو خود بگذارید با کمری پا به چو کی فشار بدهید.



۱۷- در همان حال به چپ بچرخید دست چپ را زیر سر گذاشته دست راست را به زمین بگذارید پای چپ را بالای چو کی گذاشته پای راست را بروی فرش بکشید.

دهان مندان خارسان



در فیلم جدید «رالف نلسون» بنام
خشم «جنبش هاو شورش های
مکسیکو منعکس میشود .

درین فلم هنرمندان معروف چون
رابرت میچم و ریته هیورث بازی میکنند.
منقدان گفته اند که ریته هیورث
درین فلم بیش از حد موفق است .



هنرمند فرانسوی بنام «آنا کارنیا» دست به ابتکار مهمی زده است ،
او تصمیم گرفته خودش فیلمی تهیه کند و در فیلم نقش عمده را خودش
بعهدده داشته در ضمن سناریوی فیلم و دیالوگ فیلم را خودش نوشته است.
این فلم را که «مادونفر» نام دارد خودش دایرکت هم میکند .

فلمی بنام «ما از ترانسپورت» در دست ساختمان است و کار آن تقریباً
پایان رسیده . این فلم را دایرکت معروف شوروی بنام ایگوماسلین کوف
دایرکت کرده که در استودیوی لنگلم تهیه شده دست .
درین فلم هنرمند معروف شوروی ایفگینی لیونف در نقش یک دریور
ظاهر شده است .



از روی یک داستان ما کسیم کورکی یکی از رئیسوران اتحاد
شوروی بنام ابرام روم فلمی ساخته است که در آن ستاره معروف شوروی
اناستازیا ویرتیسکایا و ایگور کواشا بازی میکنند شخص اخیر که هنرمند
محبوب شوروی است نقش بو گومیاف قهرمان فلم را بعهدده دارد .

کاترین سیپاک هنرمند مشهور در دیک فلم جدید ایتالوی بنام «آن
پله ترازو» بازی میکند .
این فلم را ماریو کلوجی تهیه میکند .



خلور پسخی

ارمان دادی چه به زه همیشه نوم
دگلونو وخت تیریری ساقی گرم بی
همیشه بوسه گلونه کال په کال شی
که دجام په راگولو دی امان شی
«خوشحال ختک»
لعل دیاقوت بی دوازه لیان وی
شایسته رولی په رغه شان وی
«کاتم شیدا»
چهدهند سیزو خوړلی بان وی
زرکی چه گرشی دروه په غرونو

داوینکو در یاب

په گردش ستانچشمانو جهان چوبدی
که وگری په گرداب دطوفان چوبدی
چه خجل نگړل ستالب و دندانو
لعل و درپه زاب ولی داشان چوبدی
هم طالع دهغه تیغ وچوهر زه بم
چه بی تل په خونین او نیکو مرگان چوبدی
تر عرق دخیالت بی بهتر شماری
نیمه مردان که په لوی موج دمان چوبدی
چه حاصل کره له مانی سازه لوحانو
که قلم بی تل درنگ په ایوان چوبدی
په زورق دستخی وخیزی ساحل ته
چه مدام دجاه په لم کبسی... چوبدی
شیدا نه کا ناخدا نجات سمی
چه داوینکو په دریاب کبسی چشمان چوبدی
«کاتم شیدا»

دزپه گذار

آسمان خمه لرزی گذار دزپونو
چه پوهیږی غافلان په کار دزپونو
زهره رقص په آسمان له شوقه وکه
په هرځای چشی تیار سنگار دزپونو
دا جهان چه کار ویشان له خپله نوره
هرچه اخلی هر سهار انوار دزپونو
هغه بیامومی لوی په دوازه کونه
چه چاروکا په اخلاص غبار دزپونو
پس له فرسه کاآزار له نورو پورته
چه وانخلی به دنیا آزار دزپونو
خپل گرداز دابو جبل په سر تاوان شه
کم بی نه گرو په جفا قرار دزپونو
ملایک بی دعرش مست له گلو گرخی
خزان نه لری هرگز بهار دزپونو

«حسین»

افزون جفا

ستاد عشق حرفونه توره دی گلگون دی
هر په دچه نوشته په جگر خون دی
تس په تش هغه خم عشق له میو
چه بی خاوری در عباد ودمجنون دی
دنیا جاری همه واده لانی دی
دادستا چورو جفاولی افزون دی
مقتولان ستا دغمزودی لاله نندی
چه په سره کفن له مخکی رابیرون دی
چه بی عیغ بهازلمیو خخه نشته
چونه نندی سکه گنجو نه دقارون دی
بویان په یوه دم کبسی گدایان کا
مالیدلی فسادونه دگرگون دی
درجهان دزپه خوناب مگر قبول شه
چه مخونه ددلبرو پری گلگون دی

«رحمان بابا»

دگلور پسخی

سبتلا دسینمی

خولا چه ستا زمین غم کبسی مبتلاشی
لیونی شی یاره گم په واویلاشی
دهجران تبی له بومه پری ایسته
طبییان چه می لاس گوری وارخطاشی
په لکه یاره می له سره په کار نه ده
په قبضه کبسی که زما ټوله دنیا شی
ته چه ماته لږ ساعت په توجه شی
په غمزو ستامی زخم په خدا شی
خالی وینه کبسی دی دچشمانو
زما زپه کبسی تمنا دناخدا شی
هغه کله جاروتی شی بی له مرگه
خولا چه ستا په سیننه خوله بانندی شیدا شی
چه دی چوپ کره تصویر په تصور کبسی
ولولی می په زړگی کبسی راپیدا شی
(نصر)

دبنو غش

دبنو غشی بی گل واده دلروز دی
عاشقان ددغو غشیو غم اندوز دی
نهی بیابه نظر کبسیوته مپو شه
تر لباس بی شومنده اهل نورو دی
په مثال بی توره شپه داتوری زلفی
گل گذار شی خراغونه شب افروز دی
په بارخو بانندی بی غضب دی دغابونو
دا چچل بی دعاشق نو آموزدی
اغوستن لره بی پانی دسوسن دی
که دنورو جامی روغی سمندوز دی
دکوتری اشارت ددیو مرگ دی
عاشقان ترکله تیر بازونه بوژ دی
سرتربایه په لمبه بانندی گذرکا
دخوشحال ویل په دا سبب دلسوز دی
(خوشحال ختک)

توفانو نه جوړوی

په زپه کبسی پهرونه ستمونه چوری
په ژوند کبسی خوشبونه خواشونه چوری
ملالی شکلی سترگی داخلاص له اوینکو دکی
وجود کبسی د جذباتو توفانونه چوری
دزایکی یو ارمان دمحت د انسان زپه کبسی
بی شمیره بی حساب ارمانونه چوری
اقرار نندی جانانه په انکار بانندی خوشحاله
اقرار خوپه زړگی کبسی قیامتونه چوری
چه نیستی دورانی دی لوته گوره چه آشنای
دور ودر خبرونه لوی نرونه چوری
مفتون

عقل او عشق

عقل راته ووی راته ترک دی دخپل یار کره
عشق ومانه ووی می می نرسک هسی گفتر کره
عقل وی نورس کره گفنگوی په عاشقی کبسی
عشق وی ای مومنه له دی کفره استغفار کره
عقل وی دلخس په لباس مزین او سه
عشق وی نادر پوری په جبه و په دستار کره
عقل وی مشغول په سجاده و په تسبیح شه
عشق وی مبدل تسبیح دزهد په زنا کره
عقل وی غم لیری کره له دله خرم گر شه
عشق وی په کلگونو اوینو تور لیمه خونبار کره
عقل وی چه راز دینمی پت ساته له خلسکو
عشق وی شان مجنون غوندی رسوا دکل دیار کره
عقل وی هر شای چه دتمت وی شنی تبت شه
عشق وی تپه تونه دعالم په سر انبار کره
عقل وی کانه دگلرخانو ته شیر مه کره
عشق وی دبلبل په طور سیل دگلزار کره
عقل وی جامی دصبر وانونده په کور کبسی
عشق وی شان ملنگ دحبیبانو په دربار کره
زه ترمنځ حیران یم چه په کوم ویل باور کبم
کشف ومانه ورتنه الیسی هسی امیرار کره
عقل هسی ووی عشق هم هسی رنگ دلبره !
راشه پیر محمده په دنیا د عشق اقرار کره

«پیر محمد گاکي»



هم... هم... هم... هم...!

نوشته ی : سپوز می رؤف

عصر وقتی چشمم را باز کرد ماز پشت شیشه روی بام برف را دیدم، آسمان تیره و غبار آلود بود، سیبیدی برف چون خنجر چشمان خواب برده ام را آزرده، یاد آمد که همه بعد از ظهر را خوابیده ام و مثل همیشه روز خالی و خسته کتی زایشتم سر گذرانده ام.

از برف خوشم می آمد، ششورا در زهنم تصویر کردم، آرام و بی صدا زیر برف خوابیده بود. از خانه بی آمدم... هر طرف می دیدم سیبیدی سیبیدی... شهر بنظر مشکوه آمد، خسته ام گرفت باز اول بود که کنار اسم شهر مشکوه اندیشیده بودم... شهر جلدار، نو سیبیدی بود دلم میخواست هیچ وقت افتاب ندرخشد، برف هارا آب نکند و شهر را بشکلی که هست برج زهنگذرائش نکشد.

به دیوار های شهر جلدار ونودیتم. پنجره ها و درها سفت و محکم بسته شده بودند، پنجره ها و درها جز دیوارها شده بودند. جز دیوارهای عریض، کوچک هیچ آدم ندیدم، من تنها بودم، برف زیر پایم ناله خفه می میکرد، خش خش، چنگ سگ هم اینطرف و آنطرف می دویند خیال کردم گرم شده اند، حرکاتشان چابک و پرتلاش بود از شکاف های بینی های لرزان نشانی نمانده، رنگ بیرون می دویند، برف زیر پایشان ناله خفه می میکرد... خش خش پاهایشان روی برف نقش های زیبایی میکشاندند روی برف نقش زیاد بود... جای پاهای بزرگ، جای پاهای کوچک... جای پاهای آنانیکه لخشیده بودند و روی برف خط عمیق و طولانی برج مانده بودند... جای پای قهوه در بین این همه جای پا کم میشد اما صدا پایم را می شنیدم آواز خفرا خش خش را.

از دور مرد همسایه مانرا دیدم، او هم چابک و پرتلاش راه میرفت دهانش را باد شمالی بسته بود.

شاید بخاطر سرما، سرش را هم با شال ضخیمی پیچیده بود. از کنار شال ضخیم، یخن بالا پوش دراز و کتونی ها و واسکت های بسی شمارش نمودار بود با این همه بار سنگین، چابک و پرتلاش را میرفت، شکل سرش را خوب بخاطر داشتم، سرش من را به یاد مجسمه هنای شکسته می انداخت، همیشه وقتی به سرش می دیدم، خیالم می آمد که کسی با چیز سنگینی روی سرش گزیده پوست پیشانی اش همیشه بر چین بود و وقتی می خندید پرچین تر می شد.

به من دیدم، خیال کردم از زیر دستم لیکه روی دهانش بسته بودم خندم منم خندیدم، نزدیک آمد، پرسو صدا سلام میگفت، اما هیچوقت دستش را پیش نمیگرفته، دستهای بزرگ و سیاه

و درشتش در جیبش می بود... این بار هم دستش را از جیبش بیرون نکرد، از زیر دستم لیکه روی دهانش بسته بود چیز هایی گفت، مثل آنکه از باریدن برف خاضی بود. من منتظر ماندم تا مثل همیشه بگوید: «والادگر هیچکس مس هایش را سفید نمی کند»

اما اینرا نگفت، گفت: «امروز یک لکن سفید کردم.»

همسایه ها مسگر بود، یاد آمد وقتی یک روز از نزدیک دکان مسگریش می گذشتم او را دیده بودم که بین دیگ بزرگی ایستاده بسود دستانش را به دیوار چسبانیده بود، به سرعت خودش را به چپ و بعد به راست می چرخاند و با پاهایش دیگ سیاه را می سایید، عضلات رویش منقبض شده بود لبانش محکم روی هم فشرده شده بود. رنگ های گردنش پرچسته پرچسته مینمود... صدای مخصوصی مقطعی از گلوش خارج میشد... صدای درد آلودی بود:

هم... هم... هم... هم... ادامه داد.

لکنی بزرگی بود... نقش دار... با خود گفتم شاید همسایه ما با پا های بزرگش همه نقش های آن لکن را نابود کرده خیالم آمد که از زیر دستم لیکه روی دهانش بسته، خندیدم، منم خندیدم، گفت:

«خانه میروی؟»

من نمیدانستم کجا میروم:

«ما هاتخانه میروم.»

«یکجا برویم.»

از راهیکه آمده بودم با همسایه ما باز گشتم، تا خانه مارا زیاده مانده بود. این بار همسایه مثل همیشه آغاز کرد:

«پدر من مسگر بود... پدر پدر من مسگر بود... آنوقت مردم مس هایشانرا سفید میکردند مس زیاد داشتند... مسی های نقش دار... پدر من مس را خوب سفید میکرد... مثل تفره پدر من پدر پدر من...»

صدای مرد همسایه ما را می شنیدم... اما من صدا در نظر خفه می آمد.

چهره های آنان، چهره های پدر و پسر کلانش در ذهنم ته و بالا میرفت... پرچین، دهان های بسته با دستمال های سیاه... سرها پهن مثل آنکه کسی چیز سنگینی را روی سرها شان گزیده باشد بعد این سرها که مرابه پیاد مجسمه های شکسته می انداختند، روی مس های نا خواش و نا تراش قرار گرفتند.

همسایه ما یگریز حرف میزد... مثل آنکه صدایش را از دور ها می شنیدم.

«پدر من مسگر بود... پدر پدر من... مسگر... مسگر های خوب مسگرهای بزرگ... مسگرهای معتبر...»

بعد بنظر آمد که همه این چهره های سوخته با آن تن های ناخراش و نا تراش بین دیگ های بزرگ ایستاده اند... دستهایشان را به دیوار چسبانیده اند... به سرعت سر سام آور خود شان را به چپ و بعد به راست می چرخانند، عضلات رویشان منقبض شده لبانشان محکم روی هم فشرده شده نفس نفس می زنند صدای مخصوصی و مقطعی از گلوشان خارج میشود... آواز درد آلودی هم... هم... هم... این صدا در زهن من بلند و بلند تر میشد و با صدای همسایه ها می آمیخت... پدر من مسگر بود... پدر پدر من... مسگر های خوب... مسگرهای بزرگ... مسگرهای معتبر... هم... هم... هم... هم... این صدای درد آلود آزارم میداد... میخواستم همسایه ما میناکت شود... خواستم آزارش کنم... پرسیدم:

«پدرت زرگی هم بود؟»

میخواستم او را ساکت سازم... رویش را سوی من کردم... رقیق به من دیدم از زیر دستمالیکه روی دهانش بسته بود با ناله خفه می شنیدم... گفت:

«نی ز زرگی بود... اگر زرگی میبود... اگر میبود...»

شریت من کاری بود همسایه زود ساکت شد، خیالم آمد از گفتن تصوراتش به من می شرمد شاید هم باخویش تصور میکرد اگر پدرش زرگی میبود... اگر میبود... زرگی... حرکاتش اگر چابک و پرتلاش نبود در زهن من غوغای برپا بود... دیگر صدای خش خش برف را نمیشنیدم... خیالم می آمد که برف زیر پایم... صدای مقطع و درد آلود میکشید... هم... هم... هم... کنار هم راه می پیوستیم... به راه دیگری رسیده بودیم راه پر پیچ و طولانی بود... همسایه کاردرگر حرفی نزد... نزدیک خانه هایمان رسیده بودیم دروازه خانه ما هم کشیده بود، زشت تر شده بود، مثل یک وصله ناچور دلم نمیخواست در را باز کنم با خود گفتم (کاشی همسایه ما از من دعوت کند) اما ساکت بود... سکوتش آزار دهنده بود چیزی نگفتم... از همسایه ما بهم آمد... برغم خودم سوی دروازه رفتم... اما همسایه ما سکوت سنگین را شکست.

«با من نمی آیی»

ترسیدم میباید پرسش را تکرار نکند دو خانه

ایش را باز کند و داخل شود، با عجله گفتم:

«می آیم می آیم... باش...»

خیال کردم از زیر دستمالیکه به رها نش بسته بود خندیدم، منم خندیدم.

در را با آرنجش باز کرد، داخل شدیم حویلی کوچکی بود.

یکبار همسایه ما گفت:

«اگر میشد استخوان هارا هم خورد...؟»

یکه خوردیم پرسیدم:

«استخوان هارا؟ کدام استخوان هارا؟»

دستش را از جیبش بیرون کرد طولی یک انگشتانش معلوم نشود سوی زمین اشاره کرد کنار دیوار استخوان های خورد و بزرگ عریان افتاده بودند و روی برف فرو رفتگی های عمیق ساخته بودند... استخوان ها زرد رنگ بودند استخوان های کله استخوان های ران بچه ها، استخوان های دست تار های قبری... صدایش را بلند تر کرد:

«گوشت هارا میخورند... استخوان هارا اینجا می اندازند... همیشه بعد باز طوریکه انگشتان دستش معلوم نشود سوی دیوار اشاره کرد... این همسایه ما این... باخودش آهسته زمزمه کرد:

«اگر میشد استخوان هارا هم خورد...»

گردنش را کج کرد... سوی من تکرار کرد ادامه داد:

«آنها در خانه نمی انداختند... خواست مرا شاهد گیرد تکرار کرد:

«نمی انداختند نی؟»

من خندیدم خیالم که او هم از زیر دستمالیکه روی دهانش بسته بود می خندد، دورتر نگاهم روی برجستگی بزرگی افتاد، بیشتر رفتیم آدم برقی بود... همسایه ما گفت:

«وقتی برف می بارد بچه های من آدم برقی می سازند... همیشه... آدم برقی رقیق میدیدم سرش را پهن ساخته بودند مثل آنکه چیز سنگینی را روی سرش گزیده بودند... چهره آدم برقی بنظر آشنا آمد... خیالم آمد این چهره را زیاد دیده ام.

به همسایه ما دیدم... بعد به آدم برقی باز به همسایه ما باز به آدم برقی این دو چهره کاملاً شبیه هم بودند همسایه ما پرسید:

«چرا؟»

«بچه های من همیشه آدم برقی می سازند... دورا دور آدم برقی جای پاهای زیاد بود... آدم برقی را باز کرد دهلیز تاریک و دالان مانند بود... چشما نم به سیبیدی برف خورده

بود چیزی دیده نمیتوانستم اما به تاریکی زود عادت کردم در کوچک دگری را باز کرد، اتاق بنظرم بسیار پر جمعیت و پر همبسته آمدند آدم های کوچک کنار هم نشسته بودند . همه شان شبیه هم بودند سر های از بیخ تراشیده ، شان کبود و پهن بود مثل آنکه کسی چیز سنگینی را روی سر شان کوبیده باشد... سر هایشان مجسمه های شکسته ای بخاطر می آورد ... چشما نشان رقی می دید همه شانرا می شناختم ، در کوچه دیده بودم شان ... گاهی نسبت به آنان یک نوع کینه مخصوص احساس میکردم آنان هیچگاه به هیچکس سلام نمیگفتند ... رقی روی آدم می دیدند نگاه هایشان سزگین و آزار دهنده و پیره های بینی شان همیشه لرزان میبود .

نشستم اتاق دود زده بود ، روی دیوار تصویری آویخته بودند تصویر از کهنگی زرد شده بود . به میناتورهای قدیم شباهت داشت اما سراسر آن تصویر جار میزد که نقاش ناشیسی آنرا با احتیاط و وقت مخصوص کشیده است . مرد همسایه ما گفت :

ساین تصویر را بچه هایم دوست دارند خوش است . حرکات جمعیت آدم های کوچک بی دلیل و ناراحت بوده دستمال روی دهن مرد همسایه ما دلنگم ساخته بود دیدم یک پایش از پاچه تنکش بر وزن زده پنجه هایش روی زمین پهن شده بود پهن تر از خدمت مول تا خن هایش کج و شکسته اما بسیار ضخیم بود . ترک های بزرگ پایش حالت کنده چوبی را به پایش میداد یک کنده چوب ناخراش و نا تراش را یکریز حرف میزد ... دیدم رقی به پایش مرسن نگریم پنجه های پایش را زیر قات کرد پا یش زشت تر شده بود دیگر متوجه چیز هاییکه میگفت نبودم مثل آنکه از دور از بسیار دور صدایی می شنوم ... پدر من پدر من مسگر های خوب ... دیکه های بزرگ ... مس ... مس سپیده گر ... سپیده ... سپیده ...

هر چه تیز تر به پایش می دیدم . پنجه هایش را زیر قات میکرد ... پایش را لای پاچه اش مخفی میکرد ... میگو شیدم رقی به دستانش بنگرم ... دستانش هم مثل پاهایش بود . دستش را با آستین بالا پوشش از نظرم میباید ...

خیال کردم بین ما نبرد مسخره یی در گرفته من تیز تیز به پایش می دیدم ، پایش را مخفی میکرد ... به دستا نش میدیدم دستانش را مخفی میکرد ... او یکریز حرف میزد دستمال روی دهنش را پس نمیگردد صدایی را می شنوم ... سپیده گر ... مس ... مس ... پدر پدر من و در دهن من آن قیافه های آشنا نه و بالا میرفت ... با همان آواز های مقطع و درد آلود هم هم ... هم ! ...

فضای اتاق رویم سنگین میکرد ... زود از جایم بر خاستم ... همسایه ما پایش را لای پاچه اش مخفی کرده بود ... حرکتی نکرد تنها گفت : - کجا میروی ؟

- خانه ... میروم منتظر من باند .

حس کردم خنده میکنم اما خنده ام حالت خنده کسی را داشت که دروغی گفته باشد و دروغش زود آشکار شده باشد ...

همسایه ما گفت - پاما نان نمیخوری ؟

همبسته در جمعیت آدم های کوچک افتاد ...

همسایه ما از پشت دستمال لیکه روی دهنش بسته بود خندید ...

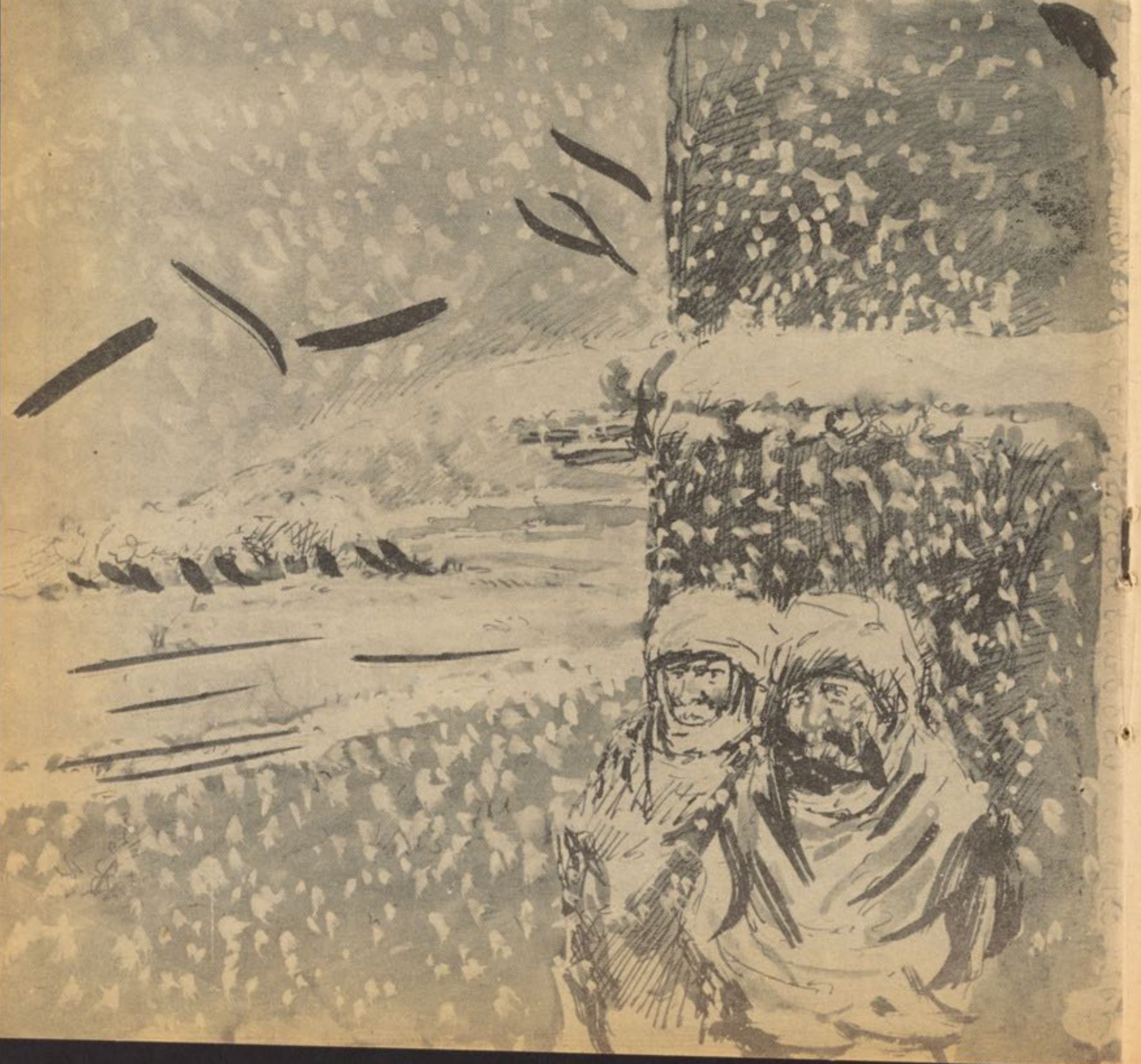
خنده او هم حالتی خنده کسی را داشت که دروغی گفته باشد و از دهنش زود آشکار شده باشد .

گفتم :

پشتم را گشتاندم . از اتاق به جمعیت بر آمدم ... از دالان تا ریک گذشتم هوا پوی برف و سردی میداد هنوز تاریک نشده بود . آدم برفی شخ روی برف ایستاد بود رقی رو برویش را میدید سوش پهن بود مثل آنکه کسی چیز سنگینی را روی سرش کوبیده باشد به همسایه ماشیامت داشت ... بنظرم آمد چیز وحشت ناکی برای گفتن دارد . اما تنها آواز مقطع و درد آلود از گلویش میباید ... هم ... هم ... هم ... دیدم به آدم برفی دهان ساخته اند ...

آدم برفی دهان نداشت .

آواز درد آلود و مقطع در دهنم خانه کرده بود : هم ... هم ... هم ... هم ...



چراغ عشق

بنشین، مرو چه غم که شب از نیمه رفته است
بگذار تاسیده بخندد بروی ما
بنشین بین که دختر خورشید صبحگاه
حسرت خورد ز روشنی آرزوی ما

بنشین مرو هنوز بکامت ندیده ام
بنشین مرو هنوز کلامی نگفته ام
بنشین مرو که خواب نباید بچشم ما
بسیار شب بخاطر امشب نگفته ایم

بنشین مرو که در دل شب در پناه ماه
خوشت ز حرف عشق و سکوت نگاه نیست
بنشین و جاودانه به آزار من مگوش
بگم کنار دوست نشستن گناه نیست

بنشین مرو حکایت وقت دگر مگوی
شاید نمانه فرصت دیدار دیگری

در مانده ای بظلمت اندیشه های تلخ
خواب از تو در گریز و تو از خواب در گریز
یادمنت نشسته برابر پریده رنگ
باخوشتن بخلوت خود میکنی ستیز

بنشین مرو چه غم که شب از نیمه رفته است
بگذار تاسیده بخندد بروی ما
بنشین بین که دختر خورشید صبحگاه
حسرت خورد ز روشنی آرزوی ما

بنشین مرو هنوز بکامت ندیده ام
بنشین مرو هنوز کلامی نگفته ام
بنشین مرو که خواب نباید بچشم ما
بسیار شب بخاطر امشب نگفته ایم

بنشین مرو که در دل شب در پناه ماه
خوشت ز حرف عشق و سکوت نگاه نیست
بنشین و جاودانه به آزار من مگوش
بگم کنار دوست نشستن گناه نیست

بنشین مرو حکایت وقت دگر مگوی
شاید نمانه فرصت دیدار دیگری



زیر نظر : گل محمد ادیبان

بزمان بخنباری

شگوفه های رقصان

باز خیل دختران عشوه گر
از فراز آسمان غلطان شده
شوخ و شنگو دلفریب و بی حجاب
زیر تالار شکوه رقصان شده

شسته دامان سپید نو عروس
می زند بر جام دنیا ابر ناز
از حریر قوس ماه آب بقا
بردلو چشم جهان برقی نیاز

کرده سیمین پیکر کولر لقا
باز جولان دختر آینه ریز
مست و مغرور و صبر و خود نگر
مشته لبریز طراوت نشه خیز

آب مروارید برنگ گل بناز
از درون خیمه نیل آفرین
شد خرا مان چون عروس صبحم
در بلور شیشه فرش مر مرین

در لباس شبنم و ابر بهار
کرده غارت شبنم باد سحر
دلبر سرکش تکار فتنه جو
در محروم دختران عشوه گر

سینه ها عریان و لغزان و سپید
خفته در آغوش گرم دره ها
دردل پرتاب و بیج آتشین
می نهد لب بر لبان سخره ها

باز سیل دختران عشوه گر
عالمی را ، مخملستان کرده اند
در صبو آب طراوت در خروش
بازبان قطره توفان کرده اند
از : «شریفة دانش ادیبان»

بوسه نخستین

میرفت و صحن باغ ، معطر زدامت
میرفتم آنچنان که خیر ناید از منش
از شرم نازنین رخ و ناز آفرین تنش
در طلعت شبانه دو بازوی رو شنش
در باغ میدوید زگیسو و گردنش
بر سر فواره شوق تماشای گلشنش

استغفر ، چون لاله شب آرمیده بود
بوی پوره پرده گهر آگین کشیده بود
چون دانه های برف به نیلینه چادری
بر می کشید از پس شاخی کهن سری
بر آسمان طالع من باش اختر
رنجیده خاطری که زنجار خاطر
بد گوهری میخواه ز پاکیزه گوهری
بس کن که این دقیقه نکتجه بد فتری
در آب تیره عکس چراغی و منظر
چون دسته ای شراره که خیزد ز جهمری
صوت کریهه دایه که گفتی : پریا پریا
آری چنین شود بچنان حال ، دختری

بک بوسه بولیم ز دو دامن کشیدو رفت
چون آب زندگی بسپاهی دوید رفت
او میدوید و آتش آن بوسه میدوید
او غوطه زد بظلمت گلزار و باز تافت
لختی نشست در آینه زان سپس
من مانده در سپاهی و آن مه ز روشنی
او بر کنار پنجره استاده بود و من

مسموم کرد باده ی شیرین او مرا
از من گرفت بوس نخستین او مرا

در دامن سپاه درختان دیر سال
آهسته می چمیدو من اندر قفای او
گلپاو لاله های سپاهی نهان شدند
میتافت چون دو شمع بلورین بر آه من
عطری چو عطر مریم و نوری چو نور شمع
گفتند فرشته ایست که در لقمه سکوت

آب زلفش بر که و سیمای اختران
هر لحظه اختری بی دیدار ماه من
گفتم درین سپاه شب ای شمع دلبران
غم نیست گر بخاطرت ای دوست بگذرد
آهی کشیدو زیر درختی نشست و گفت:
گفتم : قسم به عشق تو ، خندیدو گفت: پس
ناکه فتاد با تن لرزان و روی زرد
موجی ز نور سرخ پراکنده شد بر آب
و آنکه در آن سکوت قرح زاشنیده شد
ترسان شد آن فرشته ی رحمت زبانگ دیو

بک بوسه بولیم ز دو دامن کشیدو رفت
چون آب زندگی بسپاهی دوید رفت
او میدوید و آتش آن بوسه میدوید
او غوطه زد بظلمت گلزار و باز تافت
لختی نشست در آینه زان سپس
من مانده در سپاهی و آن مه ز روشنی
او بر کنار پنجره استاده بود و من

مسموم کرد باده ی شیرین او مرا
از من گرفت بوس نخستین او مرا

خموشی

شبه در رسیدو وحشت آن چشم بر نگاه
چون لوزه های مرگ ، تمرا فرا گرفت
درد رفتای خاطر من جستجو کنان
دستی فری خزید و مرا آشنا گرفت

در پنجه های وحشی او ماندم از خروش
فریادم ز وحشت او در گلو شکست
چشم ستاره ای بدرخشیدو نور ماه
چون تیر در سپاهی چشم فرو نشست

یک لحظه آسمان و درختان و ابرها
درم شدند و معو شدند و نهان شدند
یک لحظه آن دو چشم گشکار دوزخی
از پشت پرده های سپاهی عیان شدند

چون پرده ای که رنگ بر آن میدود بچشم
گیتی پراز غبار شدو تیرگی گرفت
یک لحظه هر چه بود خموشی گزیدو مرد
گفتی هراس مرگ بر او چیرگی گرفت

تنها دو چشم سرخ ، دو چشمی که میگذاخت
نزدیک شد ، گداخته شد ، شعله بر کشید
اول دو نقطه بود که در تیرگی شکفت
و آنکه دوزخ سرخ از آن هر دو سر کشید

گفتی ز چشم مرگ زمان قطره قطره ریخت
از قطره های دیمدش زندگی فسرد
در نور آن دو چشم که لرزید و خیره ماند
باز آن دودست سرد گریبان من فشرد

در پنجه های وحشی او ما ندیم از خروش
فریاد من ز وحشت او در گلو شکست
چشم ستاره ای بدرخشید و نور ماه
چون تیر در سپاهی چشم فرو نشست

نالیم از هراس و در آفاق بی فنا
گم شد صدای زبرو بم ناله های من
ظلمت فرارید و نسیم از نفس فتاد
بشکست در گلو خموشی صدای من
«نادر نادر پور»

از : کار من سیلوا

شبی خواب دیدم

شب خواب دیدم که مرده ام ، روی سینه ام خرمی از گلها نهاده بودند ، و اتاق
من نیز که درها و پنجره هایش پر روی خورشید گشوده می شد ، غرق گل بود .
فقط آن شب توانستم لذت نیستی را بچشم و در بازوی نوازشگر مرگ ، چون
در گهواره ای نرم ، آرام آرام بخوابم . در آن لحظه ، حسرت هیچ چیز را نداشتم .
از هیچیک از آنچه در پشت سر گذاشته بودم یاد نمی کردم . حتی حسرت ترانه های
دلپذیری را که روز و شب از دل بر زبان می آوردم نداشتم ، فقط بیاد دل خودم بودم .
تاسف بر آن روزها و شبهایی میخوردم که می توانستم از باده عشق سر مست شوم ،
و نشم .

تاریخ امریکا

يك باستان شناس معروف بنام «كرو-گرام» مولف كتاب «ارباب الانواع - قبرا وعلما» تحقيق جديد علمي را دنبال كرد در مورد اينكه اولين امريكايي كي بوده است . اوراچع به اولين ساكنين امريكا يعنى بومي هاي آنجا تحقيقات فراواني نموده وتمام آن قاره را بيموده است، او كتاب ديگري نوشت كه ميتوان آنرا تاريخ باستاني امريكا



نام نهاد. در عكس يكي از خرابه هاي هزارساله رادر ناحيه كانيو ناشيلي كه در بریدگی يك كوه واقع است و در آن دو صد خانه بومي پابرجا مانده مشاهده ميكنيد. از هزار سال پيش تعميراتي مانده كه بسياري آن هفت طبقه اي بوده است .

تعمير شرقي

در شهر زوريخ تعمير بزرگ و عجيبی بناخته اند كه بسيار شكل شرقي دارد . اين تعمير داراي اتاق هاي گاز ورهايش است و عجيب اينكه باوجود داشتن كلكن هاي كوچك نورزيادي بداخل اتاق ها داخل ميگردد. در عكس تعمير مذکور را مشاهده ميكنيد.



پوليس ورزش يده تر ميشود

اداره پوليس آلمان غرب يكمه از صاحب منصبان خود را زير تربيه گرفته و در وقت كم آنها را براي هر گونه مبارزه با سارقين و جنايتكاران آماده مي سازد . اين پوليس ها اشكال مختلف مبارزه تن به تن و استفاده از سلاح را ياد ميگيرند . در عكس شما آنها را هنگام تهرين تيراندازي مشاهده ميكنيد .



طلاي در نيوپ

در پانزده سال اخير ريگ هايي كه در دريای دانيوپ شسته شده ده هزار متر مكعب مي باشد. از اين مقدار ريگ در حدود سه كيلو گرام طلا بدست آمده، متخصصين هنگري به اين نتيجه رسيده اند كه سواحل دانيوپ داراي مقدار زياد طلاست و ميتوان طلاي زيادي از ميان ريگها بدست آورد .

مشكل آب نوشيدني

انستيتوت جغرافيه اكادمي علوم اتحاد شوروي محاسبه كرد، كه بعد از سي سال منابع آب شيرين دنيا رويه کاهش خواهد گذاشت بطوريكه ضرورت اهالي شهر هارا تكافو نخواهد كرد. راجع به اين مشكل علمای امريكا و روسي داخل تماس شده ميخواهند بصورت مشترك درين



زمينه كار كنند و راه حلي پيدا نمايند. يكي از پيشنهادات جالب براي حل اين معضله آب كردن «آيس بيرگ» هاست، اين كوه هاي يخ كه قرار است در آينده آنها آب كنند ۱۵۰۰ متر ارتفاع دارند. متخصص شوروي پروفيسر ماركوف فكر ميكند كه ترانسپورت اين يخها وقتي آسان ميشود كه از جريانات آبي استفاده شود . اگرچه انتقال اين يخها توسط جريان آب باعث ذوب شدن ۲۵ فيصد آن ميگردد بازم يك كتله دو هزار و هفتصد در دو هزار و هفتصد متر ميتواند بر هر نفر از اهالي ماسكو يا استراليا ۷۵ تن آب بدهد . در عكس آيس بيرگي را مشاهده ميكنيد كه در استيشن تحقيقاتي بيرني ماسكو قرار دارد .

اولين نقليات هوا ئي

امروز طياران خرد و بزرگت براي انتقال دادن انسانها و اشيا خدمات ارزنده اي را انجام ميدهند و طياران در امر انتقال مواد رول عمده داشته در تجارت ا هميت بخصوص كسب کرده است و لسي بهتر است بدانيد كه اولين حمل و نقل هوائي در سال ۹۰۰ ميلادي صورت گرفت ، البته آنوقت طياره هنوز اختراع نشده بود ، و لسي توسط كيو تران تعليمي از منطقه دوري براي عبد العزيز يكي از خلفاي مصر (گيلاس) كه يكنوع ميوه لذيد است فرستادند گيلاس هاي مذکور را شش صد كپوتر به مصر نقل دادند.



مرض لحاف

يكي از مردان نر و تمند انگليسي بنا م «بات» عادت عجيبی داشت ، اودر تمام اوقات سال چه بسا ر و تابستان و چه زمستان سيزده لحاف را بالای خود مي انداخت و مسي خوابيد، ميگويند او به مرض روحي مبتلا بود .

سرگذشت درد

«ایزادورا» به سوی پیشخدمت رستوران دید و گفت:

«من چه احمق فراموشکاری هستم هر چه پیشخدمت میخواند برایش بفرستید بولش را ما میدهیم»

بعد رویش را بسوی من کرد و گفت:

«وقتی در پارک مردم به خانه من برای گدایی میایند و من چیزی ندارم که برایشان بدهم میفرستمشان پیش برادرم و -

گفت «ایزادورا» تقریباً فریاد زد:

«اوه، ژوزفین بیچاره! او چیزی برای خوردن ندارد و پیامی فرستاده که در مطبخ خانه هیچ چیزی پیدا نمیشود او حالا گرسنه است و لی من فکر میکردم که در مطبخ چیزی پیدا خواهد شد»

پسر امریکایی گفت: «واقعاً چیزی بود و لی شما آنرا به پسر زنی دادید که صبح امروز برای گدایی آمده بود»

بوده است. آنان ریاضت میکشیدند تا قدرت به دست آرند ...

من از او چیزی پرسیدم، ولی او پاسخی نداد و سخن خودش را دنبال کرد:

«البته، بسیاری از زنان لازم نیست که از چاق بودن بترسند. چرا بترسند؟ گذشته ازینها اندیشه زن از شکمش مایه میکیرد»

بعد لبخند اسرار آمیزی بر لبهاش نمایان شد:

«این من نیستم که اینطور می گویم. واقعاً همین طور هست! زنان بزرگتر را که من شخصاً شناخته ام، همه شکمهای بزرگی داشته بوده اند»

سر انجام سر میز غذا نشستیم هنوز بر جایش درست نشسته بود که دزدانه مقداری کجا لواز بشقاب من برداشت و به دهن کرد. سپس آهسته به من گفت:

«(روتی) بیچاره... میدانی چقدر بمن مهربان است، ولی من در برابر او اینطور بیشرمانه رفتار میکنم لازم بود که حالا سرگرم تمرین باشم، ولی من کجا لور را

دوست دارم، همچنان مردان جوان را - اشکال من در همین است - می فهمید، «بلا سکو ایباتی - ز» روما نوس معروف، مرا «گازانوای ماده امریکایی» مینامید و من فکر میکنم که او حق به جانب بوده است «ایبا نیز» اگر چه مرد حرفه صبی است ولی مرد خوبی است گذشته ازینها او بهترین آشپز دنیا را دارد هیچکس نمیتواند او را دعوت کند. این دعوت برای «ایبا نیز» اهانت خواهد بود، زیرا کسی نمی تواند غذایی تهیه کند که ایبن رومان نویسی به آن عادت دارد»

درین هنگام پیشخدمت رستوران آمد و چیزی در گوش «ایزادورا»

«ببینید، من خیلی آرزو دارم مهمان من باشید، ولی به من کمک کنید که نگذاریم «ایزادورا» عزیز مادست به کچالو برسد. زیرا او باید پس از شام تمرین کند. اگر تمرین نکند، در نمایش روز پنجشنبه روی کامیابی ران خواهد دید و ما همه کامیابی او را میخوانیم»

«روتی» کو چک و شیرینم، من ترا بسیار دوست دارم و نمی دانم بدون تو چه خواهم کرد ولی امشب سخت گرسنه هستم اگر شام رانخورم، رقصیده نمی توانم»

درین هنگام خدمتکار او آمد و خبر داد که نوازندگان آمده اند و انتظار او را دارند که به استدیو بیاید و به تمرین بپردازد.

ایزادورا با لحن آرامی گفت:

«نوازنده ها میتوانند صبر کنند، میتوانند تا من شام را تمام کنم صبر کنند»

سپس به من نزدیکتر شد و با آواز گیرا و سحر انگیزش گفت:

«میدانید، من اگر بخوام لاغر شده میتوانم. هر کس می تواند لاغر شود. تنها لازم است راه مقدسینی را که در انجیل آمده است، در پیش گرفت، درینصورت نباید بغیر از آب مالته و چای داغ چیز دیگری خورد، تحمل این وضع برای دو سه روز اول دشوار است، ولی بعد نتیجه اش حیرت آور خواهد بود. آنوقت ذهن آدم روشن میشود و آدم میتواند از هر چیزی که در جهان رخ میدهد، با خبر شود درین وضع مثل این است که آدم روی ابرها قدم بزند. من گاهی درین حالت بوده ام. راز بیروزی مقدسین باستان در همین



نیم رخی از «ایزادورا» کار (زان کوکتو)

دنياك ((ايزا دورا))

مطمئن هستم که او چیزی به آن ن
میدهد.

سرش را نزدیکتر آورد و -
گفت:

فکر نمیکنید که نور چراغ بسیار
روشن است؟ برای من بسیار
روشن است.

سپس کلاهش را از سر بر
داشت و گفت:

این را بگیرید بآن برای چراغ
شید بسازید.

کلاه را گرفتم و روی چراغ
کذاشتم. از دور مثل يك كاسه سر
چیه به نظر میآمد.

«ایزادورا» از من تشکر کرد و
گفت:

حالا بهتر شد... ولی چه

گپ است و نوازنده ها بازم میتوانند
صبر کنند من به مجردی که شام خودم
کنند من به مجردی که شام خودم
راتما مکنم به استدیو میروم اما
لازم است که شام خودم را تمام
کنم، نکنم؟

کمی بعد، بوی نامطبوعی بلند
شد. کلاه او روی چراغ سوخته
بود. «ایزادورا» گفت:

کلاه بیچاره من از بین رفت
پانزده فرانک خریده بودم. حالا
فقط يك كلاه ديگر دارم و بس. ولی
مهم نیست.

سپس خنده بی سر داد و گفت:
میدانید امروز صبح نام من در
جمله آدمهای سرشناسی که برای
شنا آمده بودند، نوشته شده بود.

«ایزادورا دکن» خیلی واضح نوشته
شده بود. بدینصورت، کم از کم
هنوز هم مشهور و سرشناست
هستم و میتوانم آنقدر پول پیداکنم
که يك كلاه تازه بخرم.

خد متگوار امریکایی گفت:

شما باید خاطراتتان را
بنویسید.

ایزادورا گفت:

این کار را میکنم، ولی هنگامی
که وقت کافی داشته باشم تا بتوانم
آنطوری که لازم است بنویسم.
برادرش گفت:

اما اگر خواسته باشی که پول
بدست آری، باید آنطوری که
ناشران میخواهند، بنویسی.

«ایزادورا» پرسید:

ناشران چه میخواهند؟

برادرش جواب داد:

فکاهی و سخنهای شرم
آور.

من گفتم:

ولی شما که ازین سخنهای
شرم آور نمینویسید.

گفت:

چرا، مینویسم، میخواهم همه
چیز را در باره خودم بنویسم من
هیچوقت از عاشق بودنش شرم
نداشتمم. من زندگی دلچسپی
داشتمم. من میخواهم تمام
حقایق را درباره خودم بنویسم.
شرهبری ندارم. کودکی هم ندارم
که به خاطر آنان بنویسم. حتما
مینویسم.

گفتم:

درینصورت، کتابی بنویسید.

«ایزادورا» گفت:

من وقت کافی ندارم. حقیقتش
این است که ذهنم آرام نیست.
برای نوشتن مجبور به جای دوری
بروم. جایی که هیچ کسی نباشد
تا در باره آنچه میخواهم بنویسم
فکر کرده بتوانم.

ولی اگر بتوانم چنین کتابی
بنویسم چیز ارزشمندی خواهد
بود زیرا من هیچ چیزی را پنهان
نخواهم کرد و کتاب من مثل
«اعترافات» روسو خواهد
بود.

«ج» گفت:

ولی چیزهایی وجود دارد که
آنها را نوشته کرده نخواهید
توانست. منظورم چیزهای بسیار
شخصیست.

بقیه در صفحه ۶۵



آخرین عکسی که از «ایزادورا» پیش از مرگش برداشته شده است



زنان و دختران



دانستیهای زندگی :

مادر و کودک

توانایی جسمی کودک

حرکات نوزاد غیر ارادی است و جنبه انگیزنده دارد. مثلا چوشک را دودهانش بگذارد بلا اراده و بطور واکنش شروع به مکیدن آن میکند. و یا اگر شیشی را بکف دست وی بگذارد بی اراده آنرا میگیرد.

طی دو ماه اول مغز کودک آنقدر رشد میکند و عضلاتش تا آن حد تقویت میشود که کودک میتواند در حال دراز کشیدن سرش را بلند کند و در سن ۳ تا ۴ ماهگی اگر ویرایشانید میتواند سر خود را نگهداشته حتی باطراف بنگرد. دو ماه ۴-۵هـ اگر او را بلند کرده کمک کنید که بایستد نوک پاهای خود را بروی زمین فشرده و میاستد البته اگر او را رها

اتاق خواب شما



در نظافت و پاکیزگی اتاق خواب تان توجه داشته باشید. برای مفروش ساختن زمین اتاق خواب بهتر است از بلاستیک دبل استفاده کنید. هم آهنکی رنگهای تخت خواب و پرده های اتاق خواب را در نظر داشته باشید تا زیبایی اتاق خواب شما افزوده شود. چراغ خواب را در نزدیک تخت خواب بالای یک میز کوچک بگذارید. یک قفسه کوچک برای گذاشتن کتاب و گیلان آب، ساعت و غیره در قسمت بالای تخت خواب بگذارید. کلکین های اتاق خواب باید با اندازه ای باشد که آفتاب بحد کافی در اتاق بتابد. اگر در اتاق خواب گلدان و یا گل میگذارید توجه داشته باشید که در شب آنرا خارج کنید. از گذاشتن ایشان زید در اتاق خواب خودداری نمائید. آویختن چند تابلوی زیبا در دیوارهای اتاق خواب. به زیبایی اتاق می افزاید.

برای همسر تان زنی ایده آل باشید

یکمرد وقتی پر انرژی - بانشاط و فعال است که همسرش او را در یابد - به خواسته هایش توجه داشته باشد. و او را آنطور که باید بشناسد.

هر زن فهمیده ای میتواند با رعایت بعضی نکات بظاهر ناچیز و خیلی کوچک وزنی ایده آل برای شوهرش باشد.

رعایت نکات ذیل شما را کمک میکند تا شوهر تان همیشه فعال و با نشاط بوده همیشه مهربان و خوب باشد :

* بکوشید او را در یابید .. از آنچه متفر و منزجر است بپرهیزید و محیط خانه را برایش آسا بشکاه را حت و با نشاطی بسازید.

* در نظم و ترتیب اتاق هایتان توجه داشته باشید. زیرا اکثر مردها از بی نظمی و بی سلیقهگی همسرانشان ناراحت اند.

* سلیقه او را در انتخاب لباس خود جویا شوید و بکوشید تا حد امکان نظارش را در مورد لباس خود بکار بندید.

* در نظافت و پاکیزگی اطفال تان توجه بیشتری داشته باشید.

* هر چند یکبار هدیه تازه برایش بخرید. اگر هم خیلی جزئی و کوچک باشد باز هم او را خوشحال کرده اید - زیرا در اینصورت متین میشود که شما بفکر او هستید و هنوز مانند روز های نخستین زندگی مشترک دوستش دارید.

* باغذای کامل - لذیذ و در عین حال مفید از او استقبال کنید.

* او را در انجام کار هایش تشویق کنید. مثلا اگر نویسنده است نوشته هایش را بخوانید و تحسینش نمایید.

* بگذارید لااقل نیم ساعت در اتاق خود به تنهایی به استراحت به بردارد. تاخستگی و کسالت ناشی از کار های روز مرفح شود.

اگر چاق از حد معمول است یا انتخاب به پروگرام غذایی منظم و صحیح او را نجات دهید.

* اگر مریض است با تدوی های خود سرانه و غلط خود مریضی اش را بدتر نسازید بلکه او را درش کنید تا هر چه زودتر به داکتر مراجعه کند.

* به اصرار از او نخواهید تا تمام گذارشات روزانه خود را یکایک برایتان بگوید.

* از حسادت بیجا بپرهیزید. زیرا همین حسادت های بظاهر ناچیز اکثرا منجر به گفتگوها - جنگ و جدالها و بالاخره به جدایی میگردد.

* از دخالت در امور خصوصی اش خودداری کنید.

* در انتخاب لباس کمکش کنید.

و بلا خسره با پیر حریفی های بیجای تان وقتش را بسپوده تلف نکرده خسته اش نسازید.



کنید می افتد. در ماه پنجم عضلات و استخوان بدنش آنقدر استحکام یافته است که میتواند در بغل مادر مستقیم بنشیند و در ماه ششم بدون کمک و به تنهایی خواهد نشست. در سن ۷-۸ ماهگی اگر دستش را بگیرد بکمک آن از جای بر میخیزد و میاستد. در ماه نهم و دهم به تنهایی میگوید از جای بر خیزد و بالاخر در اوایل سن دو سالگی میتواند بدون کمک راه برود.

آشپزی :

دونات

مواد لازم : دو گیلان آرد ترمیده دو قاشق جای خوری بلی، نیم قاشق نمک، نیم گیلان شیر، نیم گیلان بوره. یکدانه تخم مرغ، قدری دارچینی نرم شده، قدری روغن. طرز تهیه: آرد، بلی و نمک را بین ظرف مخلوط کنید در بین ظرف دیگری بقیه در صفحه ۵۹





نکته های سودمند :

سبزیجات :

زردک، شلغم و پیاز خوش رنگتر، طلایی تر و خوشمزه تر میشود اگر هنگام سرخ کردن آنها قدری بوره و پاپیور قند رویشان بپاشید. زیرا بوره بصورت محلول رقیقی در روغن درآمده و سبزیجات را خوش رنگتر میکند.

قطره چکاندن

وقتی میخواهید در بینی یادر چشم طفل نوزاد خود قطره بچکانید برای جلوگیری ازداد و فریاد او یک آئینه در برابرش بگیرید، بعد دوا را بچکانید. چنان مجذوب آئینه میشود که از گریه کردن باز میماند.

روش زندگی

آرامتن رو و پیراستن مو استعدادیست فطری که از آوان کودکی در نهاد بعضی ها برانگیخته شده، بارشد جسمی انکشاف می یابد و با گذشت زمان تحول می پذیرد.

سرخاب و سفید آب، رنگت های عقب چشم و زیورات گرانبها را به تنهایی نمی توان، جز و گهر تا بناك آداب زندگی دانست. اما چه بسا زمانیکه غافل از اصل واقعیت، بافیشن و سنگار ابراز وجود نموده، همیشه در صدر مجلس جا می گیرند و با حرکات چشم و ابرو و گذاشتن انگشت انتقاد بهر چه که دل شان خواست خود نمایی می کنند.

و به زعم آنها، ازین وضع خیلی خوش آیند است.

لیکن زنان چیز فهم، اینگونه روش را نا پسند دانسته و چنین حرکاتی را زننده و ننگین میدانند این عده، خیلی میکوشند آهسته سخن بگویند، معقول جواب بدهند و احترام دیگران را نیکو محفوظ بدارند.

زنیکه بازیور دانستنی های معقول وار زنده زندگی آرا سسته نباشد، موجود بی احساسی را ما ندکه فقط بخورد و بخوابد در حالیکه عصر امروز، زمان فهم، درایت، کار دانی و جدیت است و جامعه معاصر وجود چنین موجودات را مطلوب نمی داند. از یسن رو وظیفه زنان فهمیده است که بادرک احساس مسئولیت آنگونه امراض را تدای کنند، تا برخی از زنان خانواده های ما بی خبر از راه و رسم زندگی گام نبردارند.

آیاشما هم از موی خوره رنج میبرید

موهای سالم در زیبایی تاثیر زیادی دارد، برای نگهداشتن موهای تان از آنها خوب مراقبت کنید، باد و طوفان، آفتاب تند، رنگهای مختلف موی انتخاب شامپو نامناسب از



عوامیلیست که به سلامت و زیبایی موهایتان لطمه وارد میکند. اگر شما هم از موی خوره رنج میبرید و یا موهای چرب و یا برعکس خشک دارید و از این لحاظ ناراحتید، قسم اول اینست که موهایتان را بشناسید. چنانچه اگر موی چرب دارید، بهتر است شامپوی مناسب تحت نظر داکتر متخصص انتخاب و موی تان را هفته دو بار با آن بشوئید، اگر موهایتان خشک است و موی خوره هم دارد برای ازین بردن این عارضه از شامپوی تخم مرغ دار استفاده کنید و همچنان هنگام شستن سرتان با آب خیلی گرم موهایتان را نشوئید، استفاده از لیمو ترش و یا سرکه اصلا به این نوع موی ها خوب نیست، وقت خارج شدن از خانه - بخصوص اگر هوا باد و طوفان است، دستمال و یا چادر بپوشید، بعلاوه توجه داشته باشید که چگونه تغذیه و مواد غذایی که بمصرف می رسانید بالای مویها تاثیر زیاد دارد

شماره ۴۹

ماومود



دخترانانو

ژوندون



درددل جوانان

متصدی صفحه جوانان!

واحساسی برایشان دست نمیدهد. یا بهتر بگویم اصلا احساس مسئولیت نمی کنند. برای شما مثال ساده میدهم: شاید شما واکثر از خوانندگان این مجله درسك، سینما، مکتب، در پوهنتون وغیره جاهادیده باشند که عده از جوانان ما بالباس های قیمتی و درعین زمان عجیب ظاهر میشوند. که شاید بیننده تصور کند که اولیای این جوانان اشخاص متمول هستند. ولی باور کنید که بسیاری از اولیای این جوانان به سختی قادر اند که احتیاجات اولیه زندگی خود و خانواده خویش را تهیه نمایند. گذشته از تمام مصارف بیجای این عده جوانان که کمر اقتصاد خانواده خویش را خم میکنند یک سلسله مصارف بیجای دیگر هم در بین این عده جوانان رایج

من دختری هستم که ۲۲ سال را پشت سر گذاشته و قدم به پیست و سومین گذاشته ام. چارسال قبل مکتب رانم نمودم و حالا در صنف چهارم در یکی از پوهنځی ها مصروف تحصیل هستم. به شما خو بتر معلوم است که اکثر از مردم ما وضع مالی رضایت بخش نداشته و به مشکل میتوانند زندگانی خویش را اداره نمایند. همانطوریکه برای هر فرد دز خانواده های لازم است که باریس فامیل و خانواده که اکثرا پدر، مادر، یا برادر میباشند اشتراک مساعی نمایند. ولی بدبختانه بسیار دیده شده که بسیاری از جوانان ما با آنکه وضع نامساعد مالی خانواده و فامیل خویش را میدانند ولی کوچکترین مسئولیت

شنوائی

مشخصات صوتی که به گوش میرسد از ارتفاع و شدت و طنین است. منظور از ارتفاع زیر و بمی صوت و منظور از شدت، نیرومندی یا آهستگی صوت و منظور از طنین کیفیت خاص آنست. چنانکه مثلا وقتی دو آلت مختلف موسیقی دو صوت ایجاد کنند که از لحاظ ارتفاع و شدت یکی باشند، هنوز باهم تفاوت دارند و این تفاوت مربوط به طنین است مثل تفاوت بین صدای ویولون یا کوردیون. بعضی مشخصات دیگر شنوائی عبارتند از: حجم (مثلا صوتهای بم مثل اینست که فضای بیشتری را از صوتهای زیر اشغال میکنند). دیگر غلظت (بعضی صداها بنظر می آید متمرکز و متراکم ترند) و درخشانی (بعضی صدا هادرخشانی و بعضی تیره اند) و شباهت به اصوات انسانی دارند.

تفاوت در ارتفاع و شدت و طنین صوت بسته به خصوصیات امواج صوت است اما بین همه جنبه های شنوائی و خصوصیات مادی امواج همیشه تناسب کامل برقرار نیست. نور از خلاء عبور می کند اما صوت باید واسطه ای برای انتقال داشته باشد. برای آز مودن این امر میتوان زنگی را در زیر سرپوش شیشه ای قرار داد و هوای آن را خالی کرد. مشاهده خواهد شد با آنکه در خلاء کار میکند صوتی از آن بر نمی خیزد. منبع صوت در هوا امواجی تولید میکند. این امواج به پرده گوش بر میخورند و یکعده فعالیت های مکانیکی به راه می اندازند و اثر این جنبش را توسط اعصاب به مغز میرسد و شنیدن صورت میگیرد.



نامه های رسد

نباغلی محمد فاروق از لیسه حبیبیه!
نامه شما به مجله رسید از حسن نظر شما که به مجله دارید نهایت تشکر امید داریم که بتوانیم رضایت شما خوانندگان ارجمند را هر چه بیشتر جلب نموده باشیم به امید موفقیت شما.

میرمن نفیسه از کارته پروان:
شعر شما که «خزان نام» داشت به اداره مجله رسید استعداد شما واقعا قابل قدر است امیدواریم که همکاری تان را با مجله ادامه دهید. اما در باره نشر شعر شما باید بگویم که بهار سال جدید چندروز بعد تازه شروع میشود بدین سبب شعر شما از چاپ بازماند البته در موقعش نشر میگردد. مطمئن باشید.



شاگردان ممتاز



نام : محمد داود .
 صنف : پنجم پولى تخنيك .
 درجه : اول نمره عمومي .
 سن : ۲۴ ساله .
 علاقمند : به ورزش بکس .
 آرزو : آرزو دارم که تحصیلات عالی را در این رشته ادامه دهم .



نام : عبدالطيف ماهر .
 فارغ التحصيل از لیسه نجات .
 درجه : اول نمره از صنف اول تا صنف ۱۲ .
 سن : ۲۰ ساله .
 آرزو : میخواهم در آینده انجنیر شوم .

عشق و ازدواج

روز های نخستین آشنایی برای دختر و پسر جوان یکی از روز های خوب و دوست داشتنی محسوب میگردد . و در این روزها هر دو هر چه در دل دارند بیای هم میریزند و کمتر به آینده می اندیشند . ولی در این میانه هستند جوانانی که به آینده شان می اندیشند و هیچگاه مساله زندگی مشترک را فراموش نمیکنند از همین رو میکوشند طرف را بهتر بشناسند . اما بعضی مواقع جوانان پیدا میشوند که فقط لحظه های زودگذر برایشان ارزشمند است و به فکر آینده و اینکه آیا در زندگی باهم میتوانند بسازند اصلا معنی نداشته است .

و همان ساعات و دقائق را غنیمت می شمردند . و از همین جاست که زود تصمیم می گیرند و پس از اندک مدت متوجه میگردند که آنها برای هم ساخته نشده اند .

بر جوانان ماست که درین مورد خوب فکر کنند و پیش از اینکه در مورد جهت های ذهنی مساله عشق و ازدواج فکر کنند . باید عاقلانه در این مورد بیاندیشند و بر احساسات خود دلگام بزنند . زیرا ازدواج و وصلتی که عاقلانه باشد از وصلت که بر پایه احساسات باشد بهتر و مستحکم تر است .



است که هم برای صحت و هم برای اقتصاد آنها مضر است . مثلاً سگرت کشیدن در بین این عده جوانان یک نوع تفنن محسوب میگردد در حالیکه خوب میدانند که چقدر سگرت کشیدن برایشان مضر بوده علاوه از اینکه باصحت خویش بازی میکنند اقتصاد خویش را نیز متضرر میسازند .

از شما سوال میکنم که آیا برای جوانان ماشایسته است که با چنین حرکات خویش باعث نابودی خویش و خانواده خود گردند ؟

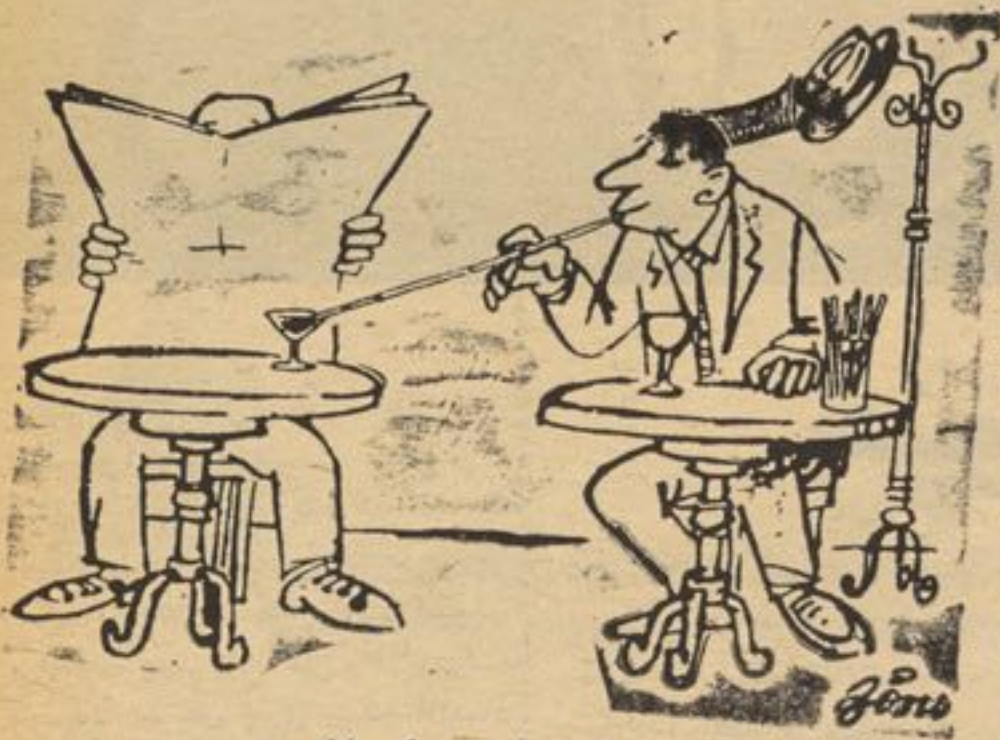
مسئله شمانیز باهم هم عقیده هستید . و نمی خواهید که جوانان ما ، جوانان سالم ما معتاد به سگرت و غیره گردند .

بصفت یک جوان امیدوارم که جوانان ما ، باین نکته ملتفت گردند و نگذارند چیز هاییکه نه برای خود شان و نه برای جامعه شان مفید نبوده از آن جدا خودداری نمایند تا از یک طرف برای صحت خویش مفید باشند و از جانب هم اقتصاد خانواده شان متضرر نگردد .

با احترام - امینه

رسیده

بناغلی احمد فرید از ولایت پکتیا!
 مضمون ارسالی شما که عنوانی مدیریت مجله تحریر یافته بود به این مجله رسید .
 برادر عزیز! مجله ژوندون از مدتی است که این چنین مضامین را نشر نمیکنند امیدواریم که همکاریتان را با ما ادامه دهید .



بلی ! این هم فایده دیگر مطالعه :

فعل ماضی

معلم : يك جمله بگو كه در آن از فعل ماضی استفاده شده باشد .
 شاگرد : معلم صاحب دیشب سینما رفته بودم لهندا نتوانستم درس بخوانم .
 معلم : آفرین بجایت بنشین

خوب شد خودم نبودم

پیراهن شخصی را كه ز نش شسته بالای بام گذاشته بود شمال زد و به كویچه انداخت ، آن مرد بعد از اینکه از موضوع باخبر شد خوشحالی میکرد . ازو پرسیدند : - پس خوشحالی برای چیست ؟
 جواب داد :
 - برای اینکه خوب شد خودم نبودم .
 فرستنده : ملالی شیرزی



شکارچی بد شانس

باران دوست

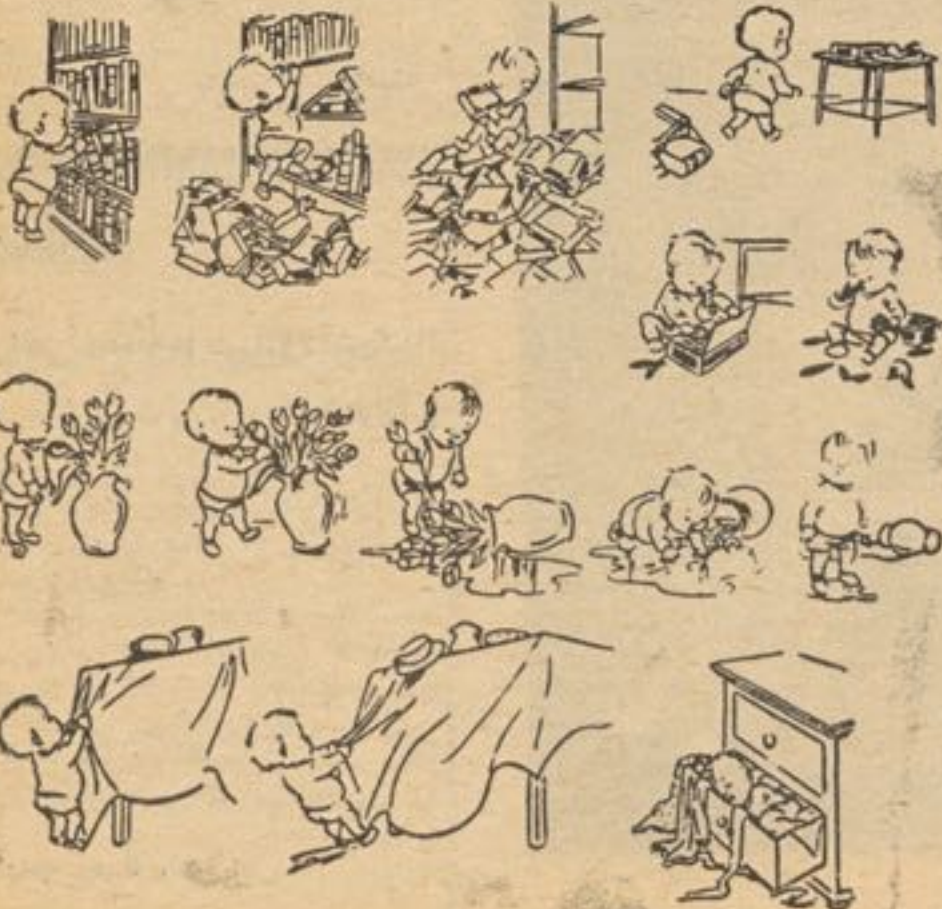
اولی : من باران را دوست دارم
 دومی : چرا ؟
 اولی : برای اینکه در باران فرصت پیدا میکنم چتری بپسرم بگیرم
 دومی : خوب ... به چتری چرا دلچسپی داری ... ؟
 اولی : وقتی چتری بپسرم بگیرم دانه‌ها نمی‌توانند مرا بشناسند و بخاطر طلب خود یختم را نمیگیرند.

پاسخ درست

معلم : اجسام شفاف چیز هائی را گویند كه بتوان در عقب آن چیزی را دید ... حالا احمد يك مثال بگو .
 مثال يك جسم شفاف .
 احمد : تور ما هیگیری قر بان و غربال .
 فرستنده : عبدالصمد و هابی



بدون شرح



قصه بچه ایكه یكروز در خانه تنها مانده بود ژوندون

کدام راه به دارابولاک می‌رود؟



از بالا به پائین بدون شرح

همینکه خوابش برد

زن و شوهری که بر ای اولین بار به اسکاتلند سفر کرده بودند يك شب متوجه شدند که رو جانی بسترشان در هتل نیست فوراً پیشخدمت را خواستند و پرسیدند که رو جانی چه شد؟
پیشخدمت با قیافه حق بجانب گفت:
- رو جانی را برای مسافر تازه بردم همینکه خوابش برد فوراً رفته میاورمش.

ارسالی عبدالغفار خوشحال



- تعجب نکنید، چون متخصص تر بیه اطفال گفته اطفال باید آزادی عمل داشته باشند اجازه اینکار را به او داده ام!

نیست؟
استدلالش درست بود و من ناچار تسلیم شدم.
ششلیک، نان خشک و ترکاری بزودی حاضر گردید و روی میز در مقابل من گذاشته شد، مقداری از آنرا خوردم، میخواستم از جا برخیزم که مهماندا رم دست چپ خود را بر روی شانه ام گذاشت و مرا پس نشانیده با دست راست خود يك پیاله چای و کمی بوره مقلما بلم گذاشت و گفت:

سوحالا چیز را که خور دید با چای بنوشید، در اینصورت معدته تان شمارا در راه تکلیف نمیدهد!

همانطور که گفت چای را هم خوردم و در آخر پو لی را که بابت غذا مطالبه کرد پر داختم و بعد بر سیدم:

- حالا بمن میگو یید که کدام راه به دارا بولاک می‌رود؟

با دست خود دوستانه بشانه ام زد تبسم شاد مانه ای کرد و جواب داد:

- هر دو جاده رفیق بسیار عزیز هر دو !!

شب ناوقت بود همانطور که موتر را به طرف «دارابولاک» می‌راندم به جایی رسیدم که جاده به دو شاخه تقسیم میشد، چون نمی‌دانستم که از کدام راه باید بروم همانجا تو قف کردم، در پهلوی سرک يك چایخانه بود، تصمیم گرفتم که بداخل بروم و راه را برسان کنم.

همان لحظه در وا زه چایخانه باز شد و دو مرد جوان بیرون آمدند در حالیکه به طرف ماسکویچی که در همان نزدیکی پارک شده بود می‌رفتند به آهستگی و با آهنگی خشم آلود بایکدیگر حرف میزدند، آنها سوار شدند و لحظه ای بعد موترشان براه افتاد.

به صاحب چایخانه سلام کردم و پرسیدم:

- ممکنست بگو یید برای رفتن به دارابولاک باید بطرف راست برگردم و یا طرف چپ؟ چون با این ناحیه نا آشنا هستم!

بطرفم نگاه کرد دهن خود را باز نمود و در حالیکه دندانهای سفیدش از زیر پروت های سرخ رنگ و انبوه او خود نمایی می‌کرد

.....



- چون شما لطف نکردید و برای من کدام دسته گک گل ندادید من اینکار را میکنم!

مردی بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.
 ایک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد مرئی است میساید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوابارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند.
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میل، بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

برای رای بسیار مشکل بود از لرزشی که در آوازش پدید آمده بود جلوگیری کند. معینا کوشش فروان بخرج داد تا ارتعاش صدا یش را پنهان نگاه دارد: بفرمایید چرا نمی نشینید؟ آقای برادر اشنایی باشما خوشحال هستم میل دارید با من غذا صرف کنید؟ برادر جواب داد: نه. من نان خورده ام اما در صورتیکه شما را دور اذیت نکنم، میخواهم سگرتم را تا آخر بکشم. من در همسایه گی آن دوشیزه دوست تان زندگی میکنم. ماد موازل بسانو در منزلی سکونت دارد که در جوار اپارتمان من واقع است.

رای اکنون روابط لولا و میو برادری با این امریکایی بخاطر آورد. روابطی که بارها برای درک آن سرش را بدر انداخته بود.

برادر یزسید (شما بزادی را از من بسیار پیش می شناسید؟)

— (لیو؟ به این سوال شما نمیتوانم جواب داد. بهر حال او جوان خوبی است) رای بدون آنکه فی الواقع از گفتارش صداقت آشکار باشد، از لیو تعریف کرد: «او باخا نمی که همراه من آشنایی دارد، دوست است.»

رای بانگاه و حشمت زده بصورت هر یک از مشتری یان کلوپ نظر انداخت تا اینکه چشمش به نگاه های تیز یک مشتری بیگانه که مستقیما متوجه او بود برخورد کرد. آن قیافه نخست بنظرش آشنا آمد ولی دوباره بیگانه جلوه نمود. رای گار سون کلوپ را نزد خود فراخواند آهسته گفت:

— (بدون آنکه فوراً عقب خود را ببیند بمن بگویند آن مردی که در لور دوم نشسته، چه کاره است؟) عضلات صورت امریکایی تکان محسوس و زود گذری خورد و اظهار داشت:

پیشخدمت آهسته به آنسو نظر انداخت پاسخ داد (این آقای جوسا برادر است.)

درست در همان لحظه که پیشخدمت کلوپ اسم برادر را بر زبان راند جوسا از جای که نشسته بود برخاست و بطرف رای نزدیک شد.

— «صبح شما خوش آقای بنت. تصور نمی کنم، قبلا با هم صحبت کرده باشیم ذرا لیکه هر دو عضویت کلوپ هیرون را دارا هستیم و من بارها شما را در اینجا دیده ام نام من جوسا برادر است.»

و اجازه ندارید در میان مردم ظاهراً شوید یا اینکه بدیدن کسی رفته یا از مهمانی در منزل خود پذیرایی کنید. وظیفه ای که بشما محول شده در ناتیگک هام به اطلاع تان رسانده می شود. فراموش نکنید که شما مجبورید پای پیاده به مسافرت بروید و شبهارا در آسایشگاه های مربوط به قوای صحنی سپری خواهید کرد. دربارت به روی خیابان بزرگ شمال در نزدیکی سنک فاصله ۹ میل شما با شخصی مواجه خواهید شد که او را می شناسید و باقی مانده راه را همسفر تان خواهد شد در ناتیگک هام به شما هدایات تا زده خواهد رسید. غایب شما هیچ ضرورتی نخواهد بود و کاری را که شما باید انجام دهید، بهیچوجه (برابر شما قرار نخواهند داد.

فرا موش نکنید که اسم شما) کارتنز است و هم پیاد داشته باشید که اجازه ندارید ریش خود را بتراشید و هم سنک فاصله ۹ میل را درست خاطر بسپارید و روز جمعه پس از چاشت راهم از یاد نبرید.

وقتی شما تمام این هدایات و اوامر را بخاطر سپردید، آنگاه این پاکتی را که در بین آن پول برای تان فرستاده شده، پس از برداشتن پول محتوی آن را یکجا با این نامه در آتش بسوزانید و طوری آنرا از بین ببرید که اثری از نامه و پاکت پول پاکت هر دو را در بخاری کلوپ هیرون بسوزانید، زیرا من در آنجا مراقب شما هستم.

حال آن ساعتی فرا رسیده بود که بقیه ها به او ضرورت پیدا کردند. او از چنین یک روزی هراس داشت و تمام اوامر را عمل بنعل عملی کرد، در برابر چشمهای گنجکا و عده از مشتری یان به طرف بخاری دیواری سالون کلوپ نزدیک شد. گوگردی روشن کرده نامه و پاکت را سوختاند و خاکستر آنرا زیر پا هایش لگد نمود.

ضربان نبضش وقتی شدت اختیار کرد که سر جایش برگشت. رای متوجه شد که در حضور بقیه تمام اوامر او را مطابق هدایت انجام داده است.

برادر اظهار داشت: (آری، با ماد موازل بسانو دوست است. راستی بمن بگویند، شما یک وقتی نزد مایتلند کار نمی کردید؟) رای بدون احساس پاسخ داد: (بلی، چند وقتی پیش.) از لحن صدایش چنان هویدا بود که صرف بصفت یک تماشا بین وارد یک بانک شده باشد.

(او یک مرد عجیب است. منظورم مایتلند پیر میباشد. چطور؟) رای گفت: (من زیاد درباره او چیزی نمی دانم. اما او یک منشی بسیار خوب دارد.) (اگر منظور شما جا نسن باشد، او را می شناسم.)

— (فیلسوف بیچاره را نمی گویم او را از کار برکنار کرده است.) چهره جوسا برادر از شنیدن این خبر تغییر کرد.

«جانسن چه وقت او را از کار بیرون کرد؟»

(امروز صبح او را دیدم و خودش این خبر را بمن داد.) (تعجب می کنم که مایتلند چطور چنین جراتی کرده است؟)

رای میتحرانه سوال نمود: (جرات؟) تصمیم به برکناری و رخصت کردن یک سگر تر چندان جرات نمی خواهد.)

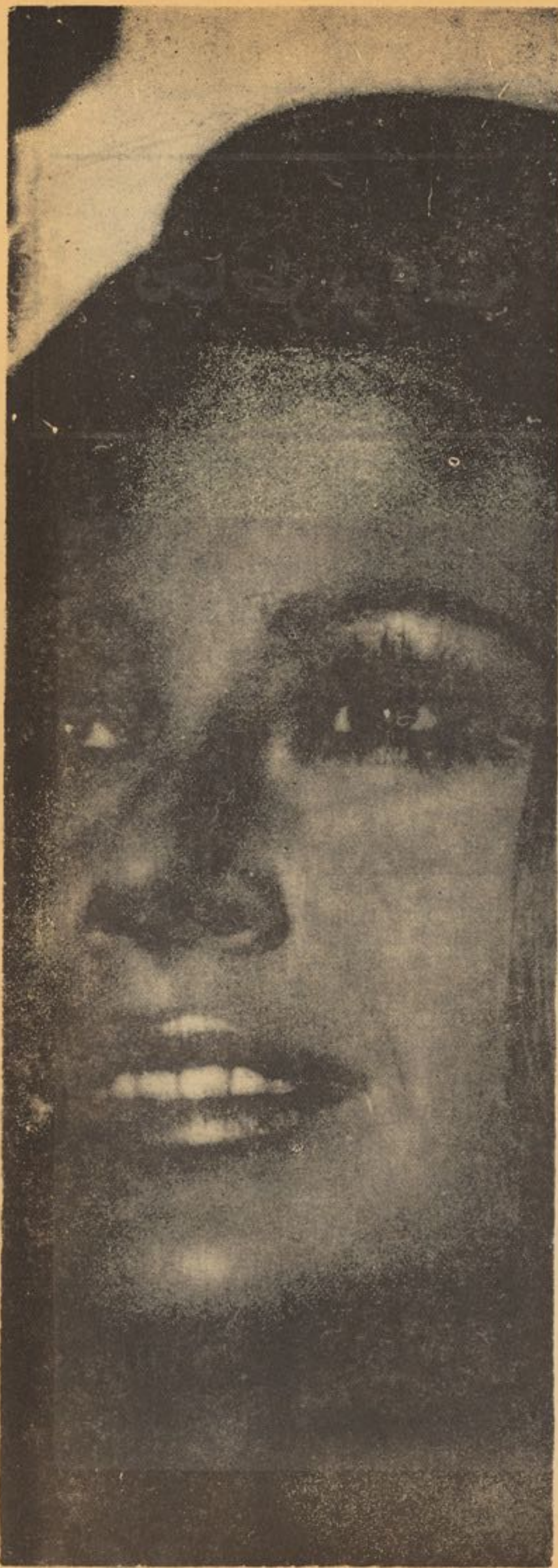
«منظورم از تذکر اینست که برای مردی به کرکتر مایتلند بسیار جرات بکار دارد تا یک نفر را از کار برکنار سازد و آنها کسی را که تقریباً قسمت زیاد اسرار شرکتش را با خود بیرون می برد. بهر حال جانسن برای آینده اش چه فکری دارد؟»

رای به اختصار پاسخ داد: او دنبال کار می گردد.

سوال های بیهم مرد بیگانه او را بتدریج سر گیج میساخت.

برادر زود متوجه این موضوع شد و صحبت را تغییر داده، یک مقدار در باره مسایل روز حرف زد و آنگاه از رای خدا حافظی کرد.

رای تنها باقی ماند و اندیشه هدایات رسیده او را کاملاً بخود مشغول ساخته بود. ما جرای تغییر لباس و آنها لباسهای که برای یک



دیک در حالیکه ناراحت
 می نمود حرفهای الیک را
 می شنید . « الیک من حاضر چند
 سال از زندگی خورا بد هم اگر
 بتوانم در سازمان بقمه ها نفوذ
 کنم . من اکنون امر میکنم که او لا
 را زیر نظر بگیرند . لیو برادی
 مفقود شده و وقتی امروز صبح یک نفر
 را به دنبال رایموندد بنت فرستادم
 تا از او احوال بگیرم که در چه حال
 است . او چنین جلوه داد که مریض
 شده و از پذیرفتن کسانی که به
 ملاقاتش میروند معذرت میخواهد
 اما من میخواهم یک خبر جالب و
 تازه را به اطلاع تان برسانم . »

دیک کاردون بکس دستی محتوی
 کاغذ های خود را باز کرده از بین
 آن یک پاکت را بیرون آورده بروی
 میز انداخت . من از نیویارک راجع
 به ساول موریتس طالب معلومات ششم
 اینست تلگرافی که ریاست پولیس
 نیویارک به جواب تقاضای من
 فرستاده است :

به جواب معلومات خواستگاری شما:
 ساول موریتس زنده است .
 در حال حاضر باید در انگلستان
 باشد . درینجا نسبت به اوشکایتی
 بالا نیست . اما گمان میرود او بوده
 که به تاریخ ۱۷ فروری ۱۹۱۸ در
 اتاق سیف چهارماتا نیا در سموت
 هایتون انگلیسی نفوذ توأ نسته و
 پس از شکستن سیف دستبرد زد
 به آن بامبلغ ۲۵ میلیون فرانک پول
 فرار کرده است تصدیق شد .

الیک جواب تلگرافی را چندین
 بار از سر مرور کرد سپس با
 احتیاط کامل آنرا قات کرده در پاکت
 گذاشت و پاکت را دو باره بدیک
 مسترد نمود .

او با لحن کرختی اظهار داشت:
 « پس ساول موریتس زنده است و
 در انگلستان می باشد . این مطلب
 بعضی مسایل را برای من روشن می
 سازد . »

وقتی دیک او را تنها گذاشت ،
 الیک یکمربه دیگر تصمیم گرفت با
 دقت هر چه بیشتر محتویات بکس
 را از نظر بگذراند . زیرا در شب
 این فکر برایش پیدا شده بود که
 امکان دارد زیر بکس دو لاهه باشد
 او با لدر و یکنفر پولیس دیگر بنا
 بقیه در صفحه ۶۱

مرد جوان دوخته و آماده میشد برای
 او اغوا کننده می نمود و رایموندد بنت
 عاری از احساسات رو مانتیکی نبود .
 در تصورات او یک حدس ناراحت
 کننده حاکی از وجود خطر پنهان
 بود .

و برای آرا مش خاطر خود دیده
 نشدن در مجامع را در روز های
 آینده دارای مفاد تلقی نمود . چه
 اگر او درین لحظه بناگامی میداشت
 از شدت و وحشت و ترس فرار می
 کرد به جای خلو تی پنا هنده میشد
 یک سوراخ ، حتی یک دو زخ که
 بتواند در انظار مردم پنهان شود
 خجالت بکشد و استعفا کند .

دیک گاردون به دفتر پولیس
 آمده و الیک در گزارش دادن راپور
 به کلو نل گاردون عجله بخرج
 داد .

« ماتاحال نه عدد بکس دستی
 مشابه بکسی که از استیشن ریل
 کینگ کراس پیدا شده بود بدست
 آوردیم که دارای عین محتویات
 می باشد . « و این بکس ها شما را
 به شناختن صاحب آن بکس که در
 تحویلخانه استیشن ریل به امانت
 گذاشته بود نتوانست رهنمایی
 کند ؟ »

« نی . کو چکترین کسکی
 نتوانست بکند . ما حتی بکس را از
 لحاظ نشان انگشت هم مورد آزمایش
 قرار دادیم و به بعضی نتایج رسیدیم
 اما چون بکس در تحویلخانه استیشن
 ریل از طرف چندین نفر ممکنست
 دست خورده باشد نمی توانم تصور
 کرد که ما از طریق نشان انگشت
 به جایی برسیم . ولی در بارینگ
 تون یک بکس پیدا کردیم که کمی
 بزرگتر از دیگر بکس ها میباشد .
 این بکس هم دارای عین اشیاست .
 اما علاوه از سازمان یک پاکت نسبتا
 بزرگ مملو از فور مه های چک را در
 بین بکس پیدا کردیم که هر کدام
 ازین چکها عنوانی نمایندگی های
 مختلف بانک های متعدد نوشته
 شده است .

چکهای عنوانی کریدت لیو نایز ،
 عنوانی نهمین بانک ملی نیویارک ،
 عنوانی براوزتاون ترست ، بانکهای
 اسپانیه ، ایتالیا و رومانیا و تقریبا
 ۵۰ نمایندگی پنج بانک عمده انگلیسی
 نوشته شده است .

در شماره های گذشته خواندید :

(واندا) دختر است که در شرکت عطر فروشی يك و كيل دعوی بنام (زیو) کار میکند. و تصادفا در آنجا يك همصنفی سابق دیگرش را که (موریس) نام دارد و يك بچه دلپسند است ملاقات میکند. (موریس) و (واندا) متقابلتا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی با هم ازدواج میکنند. يك روز (اندا) میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما (موریس) بسا طر معیشت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از چاشت کار میکند و اینک بقیه داستان :

بخاطر ثروت



چو محبت، از سمن بیداشتم، قاصد جزوق نکرد، ز منگی
تنهایی خوش آیند نیست.



پس بس چرا غصنی، خورده کار من...
نزدت دلم میبرد، تا ترا گشت میبرد.
نخواهم خودم بروم سودا بخرم، بخاطر ثروت دارم
حالش خوب نیست.



میگویند «پس چرا نخواستی با هم از دوایج کشیم؟ من از دیر زمان ترا دوست دارم،
از وقتیکه تو حضور خود بودی...»

حرف «بیر» نخواهم ترا در خرید سودا همراهی کنم.



در هر دو تن داشتیم با هم، پس بروی که کار کنم؟
بشاید دوستی که در منزل خود دارم همین سودا است.

من هم ترا دوست دارم.

و توفیق از تویی بریم با هم ازدواج کنیم. چیز دیگری میوهی. و در سوالم جواب میوهی. آنچه
مگر میوهی. اما به نظرت در خولی بستم و باید با آن غزلی می رسمه به زینت تو چشم زنده ام
تو خوریدانی که رسمه شلی تو زینت دارم. این چرا میوهی که با هم ازدواج کنیم



«جنوبی» به هر چشمن خود میوه... و سگوه نون عاشقی تو بستم
ترا دوست دارم. اما نه از روی جانشی که تو خوریدانی



«ما منزه از بقا دوست دارم. این در چه میوهی؟»

«... عشق برای من همه در بر است و...»

چرا اینطور بین شما میوهی؟

فاخره به دوست و چشمه دارم. تو بسیار است. و در خوریدانی هستی...
چوب. طوری معلوم میوهی که ترا کسی بیخ داده باشد.



من آدمم که در باره میوهی با تو صحبت کنم. اما تو هیچ میوهی که دوست دوست
مهم میوهی



و این عشق با بدالم که با گستاخ ترا کسی ساختم خوب. چه کاری میوهی
برایت انجام دهم؟

من تصمیم گرفته ام که حذر از این خصی بگذرم. اما فخره بسیار است و
... منده هستم. بخواهم که در این ایام تو از کارهایم و از میوهی کنی.

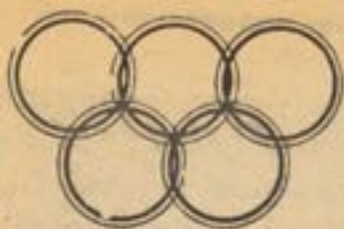
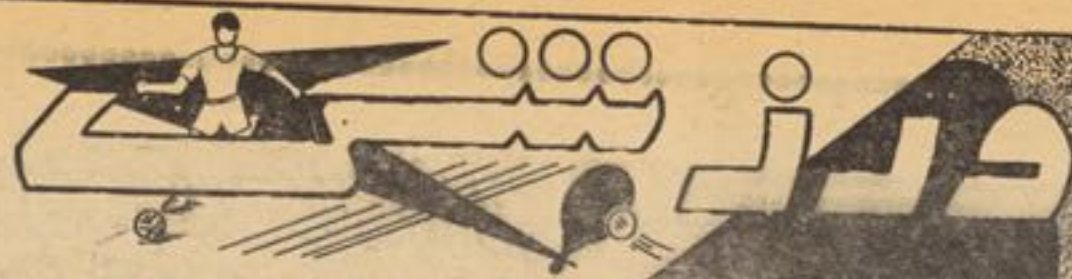


بسیار خوب. خاورت مع باشد. تو میوهی بسیار خوبی میوهی کنی

تو میوهی میوهی از ادب که به هم که میوهی با می
تو حساب کنم.



بچه دارو



سکی ورزشی که در بالای برف های زمستان صورت میگیرد

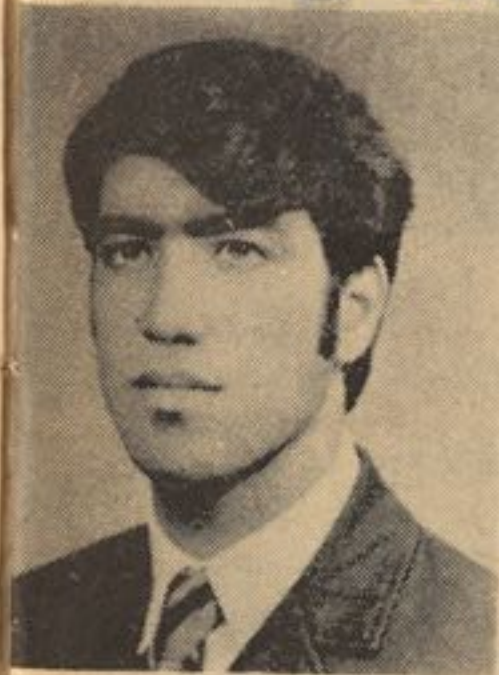


صورت نگرفته است و شاید تا از مستان به انجام نرسیده مسابقاتی صورت بگیرد .
 راپور مفصل سکی را که راپورتر ما از چوک ارغندی گرد آورده است در شماره آینده خواهد خواند .

بازی سکی که در نوع خرد دلچسپ و بیستندیده است و در تمام ممالک جهان طرفداران زیادی دارد و از جمله ورزشهای زمستانی است که عده زیادی را بخود جلب می کند این ورزش در کشور ما هم را یج شده و از چند سال به اینطرف مسابقاتی درین ورزش انجام میشود و تیم های ورزشی تشکیل گردیده است . سکی بازان ما به چوک ارغندی که بهترین (بیس) سکی حساب می شود رفته و تمرینات و مسابقات را انجام میدهند .

در شروع زمستان امسال برف بقدر کافی نیارید و لی در اواخر برف به اندازه ضرورت از آسمان فرود آمده و روی تپه ها و کوه هارا پوشانید که (بیس) سکی چوک ارغندی را برای این بازی مساعد ساخت و لی تا بحال هیچ مسابقه

چهره های ورزشی



از جمله ورزشکاران لایق و پر استعداد بو هنتون کابل یکی هم نیا علی نقیب الله میباشد، او که سالیان زیادی در تیم فوتبال بو هنتون بوده و نام و شهرت خوب در ورزش آنجا کمائی کرده بود فعلا چند وقتی دامن ورزش را رها کرده و در محافل ورزش از آن خبری نیست .

نیا علی نقیب الله :

او معتقد است که يك ورزشکار باید با حوصله و پشتکار زیاد خود را به هدف نایل گرداند و با مشکلات جزئی که سر راهش قرار بگیرد از ورزش دلسرد نگردد . او میگوید ، اگر در مشق و تمرین ورزش و قف های صورت گیر قدرت و رشکا ران ضعیف میگردد وقت زیادتری بکار است تا خود دوباره آماده گرداند .

فوتبال با موتور سائیکل

و قتی این تخنیک بوجود آمد بزود ترین فرصت در همه ساحات نفوذ کرد و در حقیقت زندگی بشر را تسخیر نمود حتی در ورزش نیز راه یافت و به آن رنگ دیگری بخشید، تسهیلات فراوانی ببار آورد و موجود، ورزشهای تازه شد .



از آن جمله میتوان از فوتبال توسط موتور سائیکل نام برد . گرچه از موتور سائیکل برای مسابقات و برش استفاده میکردند ولی امروز از آن برای فوتبال نیز استفاده میکنند و فوتبال با موتور سائیکل هم طو ریست که موتور سائیکل سواران سوار بر موتور سائیکل توپ را با پا های خویش زده و به گول حمله می برند تا اینکه موفق به زدن گول گردند در عکس چند تن از مسابقه دهندگان را میبینید که آماده مسابقه در میدان هستند



اناتولی کورپوف شطرنج باز مشهور شوروی

در یک وقت معین به ورزش می پردازند

وقتی اسپاسکی در مقابل فیشر شکست خود شطرنج بازیان شوروی مایوس نگردیده و خود را برای مسابقات آینده آماده میسازند یکی از شطرنج بازیان نیکه در آینده نزدیک ممکن است بمقام قهرمانی برسد اناتولی کورپوف است. موصوف که در سال ۱۷۷۳ از بهترین شطرنج بازیان بشمار میرفت سرسختانه به تمرینات خویش ادامه میدهد و آرزو دارد در آینده نزدیک با فیشر روبرو گردیده و او را از میدان بدر کند و خود را که شایسته این مقام میدانند به آن دست یابد.

در کلب های ورزشی کشورهای متمدن امروز که ورزشکاران حرفه ای تر بیه می کنند همه روزه از اولین دقایق صبح ورزشکاران به ورزش آغاز کرده و به نوبه تا آخرین ساعات روز به تمرینات خویش ادامه میدهند.

در یک کلب ورزشی سالانه صدها تن ورزشکار شامل شده از رهنمایی های متخصصین و وسایل کلب استفاده کرده و در بدل آن یا حق عضویت می پردازند و یا مربوط به خود همان کلب بوده که حق فروش آنها تحت یک قانون معین بالای کدم تیم و یا اتحادیه ورزشی دارند.

اناتولی فرصت کافی در اختیار دارد فکر و استعدادش خوب است و امکان دارد در آینده نزدیک با فیشر قهرمان جهانی شطرنج رو برو گردد.

این جوان طوریکه در عکس نیز دیده میشود خیلی جوان بوده و پیروزی او را دیگران نیز پیش بینی میکنند.

اناتولی فرصت کافی در اختیار دارد فکر و استعدادش خوب است و امکان دارد در آینده نزدیک با فیشر قهرمان جهانی شطرنج رو برو گردد.

هاکی روی یخ

در زمرة بازی های زمستانی یکی هم هاکی روی یخ است که ورزشکاران زیادی را در ایام زمستان بخود مشغول داشته و از مهم ترین بازی ها یادر حقیقت ورزشهای زمستانی است.

درهاکی، روی یخ بر علاوه ستک، لباس و بوت مخصوص لازم است تا ورزشکاران از یکطرف سر عست لازم را در میدان داشته و از جانبی اگر می افتند از صدمات بدنی در امان باشند چه درین ورزش امکان افتادن ورزشکاران در میدان زیاد است و در مسابقات هاکی روی یخ زیاد دیده میشود.

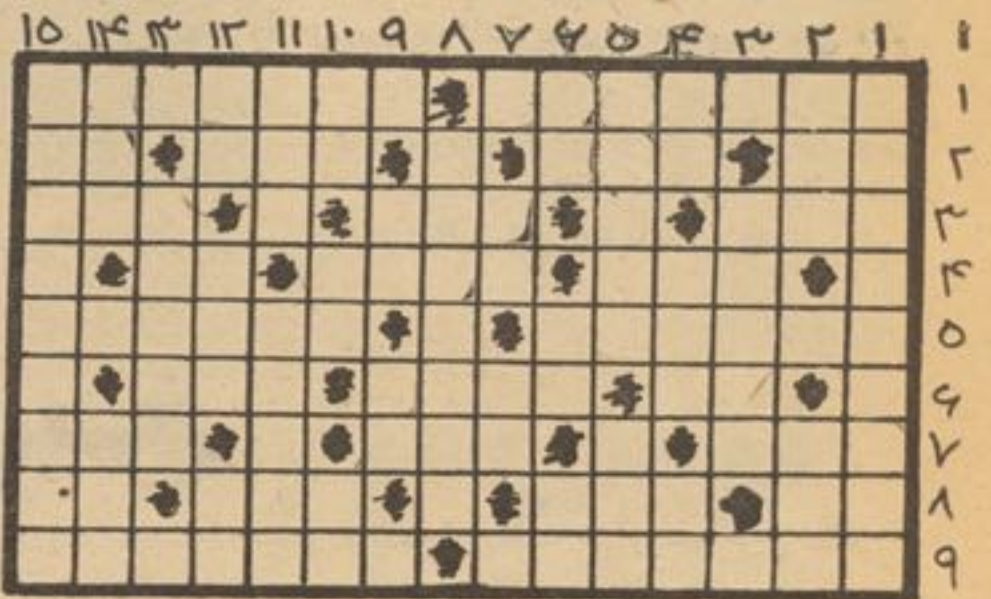
برای علاقمندان ورزش در تابستان نیز استادیوم هایی ساخته اند که بوسیله وسایل ماشینی میدان مسابقه را پر از آب می کنند که بعد یخ می بندد و ورزشکاران بروی آن به تمرین و مسابقه می پردازند به این ترتیب هاکی روی یخ در تابستان نیز میسر است و عطش علاقمندان این بازی را فرو می نشاند.



جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- یکی از کشورهای آسیائی- نام يك پرورده اسكان در كابل-۲-
- خانواده عرب - بعضی بجای امضاء از این کار می گیرند. رکنی ۱ از
- د یا لکتیک -۳- بنیا - نام يك میوه خزانی - سبق و علم را می-
- گویند-۴- اسم هر حرف ربط -۵- اشتها آور است- از ابحار پنجا نه
- ۶- اصطلاحی در شطرنج- مرکز افغانستان - اشتباه -۷- نام کوچک
- ایجادگر « جمیز باند » - آدم سمیج کالاولباس را نیز به این نام یاد می-
- کنند -۸- نشئه می آورد - زمانی يك ولایت محسوب میشد - قرن -
- نقی عربی -۹- ذیروح- تار کان دنیا به سبک هندی -



طرح از : خالد نورانی

عمودی :

- ۱- روز نامه در کشور به يك لسان خارجی -۲- از جمله سبزیجات
- است- اشاره به نزدیک -۳- اینها عموماً لبخند به ذهن دارند ۴ تکرار
- يك حرف در دو خانه - در ذریا دیده میشود - باز هم حرف ر بط
- است -۵- خانه ها با این ها احاطه شده است - می گویند
- (قارون) این چیز را داشته است -۶- واحد پولی يك کشور که در
- جنگ جهانی سهم زیاد داشت - اولین عدد - با دم، از سر کشی
- می بر آید -۷- خو بستر است - پوست را بعد از این عمل در معرض
- استفاده می گذارند - نام يك نمایش افغان ننداری که زنان در دایر کت
- آن شرکت داشتند -۹- پهلوان - گله بی سر -۱۰- ذریا پروردگار - راز -۱۱
- شاعر فقید ایرانی - حسود دارد - حیوان باربر - بچه گوسفند - پساوند
- جمع در لسان دری - درین شهر همین حالا کنفرانس کشور های
- اسلامی منعقد گردیده است - یکی از استادان موسیقی ما - تپیکاه -
- بلبل از نگاه شاعران .

قطعاتی از همین شماره



برای ما بنویسید که هر يك از این قطعات از کدام صفحه همین شماره مجله بریده شده است ؟

مسأله شطرنج



در این مسأله شطرنج حرکت اول را سفید انجام میدهد و با وجود دفاع مهره سیاه، در حرکت سوم بازی را به نفع خود ختم میکند، اولین حرکت سفید که عبارت از کلید حل مسأله است چگونه باید باشد ؟

چیستان

به این دوبیت خوب توجه کنید
آیا میتوانید منظور شاعر را از آن
دریابید ؟ اگر به حل آن موفق شدید
جواب خود را برای ما هم بنویسید.
آن چیست که در بادیه ماوا دارد
بالای سر جا نوران چا دارد
اسمش نبرم ليك نشا نشا گویم
سیصد سروده شكم دو صد پادارد



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جورابها ی لیا و
شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه با بحث
تقویر صنایع ملی خود هم میشوید.
برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل
جدول میشوند بكم قرعه يك سیت جراب
اسپ نشان ساخت وطن جایزه داده
میشود.



هشت اختلاف

در بین این دو تصویر که ظاهراً شبیه هم معلوم میشوند هشت اختلاف وجود دارد، دقت کنید و اختلافات را پیدا نمایید!

آیا این طبیب را میشناسید؟

مادر اینجا مختصر سوانح شخصی را چاپ میکنیم، بدقت بخوانید اگر به شناختن او موفق شدید اسمش را برای ما بنویسید!

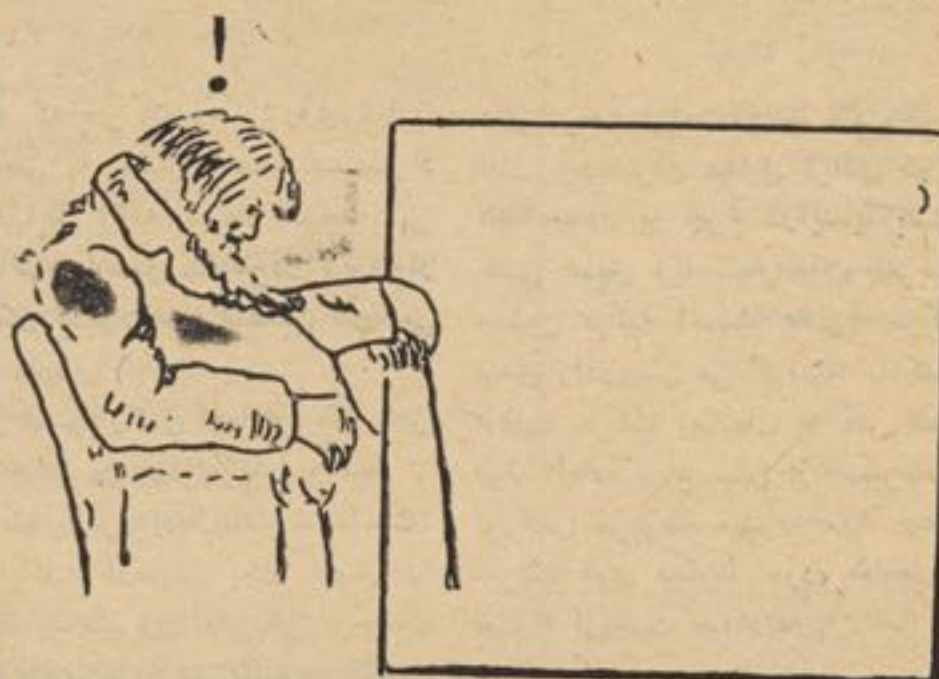
در ۲۴ مارچ ۱۸۶۴ در شهر هاک متولد گردید بعد از تحصیلات ابتدایی رشته طب را انتخاب نمود و در سال ۱۸۸۸ دکتورای خود را در این رشته بدست آورد. در سال ۱۹۰۰ به ریاست پوهنتون گرونینگن منصوب گردید، او اولین دانشمندی است که توانست تاجر به هایی را در بالای قلب انجام دهد و موفق گردید تا یک سلسله طرق تداوی را در این مورد پیدا کند، وفات او در سال ۱۹۴۰ در کشور آلمان اتفاق افتاده است.

کدام کتاب؟

نویسنده اش معاصر چخوف و تولستوی و تسوا یک بود با همه آنها کاتبه داشت. نام قهرمان کتاب فوما است، فوما پسر تاجری است که کشتی های متعددی دارد، آیا میتوانید نام این کتاب را برای ما بنویسید.

تقسیم فرش

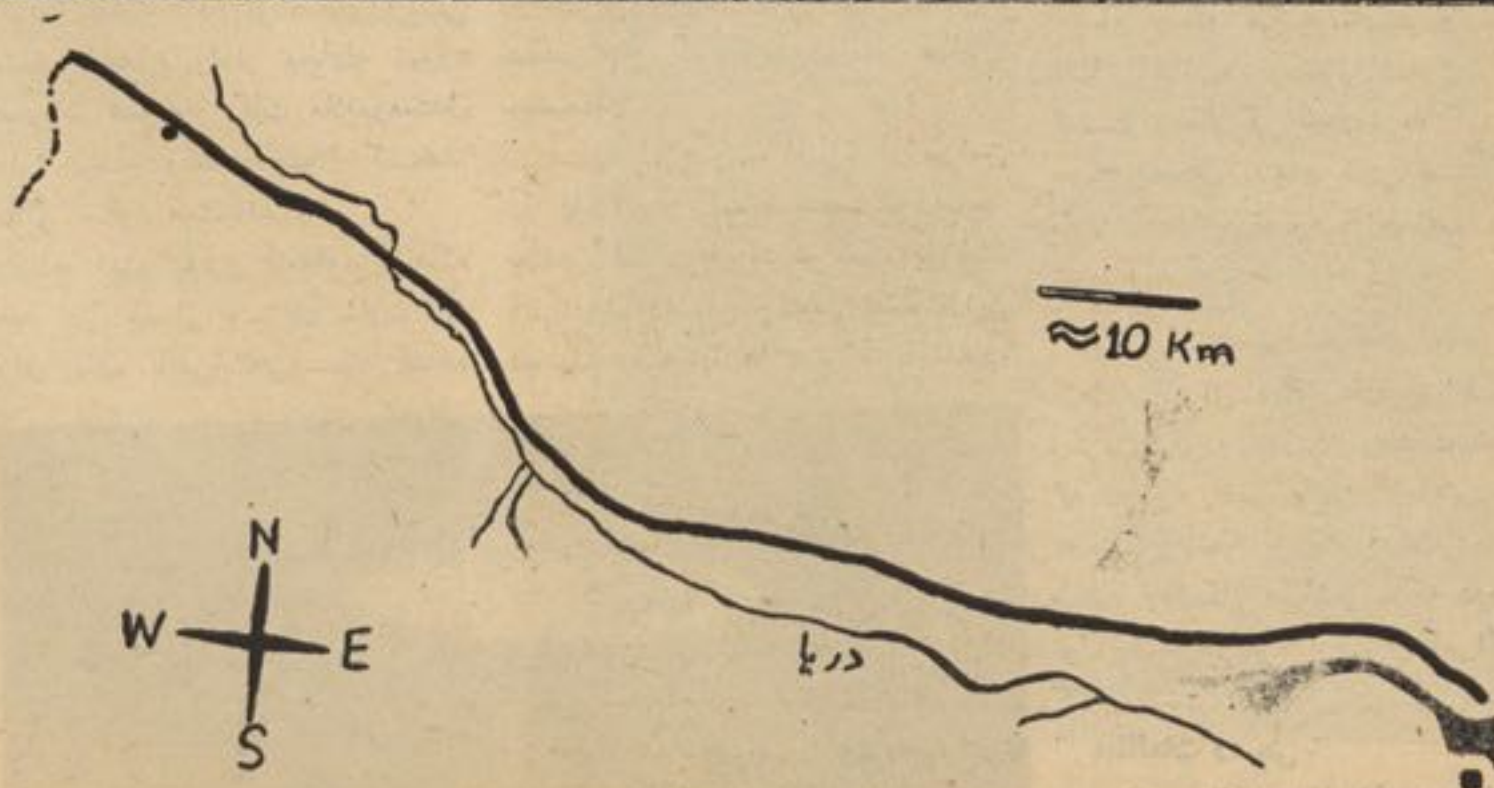
یک فرش مربع شکل به سه خواهر به ارث رسید چون یادگار خانوادگی آنها بود هر سه نفر می خواستند قسمتهای مساوی از آنرا برای خود نگه دارند و لی هر قدر کوشش کردند نتوانستند آنرا به سه فرش مربعی کوچکتر تقسیم کنند. تا



اینکه یک ریاضیدان ما هر به کمک آنها رسید وی موفق شد که فرش را به سه فرش مساوی مربع شکل تقسیم نماید آیا میتوانید شما هم همین کار را انجام دهید؟

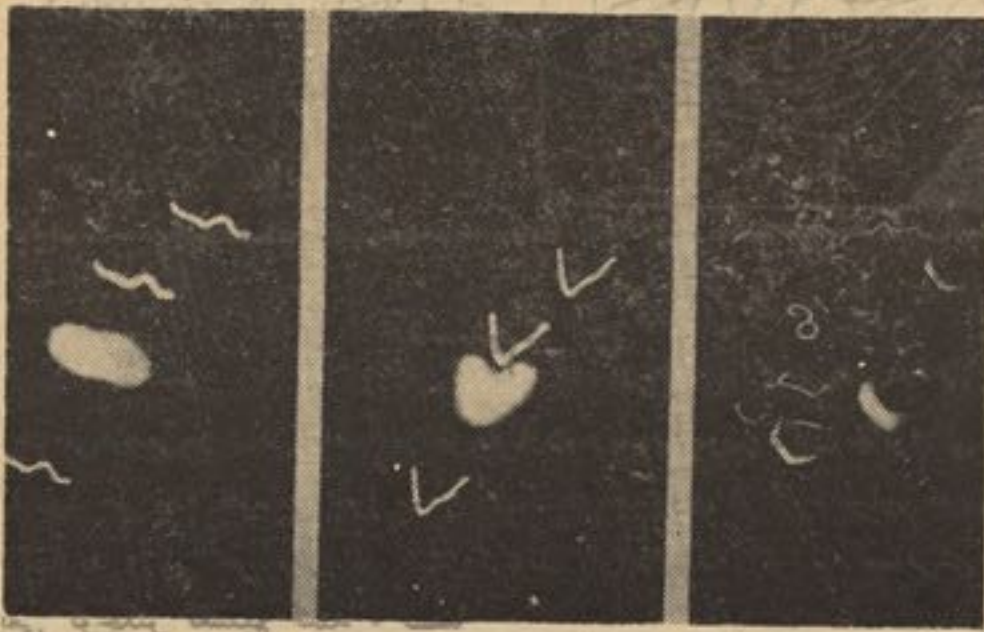
ماو کشورما

نقشه را که در زیر ملاحظه می فرمایید یکی از شاخه های کشور را نشان میدهد که اگر خوب به آن دقیق شود و ضمناً بعضی خصوصیات دیگر نقشه را مد نظر بگیرید بدون شک نام شاخه هراه و موقعیت آن به خاطر شما خواهد آمد این را هم بخاطر داشته باشید که مربع کوچک سمت راست از مرکز یک و لایست کشور نمایندگی میکند!



آیا بشقاب های پرنده حقیقت دارد؟

آخرین راپور در باره این راز کهنه!...



بعد از چندین سال مطالعه بالای بشقاب های پرنده شواهدی بوجود آمده که تعداد کثیر اجسام پروازکننده نامعلوم، عناصر الکترونیکی طبیعی و حقیقی میباشند.

از جمله دهها هزار راپور های حاصله در مورد اجسام پرنده که توسط قوای هوایی ملکی اضلاع متحده امریکا، پولیس داخلی امریکا و گروه تحقیقات خصوصی تهیه و به صورت عموم قبول شده در خواص مشترک ذیل داده شده:

۱- در اکثر از راپورها مشاهده شده شاید ۹۵ فیصد یا اضافه تر ناشناخته از ماده های عام در فضا از قبیل بالون های هوایی، ستارگان، سیارات جت و هلیکوپترها، سیارات و تسبیلات آنهایی مثل (سکای لاپ) میباشد.

۲- بعضی از ماده ها غیر از این نوع که قابل ذکر است برابر نمیشود. این هابشقاب های پرنده اصلی را بوجود میآورند و توسط قوه الکترونیکی تئوری امکان شرح دادن را دارد.

۳- تا حال هیچ ماده باین وسیله مشاهده نشده حال شواهدی بوجود آمد تنها بزرگان رسمی را قناعت دهد که این اجسام از اتموسفر بیرون آمده اند.

عجله در جلب توجه:

از بین بردن نظریات جدید درباره اصلیت و ماهیت اجسام یو-اف-او-اس که باعث دوباره ظاهر شدن در هفته های نزدیک اضافه تر در نصف ۵۰ ایالات دیده شده است.

بعضی از سیانتیست های کنجکاوی درباره این مشاهدات بحث نمودند و باین نتیجه رسیدند که امکان این مشاهدات در نتیجه یکنوع واقعه طبیعی است.

جریان جدید یو-اف-او-اس نشان میدهد که آنها عینا در تعقیب همان اساس سال های پیش و راپور های سرتاسر جهان هستند. این اجسام غیرعادی زیاد تر در روشنایی شب یا باامداد عموماً به صورت کتله های روشنی دهنده بشکل میتر مانند بهر طرف حرکت نموده باعث تغییر رنگ در مقابل سیارات و موتور های حرکت کننده می باشد اینها بسیار دلچسپ بوده و دارای صدای بلند هستند.

خطیوط فرستنده، قوه بسیاری اجسام را در نزدیکی قوه برقی بوجود می آورد. طیارات و ماشین های حرکت کننده در اطراف ماده های مشاهده می شود متواتراً مشکلات رادیویی و سیستم برقی داشته اند.

شکل و ظاهر اجسام روشن:

یک نفر سیانس دان متذکر شد که ممکن بعضی یا شاید همه این مشاهدات توانسته بصورت یک حادثه برقی شکل یک توپ درخشان را گرفته باشد. این توده های روشنی دهنده باشعاع رادار مجادله نموده و بصورت عموم حرکات ملایم و معتدل رادار را بودند و بعضاً بدون کدام انفلاقی مفقود میشدند.

واقعا این تیوری نامعلوم ماند که شاید این اجسام یو-اف-او-اس دارای تیپ برقی تحریک کننده

اشند که در یک زمانی روی شان آزمایشی به عمل آمده بود مگر تنها یک ورقه بسیار کوچک این ماده آنها نه بصورت قاطع در لابراتوار شخصی در نزدیک واشنگتن دی.سی قرار دارد.

این قسم لورکس آزمایش ها چندین سال پیش به فولزجرچ دروملیار - ای- ساتیزس انتقال داده شده است. در یک کلید آزمایش بخار آمونیا را توسط یک نیروی الکتریکی برحسب ولتوی حرارت دادند بالنتیجه یک تعداد کثیر گاز را با قالب اجسام یو، اف او اس - ارتباط دادند. این توده ها بصورت ریکارد معکوس شده و بشکل یک بشقاب پرنده درآمدند. بعضی اوقات این اجسام غیرعادی با حاشیه هلکین های خورد و مدور مانند نمایان میشدند.

مدل یو-اف-او-اس در لابراتوار که قطر آنها چندین انچ و یا زیاد تر است بالاخره آنها اقدام داشتند چندین قسم از این اجسام را که بارها ارتباط با بشقاب



های پرنده داشت کردند و این اجسام قادر بودند برای دقایق زیادی در یک نقطه مدور به چرخ درآیند بسیار پائین عمیق و یا بسیار بالا. تقریباً چندین مرتبه اجسام مذکور حرکت تندی را در پیش می گرفتند. اکثر اوقات حرکت شان به سرعت فوق العاده زیاد پیش از تغییر یافتن لورکس مربوطه میبود بعد از درعین سرعت قوی سقوط نموده خاصیت خود را از دست میدادند.

راپور های راجع باین ماده های عجیب اضافه کرد این اجسام فاقد خاصیت و مشکلات هستند ولی عمل شان با توافق وهم آهنگ است. ساینس دانها کشف کردند که اجسام مصنوعی یو-اف-او-اس علماً توانسته بودند باشعاع رادار کیفیت و چگونگی خود را به کمترین حصه اتصال بدهند قادر هستند و بامیزان چارج رادیویی اجرای وظیفه نمایند.

مگر آن عمل تجربی مقدمه آزمایش برای دیگر مقاصد اجسام انفرادی بود و به زودی ملتفت شدند که دوباره تغییر یافتن آزمایش ها به شکل نقطه بزرگ در فضای آزاد قیمت و مشکل میباشد. که در طبقه اول راجع به قوه برقی و عکس العمل گاز هاست.

مطالعات رسمی:

بعضی دانشمندان عقیده داشتند که یو-اف-او-اس از یک فضا بقیه در صفحه ۵۹

جلوه مشتاق لقای نظری نیست که نیست
حیرت آباد جمالت بصری نیست که نیست
جوشش عشق تو در بحر و بری نیست که نیست
آتش شوق تو در خشک و تری نیست که نیست
گرچه سرها همه در راه تو رفتند بیاد
خاک درگاه تو بی پناهی نیست که نیست
نه من از تیغ جفا تو دل انگارم و بس
زخمی تیرنگاهت جگری نیست که نیست
نه همین سرو بود پای بگل از خجلت
من فعل پیش قدم تو شجری نیست که نیست
تو مینداز که شوق بدلم نیست که نیست
ذوق پابوسی خوبان بسری نیست که نیست
لاله را دل زغم از سوخته باشد چه عجب
آتش عشق تو بریان جگری نیست که نیست
فارغی بخت بد از یار ترا کرده جدا
سرخوش از دور نگاهش دگری نیست که نیست

از: «ظفر مند»

شاعر آزاد

حق گویم و حق بگویم
«در دشت مکان دارم»
«هم فطرت آهویم»
آزادی سرشت من
هست حورو بهشت من
زیباست سرشت من
من قید نمی خواهم
حق گویم و حق بگویم
من شاعر آزادم
روستاست مقام من
من زاده کو هسارم
آماده اینارم .
پستی نپذیرم من ،
عظمت نپرستم من .

صحنه در صحنه

بیضای جمهوری

از: ناصر نصیب

بکشور چون پراه افتاد تا آوای جمهوری
چشمیرین میرسد در گوشه بانجوا، جمهوری
گرفته شادمانی سربسر اطراف میهن را
ببرگس بتگری سرشار از صهبای جمهوری
بوصلش روزگاری مژده، دل میداد تاروی
زبرده رخ نمود آن شاهد رعنا، جمهوری
نیاز مملکت میخواست تا آید نظام تو
بدستراد مردی شدبنا، مینای جمهوری
بسان برق لامع ازدل شب گشت تابنده
منور ساخت کشور، کوکب بیضای جمهوری
چه ایامی که دلپادروها پیش بود جولانگر
درخشان گشت تا این چهره زیبای جمهوری
سحر بیکی صبا این مژده را آورد، در گلشن
که بلبل نغمه پرداز آمد از فتوای جمهوری
تحقق یافت باری آرزو های کهن آخر
کنون شد پرتو افکن در وطن، سیمای جمهوری
خریدار است از جان پیرو بر ناباهمه عشرت
بیازار وطن گرم است بس فحوای جمهوری
فسادو خودسریها سربسر نابود میگردد
تکه کن فیرس عام و دیده بینیای جمهوری
مملستان وطن یادوتق و زیباست، از تکتب
رسیده زانکه با صد شان و شوکت پای جمهوری،
سعادت یک جهان خواهم نصیب از خالق بیچون
موفق باد دایم د هبر دانای جمهوری

از: غلام سخیداهی

خورشید وصل

بیاساقی خرابم کن بیک ساغر شراب امشب
بیامطرب کیابم کن بزن چنگو رباب امشب
برو زاهد بکنج صومعه از بزم ما بیرون
بساط عیش ما برهم مزن خانه خراب امشب
مگر خورشید وصل از پرده ظلمت بیرون افتد
بسران ای کاروان زندگانی باشتاب امشب
منور شد ز نور شمع رویت بزم غیر آخر
بشام تیره ماهم بتاب ای ما هتاب امشب
بیا در کلبه تنهائیم باری تماشاکن
که اشک از دیده میبارم بدامن چون سحاب امشب
اگر بی برده بنمائی مه من گوشه ابرو
برای دیدن رویت بر آید آفتاب امشب
مبادا از خجالت زیر پایت جان بسپارند
مرو در بزم خوبان ای پیرو بی نقاب امشب
زدستم مگر نگیرد محاسب پیمانته می را
بنوشم باده ای ساقی فراوان بی حساب امشب
اگر شرح غم عجران نویسم بیگمان راهی
صدای ناله خیزد هر کجا از شیخ و شاپ امشب

از: محمد کریم واکمل

حلقه زلف

زلف را حلقه مکن تا نکشی فریادم
نگهت دور مکن تا نکنی ناسا دم
می زهر است مخور تا نخورم خون جگر
خط آن مژه مکش تا نروی از یادم
عشق را با زی مگیر تا ننهم سردر گوه
نازشیرین مکن تا نکنی فریادم
زشته در زلف میند تا نشوم در بندش
طره را تاب مده تا ندی بر یادم
شوق مستی منما ورنه بسوزی جانم
عهد از یاد مبر تا نه کنی بنیادم
زلف را مشک مزن تا نبری از هو شم
ناز با مژه مکن تا نکشی فریادم
نگهم کن دیگر تا بسخن نیست مرا
مژه خم کن که نکنی زین همه قید آزادم

این عکس جالب را دو شیوه شریفه اختری برای صفحه دوستان
فرستاده اند. البته با شرحی که در زیر آن میخوانید:



میمون: اگر نمیتوان بانده شده دخترک همراه شد، دست ظاهر شررا
که میتوان تقلید کرد.

راپور از: ضیا روشن

ماجرای جوانیکه ۶۰ شبانه روز دختر ۱۱ ساله را اختطاف کردند

۷۲ ساعت رادر کندوی آرد در حالی که با کارد گاو کشی تهدید می شد زندانی ماند

لنگو ته پدرش را دام نهاد و دخترش را برد.



گل زرین



غلام حضرت



گل عوض

یافتیم هیچ کاری از دستم ساخته نبود.

دختر که ۱۱ سال داشت و لی قد و اندامش وی را ۱۴-۱۵ ساله نشان میداد، اصلا با شنیده کندز بوده که توسط اختطاف کنند اش مدتی بکابل آورده شدند بود، باقی جریان را این چنین وانمود میکند:

در آن اتاق که من بودم اصلا روز و شب فهمید نمی شد تا اینکه مرا ذریعه مو تری که سا عتبا در بین آن بودم به شهری دیگر خارج از کندز نقل دادند و بعد گذشت چند روز که نمی دانم يك هفته دو هفته و یابیشتر از آن بود فهمیدم مرا آن مرد در قلعه توخچی مربوط ولايت پروان به خانه پدرش نقل داد.

است و در همین روز ها در همین محل بود که بین فامیل آن مرد هله هله افتاد که من ندانستم، تا آنکه يك نفر بنام جان محمد برا در آن شخص که مرا اختطاف کرده بود دستم را گرفته داخل اتاق تاریکی که شاید خرج خانه شان بوده برده در بین يك (کندو) آر دکه نیم آن مملو از آرد و نیم دیگرش خالی بود انداخته و سر آنرا مسدود ساخت.

دختر که گل زرین نام داشت جر یان زندانی شد نشی رادر بین کندو آرد این طور گفت: نیمه نام چند روز در کندو سر بسته آرد با قسی ما نسیم تنها اوقات صر فغان میدانستم که صبح است و یا شام و خفتن و علت این زندانی شدن خودم را در بین کندو آرد هم ندانستم تا آنکه يك روز جان محمد سر کندو را باز کرده در حالی که کارد گاو کشی را بمن

چندان مهم نیست .. ما درم را بکمکم می طلبیم بعد از آنکه مرد دور و پیش خود را نظر انداخت بمن چنین گفت:

حاجت به مادرت ندارد .. من دیدم لنگو ته پدرت را با در عقب آن در ختان برده است.

چون قبلا از لنگو ته با آن مرد گفتگویی نکرده بودم فلذا سخن او را قبول کرده بطرف در ختان با عجله و شتاب روان شدم .. هنوز تجسس را پایان نداده بودم که دستمال بزرگی برویم انداخته شد گلویم با دست برای اینکه آوازم بیرون نشود فشرده شد هر قدر برای رهایی خود تلاش کردم تلاشم در برابر بازوان آن شخص جهت رهایی ام بیپوده بود، هنوز که نیم ساعت نگذشته بود خود را در اتاق تاریکی یافتم که بالای سرم همان مردی که قبلا سر را هم سبزشده بود دیده شده او در حالی که گارد برانی در دست داشت با تهدید از من خواست آواز نکشم و جهت فرار شتاب و عجله نکنم، - بسان پرنده گو چکی درین حال عقاب تیز پرو بالی خودم را محصور

در حالی که خودش را در آغوش پدر ریش سفیدش گرفته بود جر یان اختطافش را که ۶۰ شبانه روز از پدر مادرو برادران کو چکش و مهم تر از همه از مسکنش دور بود چنین میگوید:

چون دختر بزرگ خانواده خود بودم، برای کمک با مادرم همیشه شستن لباس های چرک را انجام میدادم در یکی از روزها که هوا طوفانی بود و باد به شدت می وزید تکه چند از لباسهای شسته شده را باد تیت و پاشان کرده بدور انداخت که به زود ترین فرصت همه اش را جمع و جور کردم و لی لنگو ته پدرم را نیافتم .. پالیدم .. هر طرف را گشتم ولی از لنگو ته اثری نشد پیدا بکنم، در همین فرصتی که خواستم موضوع را با مادرم در میان بگذارم که دفعتا مردی میان قد سر را هم سبز شده پرسید:

جان کاکا یش چیزی را گم کردی..؟

در حالی که سر ابا یش را نظر کردم و دیدم چهره او نا آشنا است مضطر بانه برایش گفتم:

نشان میداد گفت من در عقب کندو هستم هر گاه صدای از تو بیرون شد از کندو آرد بیرونست کرده با همین کارد سرت را از تنت جدا می کنم و دو باره با گفتن این الفاظ سر کندو آرد را مسدود کرد.

حیران ماندم چه گپ است و چرا این مرد بعد از چند روز مرا تهدید کرد در همان لحظات صدای خود را

بقیه در صفحه ۶۰

دجنوبي قطب له سپينو...

مگر دقطب دپلنوالي په ۱۲ درجو کوي. مگر داتومونو او مولیکيو لونو او ۴۷ دقیقو کښي، ناخا په دخلو ر وړانگي دقطبي دایري دپاسه دمخکي واپو تراکتو رونو ماشينونو کنگل په ۷۰ کیلو متري او تفاع کښي ونيو اود ده او ملگرو دپاره یسید تباهي داسي مقدمه برابره کړه چه کده امریکي دایي الوتکي او هیلکو پترونه ددوی مرستوته نه وای رسیدلي امکان درلود چه تر کلونو کلونو پوري به په منجمد ډول ملتته پاتې شوي وای.

پاتې په ۶۲ مخ کښي

دردفتر مدير

بقیه صفحه ۴

بلی و قتی مقالاتم چاپ نشد، اشعارم که باید چاپ شود. با در ماندگی میگویم:

بلی، باید چاپ شود. این اشعار را در چه مدت سرودید؟

در مدت یکم هفته.

دوسیه را روی میز بسمت من می کشاند و من آنرا از روی میز بلند میکنم. تا حدی سنگین است.

شاید کاغذ هایی داخل دو سیه بیش از شصت یا هفتاد صفحه باشد هفتاد صفحه که پر از قصیده و غزل و رباعی و شعر نو است.

میبیر سد:

چاپ میشود؟

وقتی حرف میزند دستانش می لرزد و خشمی پنهانی در وجودش میدود.

میکویم:

باید ببینید! ببینید، که مثل مقاله هایم نشود.

بعد میگوید:

خدا حافظ و باعجله از اتاق بیرون میرود. و من میمانم و یلگا دوسیه، دوسیه که می تواند دیوان کوچکی شود از یک شاعر، شاعری که شعر گوئی او بیش از ده روز سابقه ندارد و انگیزه شاعر شدنش هم اینست که مقالاتش چاپ نشده و برای نام آوری به شعر و شاعری رو آورده است.

«جان تا لبوت، ددغی اډی دېرېښنا میخا نیک، به قطب کښي دعکس اخیستلو په پاره کښي ماته یو په زړه پوري پکی بیان کړ. هغه وویل کله چه ددغی سیمی ته ورسید دفروری میاشت وه او دقطبي شپږ میاشتنی نامتو شپي څخه دوه یادری میاشتنی تیری شوی وی اوله دی امله چه د قطب دنامتو سپیدی وخت رانېردی کیده، ده تصمیم ونيو چه د سپیده داغ دعکس اخیستلو او خپرلو دپاره

دایي دپاسه مخصوص اتوماتیک ماشينونه اودستگا وی ودروی خو زردی ته متوجه شو چه ددغو دستگاؤ اتوماتیک ماشينونه به کنگل شي څکه چه د هواد یخنی درجه به په هغه موقع کښي تر صفر لاندی ۷۰ ته ورسېږي په دی ډول دی ته مجبور شو چه ددغو دستگاؤ دپاره دپنځه ضد

یوداسی بوبنس جوړ کړی چه حتی پخپله هم تر یوی مودی پوري پکی واوسېږي اوله بیلو بیلو زاویو څخه عکس واخلي او په دغه کار بریالی هم شو او اوس اوس له قطبي سپیدی څخه دده رنگه فلمونه څه دپاسه یو ملیون ډالره ارزښت لری.

قطبي سپیده له علمی پلوه دلمر تریاتو وړانگو لاندی دالکترون او پروتون دخلانېو یوه بشپړه نښه ده اودهغه راختل ددی سبب کیږي چه دمخکي مقناطیسی سیمه په زړه پوري اندزه انحراف وکړی اوالبته په قطب کښي مساله محسوسه نه ده څکه چه په دغه سیمه کښي قطب نما کارنه

کندو و ن ده یا می لسر جرا ید را

کښي مساله محسوسه نه ده څکه چه په دغه سیمه کښي قطب نما کارنه

کښي مساله محسوسه نه ده څکه چه په دغه سیمه کښي قطب نما کارنه

شماره ۴۹

دغرونو په زړه کی

کیده، په ښه شان د پاتریسکا، زیریدنه وشوه له خو هفتو نه وروسته په عادی ډول می زده کړی ته ادامه ورکړه او زما لور په وړیا توگه د وړکتون له خوا د نورو کوچنیانو په شان سا تله کیږي چی د فراغت په وخت یی گورم او خپله مورنی مینه بری کوم.

زه د پوهنتون د لیلی په هغه بر خه کی هستو گنه لرم چی دمپرو خو او اولاد لرنکو میرمنو له پاره ټاکلی شویده نو مو پری د هستو گنخی میا شتنی کړا په اتیا (ستوتینکی) بلغار یایی پیسی وښوده چی دده د میا شتی معاش سلمه بر خه تشکیلوی.

زه د پوهنتون د لیلی په هغه بر خه کی هستو گنه لرم چی دمپرو خو او اولاد لرنکو میرمنو له پاره ټاکلی شویده نو مو پری د هستو گنخی میا شتنی کړا په اتیا (ستوتینکی) بلغار یایی پیسی وښوده چی دده د میا شتی معاش سلمه بر خه تشکیلوی.

د یوی بلی پو ښتنی په خواب



کی وویل چی دوه دری کا له نور بهم دلته پاتې شی خرچی زده کړه یی پای ته ورسېږي وخت په دیسه پختکتیا سره خفلی، زه دومره مشغوله یم چی حتی د وخت په تیریدو هم نه پو هیږم، لکچر و نه او سیمینا رو نه تعقیبوم د صنفي کارونو له پاره درسی تیاری نیمم اوبه روغتون کی عملی کارو نه کوم چی په کا فی اندازه د زده کړی له پاره مدد مواد گټل کیږي زه او زما ملگری بوئیکا د شپي تر نا وخته پوري په گڼه سره کتابونه لولو، کله چی ستو ما نه شو نوزه ور ته د گانا په پاره کی خبری کوم او هغه راته په خورا دلچسپی سره غوږ نیسی، گانایی موزیک اودانس سره هم پوره علاقه خر گندوی.

سپیده‌ها اینجا آرام است

هر دو رویداد اصلی فلم بر یک پایه بنا یافته است: جنگ بر فرد اثر میگذارد، پیر همانه آرزوهای فرد را لگدمال میکند، کاخ سعادت فرد را فرو میریزد، و فرد برای جنگ بی تفاوت است: زن و مرد، پیر و جوان، کودک و سالخورده باستکدلی نابود میشوند. و آنوقت مرد کوچک به پا میخیزد - با سر خورد به جنگ آبدیده میشود - به جنگ دشنام میدهد، به جنگ افروزان نفرین میفرستد، خشم و غضب دیوانه اش میکند و میخواهد انتقام بگیرد و باکی ندارد اگر درین انتقام جانش را از دست بدهد.

گروه غصه داران

بخش اول فلم بر معرفی آدمهای فلم تمرکز یافته است. این آدمها (دختران و صاحب منصب) همه غصه دارند. غصه هایی که جنگ به بار آورده است. ولابد در همان آغاز همدگر را خوب درک می کنند، کم از کم دختران همدگر را خوب درک میکنند، و غصه هایشان بخاطر چیز هایست که از دست داده اند. به خاطر شادبها و سعادت های بر باد رفته است.

گذشته های زندگی این آدمهای غصه دار به شکل صحنه های بازتابی خاطره ها روی پرده می آید. و این صحنه های گذشته شکوهمند زیبا و رنگین است.

کارگردان برای نشان دادن تضاد گذشته های شیرین و حال تلخ و ناخوشایند، شیوه بی جالب

بقیه صفحه ۱۳

یک کشف جدید

بوهنون انقره از نظر خویش دفاع نمودم تا آنکه در کنگره که از ۱۶-۲۰ سپتامبر سال ۱۹۷۳ در انقره دایر شد راه یافته و بالاخره ازان جا نیز تصدیق بدست آوردم.

امینوارم این عمل من از یکطرف خدمتی برای هموطنان و نوع بشر بوده و از جانبی تشویق برای جوانان حاضر و آینده کشور عزیز ما گردد تا باشد که روزی همه مشکلات ما توسط همین جوانان در همین خاک حل شده و برای جهان بشریت مصدر خدمتی گردیده باشیم.

معلم ثانی ابوفارابی

تخمین زده میشود، اما دانشمندان مشهور احمد آنش طی مقاله ای که اینکو نه نظریات را طی تحقیقات سال ۱۹۵۰ بنا سبب هزار مین سا لکرد فارابی در ترکیه انتشار نحو انکار نا پذیر اثبات نموده اند داد، تعداد آثار فارابی را ۱۶۰ معرفی (۷) «باقیدار» کرد و آنها را یکا یک شمرد در مورد محتوای عمومی آثار فارابی و تصنیف این آثار نیز در منابع شرق و غرب نظریات گوناگون موجود است، اما فارابی شناسان معر و ف م، خیرا لله یف که درباره آثار و افکار این دانشمند تحقیقات وسیع و عمیقی انجام داده و کتب در رسالات متعددی درین زمینه به نشر رسانده است، مجموع آثار فارابی را نخست به دو گروه منقسم میسازد: ۱- آثار یکه مشتمل بر شروع و توضیحات بلا واسطه فارابی بر آثار دانشمندان یونان و دیگر دانشمندان معاصر او و متضمنین مناظره هایش با آنان میباشد ۲- آثار اصیلی که بخاطر حل مهمترین مسایل علمی و فلسفی وقت تالیف نموده است.

محقق مذکور معتقد است که ضرورت این نوع تقسیم آثار فارابی طور عینی ناشی از خصوصیت و مضمون آثار مذکور میباشد و علاوه برین این نوع تقسیم دارای مزایای خاصی است: نخست اینکه در تصویر تکامل تدریجی فعالیت علمی فارابی بما کمک میکند و ثانیاً در اثبات پایه بودن ادعای برخی از محققین مغرب زمین در مورد ایجاد های علمی فارابی، بحیث یک دلیل موثر خدمت مینماید.

در بسا منابع غربی دایر به تاریخ و فلسفه از اصالت و مستقل بودن افکار اجتماعی، فلسفی قرون وسطی شرق نزدیک و شرق میانه و از نقشیکه این افکار در تکامل مدنیته جهانی داشته اند افکار اجتماعی، فلسفی قرون وسطی افکار بمثابة تصورات کاملاً پندار گرایانه تصور میگردد و از اینکه فارابی دانشمندی دارای استعدادی خلاق و آفریننده و اندیشه های مستقل و اصیل بوده است، انکار بعمل می آید و فقط بحیث شارح آثار ارسطو و بمثابة کسیکه افکار اجتماعی فلسفی یونان را تفسیر کرده و در شرق پخش نموده است معرفی میشود. دانشمندان واقع

بقیه صفحه ۳۵ سرگذشت...

«ایزادو را» گفت: - من همه چیز را خوانم نوشت چرا ننویسم؟ دیگر هیچ چیزی که جنبه شخصی داشته باشد، برای من باقی نمانده است. من به مردم تعلق دارم و مردم با من همه چیز را در بسا راه من بدانند می خواهم مردم مرا درست بشناسند اگر این کار صورت بگیرد، ذهن مردم در باره من چقدر تغییر خواهد کرد.

هر کس «ایزادو را» را هنگام گفتن این کلمه ها میدید، میفهمید که او درباره گذشته هایش فکر میکند، این حقیقت در چشمهاش او خوانده میشود.

آنشب، در حالی که بصورت مبهمی از گذشته ها سخن می گفت به «گابریل دانزیو» روان نویس معروف اشاره کرد:

- من هرگز او را دوست نداشته بوده ام و لی «دانزیو» از دلدادگان بزرگ جهان ماست. او مردیست زشت و بد سیما، خیلی هم زشت است، ولی این نکته برای یک زن زیاد ارزش ندارد، زیرا سخنهایی که «دانزیو» میگوید، کاملاً بی نقص است. او روزی دستهای مرا در دست گرفت و گفت که به نظرش دستهای من بسیار زیباست. البته این سخن را مردان بی شماری پیش از او بمن گفته بودند. اما او چیزی دیگری نیز گفت. او گفت «ایزادورا دستهای شما مانند دستهای فرشتگان است که میکشند» کرده است.

بقیه در صفحه ۹۵

سنحیف کمار پیرامون زندگی

دسته دوستان پیشین خود نماید . اگر چه پیرامون وی سخنان عجیبی در اوایل بگوش میرسد که خود شمس افغانی برای تردید آن همه لفاظی ها روا نمیداشت .

اگر تنها در یک فیلم (ساون کا کیست) بازی همبازی بودم مگر وی یک دختر با شخصیتی است .

لینا چند اور کر :

قبل برینکه هنوز هر دو با هم در علمی از ساخته های راجه نوا نبی به نام (من چلی) روی پرده بیاییم همه مرا تهدید نموده میگفتند که همبازی بودنت با این دختر «بدقسمت» کار پسندیده‌ی نیست و نباید همراهِش علمی را تمثیل نمایی ولی من در جواب میگفتم (بگد ارید تا خو شقسمتی من او رانیز طالع مند بسازد) و همان بود که راستی همینکه در علمی (زادی تند ن) بنام (انپولی) جوړه شدیم فلم خوبی از آب برآمده و شسپورت خوبی گمایی کرد .

اینک که فلمهای من چلی و ایمان هم آوازه جاننداری کسب نموده است در فلم دیگری نیز بنام (ایمی رنگ هزار) مقابل هم قرار داریم که ممکن است در فلمهای بعدی نیز در کنار هم باشیم .

در طرز کار او یکنه می متوجه شدم که او هرگز به ناز و نخه متوسل نشده و نمی خواهد باطن از پهای اضا فی با کسی مقابل شود . او خود را مطابق بهر صحنه آرایش نموده و به آزادی کامل رولش را پیش میرود .

اگرچه در مورد وی نیز شایعاً تی بگوش میرسد ولی چون همه حقیقت نداد او هم با بی اعتنائی همه شنیدنی ها را بیاد فراموشی میسپارد .

او را از سببی دوست دارم که هرگز در ایام شونتک با اعصاب همیا زیش با زی نمیکند .

همامالینی :

از همه اولترمایان در علمی بنام «دهوب جهان» با هم یکجا شدیم مگر فلم مذکور از تکمیل شدن شش رول دیگر از تکمیل شدن باز ماند چندی بعد بار دیگر در فلم (سیا اور گیتا) درین آواخر در فلم (شعلی) همکار هم دیگریم ولی باین تفاوت که هرگز بصفت هیرو و هیرو بین مقابل هم قرار نگرفته ایم زیرا هممالینی قرار داد هایی ازین نوع را مسترد نمیدارد .

شاید مطلع باشید که فلم ساز معروف فلمهای تلگو که اکنون فلم ساز دایش را بر زبان هندی نیز میسازد در نظر داشت نام هممالینی را ایفا کر نقشهای نخست فلمش استخدام کند، مگر هنوز نشونتک آغاز یافته بود که بعضی از او بستگان هممالینی بصیغه اعتراض پیروید و سسرو گفتند یا به عوض سنحیف هیروی دیگری را مقابل هممالینی قرار بدهد و یا اینکه از انتخاب هممالینی در برابر وی صرف نظر نمایند .

متن بود که مخلص قبل از آنکه فیصله برود پیوسر را بشنوم خودم از میان کنار رفتم و از منصرف شدنم ابلاغ کردم .

شاید روی صحنهات شمع ویا مجسمات دیگر مطالب زیادی پیرامون ارتباط من و هممالینی مطالبه و شنید . با شید مگر صرف اینقدر علاوه میکنم که هممالینی هنوز به بیمانه نرسیده است که خوبی و زشتی خود را تحت کنترل خود داشته باشد چه وی آنقدر کار میکند که حتی برای استراحت هم موقع نمی یابد پس بزودی

ممکنه همه توانایی و تجربه خود را بیل میسازد .

اگر چه مادر هما میگوید که هرگز بین من و دخترش گدا مسو نفا می مو جود نیست مگر با هم اگر چنان نباشد پس چرا از مقابل شدن با من میهراسد و اگر چنان است که هممالینی مرا هتر مند خو بی نمیشنا سد پس چرا رو لهای پیش نهاد شده را به مقابل من نمیگذرد تا زمینه هنر نمایشی مقایسوی مان واضح گردد مگر با هم درین مورد محض مادرش مقصود است نه خود وی چه اوست که هممالینی را داشته است تا از گفتنهای پیروی کند .

اگر چه پشت سر گو بی و عیب جو بی اشخاص عادت نیست مگر صرف همینقدر میگویم که هماما لینی در حیات شخصی خود با آن دختر شمشیر باز فلم سینما و گیتا یکی متفاوت است با هم و را لد ینشس میخوانند که راجع پاینده دختر شان تصمیم بگیرند و هم خود هما میتواند زندگی کنونی اش را پیروی کند .

وحیده رحمان

یک هنر مند سنجیده و محتر میست که تنها هیچ همیا زیش را بنظر تحقیر نکریده و احترام میگذارد بلکه این رویه جا دویی اش را در برابر همه روا میدارد و روی همین ملحوظ طر فداران بشمار می رود ای فلم بدست آورده و از طرف همگان احترام فوق العاده میشود .

مانا حال در دو فلم (من مندر و صبح و شام) با هم یکجا ایفای نقش نموده ایم مگر نمیدانم که چرا مردم بعد از باره رو مان و عشق مان سخنپای تا درستی را رد یف میگردند .

چون عشق بدون کدام آلود گی خلیسی ها پاک و مقدس است و وحیده رحمن این لطفویا محبت بی آایشش را در برا ستر همه روا میدارد پس نباید روی این رویه انسانی وی کلمه عشق آلوده و عاشقی را گذاشت و هر گاه هر کسی در مقابل ویگران از همین رویه وحیده رحمن پیروی کند دیگر ایذا جنکی برای اهل بشر مضموم نداشته و دنیا بمنز له بیشتر خواهد شد .

بهمه حال شنید خبر یکه و حید رحمان پس از ازدواج با ونای فلموداع میکند - نه تنها برای من خلیسی ، گران تمام میشود بلکه از آذانه میگویم که هنر مندی بیایه او باز پیدا شد . نمیتواند او را تنها بت احترام داشته و خوا هرداشت .

شرمیل تیگور :

او که بمطالعه ذوق سر شازی را داشته . در ادب سیاست و تجربه دستنی توانا وارد ، تا حال در فلمهای (چر تر هینی و نا ندر) رولهای هیرو و هیرو بین را ایفا کرده ایم .

او که در تمثیل سنایل خاصی را تعقیب میکند صرف بحرف از واقعاتی آگاهی دارد که در سر اسیر جهان اتفاق می افتد .

شرمیلا که در فلم فهم قابل ملا حظه داشته و در همه چیز تاحدودی وارد است . در اوایل محض نمایش اندام زیبایشش دلفریبی میکرد . مگر همینکه بعد از رولهای درستی بد ستش رسید ، دیگر او هم به گرایشش در هنر افزوده و تلاش خود را برای بهتر بودن چند برابر ارتقا داد .

او که از رواجش نیز همانند فلمهای پیش موفق است هر گاه بصحنه فلم حاضر شود طراوت ، لطف و سرور را با خود بیجا می آورد .

با همه وجود اظهار اعترا ف میدارم که اگر در آینده با و در علمی مقابل نشو م متنبی بدقسمتی ام میدانم .

ممتاز :

ممتاز اسم یک دختر شوخ بی باک و بی تکلف میباشد من زول یک دیوانه در فلم کهلونا مقابل او بازی میکردم مگر هر وقتیکه میگرام تمام میشد با قهقه بلند وی مواجه شده همیشه از شوخی وی بلفغان می رسیدم .

ممتاز هم که از جمله آر نیستان پر آوازه میباشد دل پاک داشته و همراهانش را خیلی عزت و احترام مینماید .

ممتاز که در آینده در فلمهایی چون «همان و آپکی قسم» با من روی پرده می آید آید آنقدر با علاقه و طیفه اش را پیش میرود که هرگز خستگی احساس نکرده و بعضاً چنان میشود که دیگر اعضای بونت ولسه میشوند ولی او همچنان خو شدارد کسار کند .

زینت امان :

زمانیکه در فلم (سجایی) با شمی کیور همبازی بودم او گفته که هر گاه فرصتی فلمساز شود رول هیرو و یش را بمن خواهد داد ولی از آنجا یکه او همیشه بدله گوی بود این حرف او را بصیغه مزاح پذیر فتم ولی همینکه در فلم (منور نجن) رول هیرو را بمن سپرد دیگر بحافظه و تصمیم وی تسلیم شدم .

زینت امان که اضا فتر در فلمهای مانگن نمازوی پرده آمده و روی همین عاد ت همیشه در لباسهایش گو فاگو نی بنظر میخورد .

درین فلم رول مقابل من را دارد . او که با پشتکار مداوم در اندک مدت - نصف اکثر سنهای کلاس اول پیوسته است

درین فلم رول یک زن هر جایی را بعهده داشته ولی آنقدر بد رستی رو لشرا پیش میبرد که کمتر کسی میتواند با وی همسری کند .

زینت امان از طرف کلیه مشمولین دنیای فلم استقبال نیک شده و همیشه آینده در خسانی را برایش پیش بینی مینمایند .

ریحانه سلطانه :

او که پس از ختم تحصیلات از فلم استیو ت بدنیای فلم آمده است خلیسی بخود اعتماد داشته و برای بار اول در فلم (دستک) رول مقابل را ایفا کرد .

فلم دستک را هر دو بزحمت زیادی بازی کردیم ولی سر انجام همین زحمات ما را به بزرگترین جایزه که عبارت از (نیشنل آوارد) یا جایزه ملی میباشد نایل آورد .

ریحانه استعداد خوبی داشته و هر گاه رول در خود پسندش گیر افتد او را - چنان پر داس میدهد که چنگی بد لبهاش بریزد .

ریحانه سلطانه پسندیده و خوشش اختلاق است .

فیجی :

زما نیکه هنوز کودک بودم باشتیا فی تمام از فلمهای نیمی دیدن کرده و از همان آوان هنرش را بی نظیر و باوقار می خواندم .

زمانیکه پس از مرگ کرودت آصف صاحب (محبت اور خدا) مرا در برابر نمی پذیرفت دیگر احساساتم بکلی اوج گرفته و غرور خاصی در خود سراغ می نمودم چه آخر در برابر او فترتین چهره زمان خود همیا زی شده بودم .

نیمی رول لیلی را در فلم محبت و خدا ایفا میکرد و اگر حلاً می خواست که این فلم تکمیل میشد دیگر برای همگان ثابت میشد که نیمی بواقع همان لیلی بیوا بازی کرده است که در فسانها شنیده ایم چه میتوا سم ادعا کنیم که خداوند نیمی را صرف بر ای منظوری خلق کرده بود که رول لیلی را بازی کند .

نیمی در جریان شونتک فلم محبت اور خدا برای مان اشعار نقر اردو را با چنان زیبایی زمزمه میکرد که سرانجام من هم بشعر اردو و علاقه شدید پیدا کرده و اکنون کتب متعددی از اشعار اردو و زیب کتابخانه شخصی ام میباشد .

اورا که تا حال بهمان خوبی و عاد ت باقی است نه تنها عزت مینمایم بلکه احترام فوق العاده بی نسبت با و داشته و دارم .

سر گذشت دردناک ایزادورا

میکرد . در چشمها یش در خشمی عجیبی دیده میشد .

در حالی که از سر میز شام بر میخاستم (ایزادورا) گفت :

- چون پول داده ایم ، بو تل برانندی را با خود مان میبریم .

بعد ، بو تل را خودش بر داشت و میامیز را ترک کردیم .

به دستهای فرشتگان میکل آنر تشبیه کرد .

کاملاً روشن بود که این تشبیه سخت « ایزا دورا » را خوش آمده است و هر وقت ازین مسو ضوع صحبت میکرد ، در چشمها یش درخششی عجیبی دیده میشد .

(ایزادورا) را خوش آمده است و هر وقت ازین مسو ضوع صحبت

« ایزا دو را » لختی خاموش شد و من فهمیدم که در باره گذشته ها می اندیشد . سپس از اندیشه برون آمد و گفت :

- متوجه هستید ؟ بسیاری از مردان بمن گفته اند « ایزا دورا ، دستهای شما مانند برگ گل است ! »

ولی تنها « در آرزوی » این بزرگترین عاشق همیشه جهان ، دستهای مرا

مستقل بود که مخلص قبل از آنکه فیصله برود پیوسر را بشنوم خودم از میان کنار رفتم و از منصرف شدنم ابلاغ کردم .

بدتر از مرگ

راستی اینجانب قابل تحمل است - راستی اینجانب قابل تحمل است -
 نمیدانم تو از شبیهانی که اینجسا خالک و دود
 میکنیم، چه لذتی می پری ؟
 در واقع درام هم چیز جالبی نبود در قسمت
 های آخر که انصافا هیچ چیز دلچسپی نداشت،
 خنده های روزگی را میشد بخوبی تشخیص داد.
 پس از ختم درام ساعت حرکت فرا رسیده
 بود . طبعان مثل سایر همجنسانش در
 عزیمت تاخیر نشان داد . این البته بغاظر
 آن نبود که زن و مرد جوان را بازم تعقیب
 کند، برخلاف این توقف او محصول تفکر
 ناگهانی اش راجع به مرگ پرسش بسود :
 ایامارک درویش واقعا خوشبخت بود ؟
 چاک و فته بود مونر شانرا از پارکینگ
 بیاورد و در این لحظات انتظار اجباری بازم
 مشغول تفکراتی آن مردوزن جوان و زیبا گردید.
 ولی در همان لحظه یک حادثه رخداد .
 حادثه بی باور نکردنی ... اما او که اینک
 رویاره بطرف بازمیرفت تا از عمارت کالری
 خارج شود ناگهان مرد دیگری در مقابل او
 پیداشده دستش را محکم گرفت و گفت :
 خواهش میکنم از میان جمعیت بیرون برویم .
 لازم است باشما صحبت کنم مادرم !
 لیدی سوی ون، در جوانی البته زیبا بود
 و بسیار اتفاق افتاده بود که جوانان مزاحمش
 میشدند و این تقریبا برایش بی تفاوت شد
 بود، اما درین سن و سال فورا میتوانست
 بفهمد که این از آنگونه مزاحمت ها نیست،
 و قضیه باید تا حدی جدی باشد . این مرد جوانی
 تقریبا ۳۰ ساله بود و کلماتش نیز در قدم اول
 چندان مبهم نبود . ولی گفت :
 نام من لنتون است، سرمفتش لنتون .
 این هم ورقه هویت من . و کارت کوچکی را
 که در یک پوش شفاف پلاستیک بیاتر هویتش
 بود به لیدی سوی ون نشان داد و قلب زن
 به تپش درآمد . جوان گفت : اگر با من
 بدفتر مدیر موسسه بیابید خیلی بهتر میشود .
 وقتی لیدی سوی ون از فرط شگفتی مثل
 اینکه در خواب راه برود، با آن مرد وارد اتاق
 مدیر شدند ، در یک نظر در آنجا تابلو های
 رنگی، تصاویر آر تیستهای، یکنیز، چند چوکی
 و آن زن و مرد جوان را که به ایستای صحبت
 میکردند، تشخیص داد . یک مرد چاق با
 صورتی مرطوب از عرق که لباس تیره شب
 در برداشته ، نیز آنجا دیده که در عین آنکه
 برای آن زن زیبا و مرد جوان ویسکی میریزد،
 میگوید: نمیتوانم بگویم چقدر متاثر شده ام
 از اینکه چنین اتفاق بدی در تیار من رخ داده
 است .
 ولی چون آن زن و مرد هنوز هم با حرارت
 زیاد بین خود صحبت شانرا ادامه میدادند ،
 ملتفت اظهارات او نشدند . لیدی سوی ون،
 که بزحمت دگر باره برخورد مسلط میگردد،
 پرسید :
 - چه واقع شده است ؟
 لنتون جواب داد :
 - این خانم سینیور تیبسونی ، گردن بند
 الماس خود را مفقود کرده است . فکر میشود
 این گردن بند، فعلا نزد شما باشد .
 لیدی سوی ون، مثل اینکه متفجر شده
 باشد فریاد زد :
 - چگونه جرات می کنید ؟
 در عین حال با خود فکر کرد این جمله اش
 چقدر شبیه بایکی از جملات درام ادا شده
 است . ملتش لنتون تکرار کرد :
 - آیا نزد شما نیست ؟
 لیدی سوی ون، غرش گنان جواب داد :
 - طبعان نیست . این تصورات بیپوده بی
 است . (لحظه بی ساکت شد و بعد گفت :)
 لطفا بگوئید شوهرم نیز اینجا بیاید . او در
 بیرون انتظار مرا می کشد .
 لنتون ، شانه های خود را بالا افکنده .
 بسوی دروازه شد و در آنجا با یک نفر پولیس

مبارزه با بیسوادی ...

یونسکو به اساس مطالعات وسیعی که در یک تعداد ممالک انجام داد، به
 این نتیجه رسید تا سواد آموزی با کسب و کار مردم ربط داده شود .
 این روش فعلا در سیزده کشور روبرو به انکشاف تطبیق میگردد .
 ناگفته نماند که سواد حیاتی بیشتر شامل امور تر بیوی بوده و انکشاف
 اقتصادی را تا حدی بنیان گذاری میکند .
 منبع پس از بررسی وضع بیسوادی در کشور و نواقص آن میگوید :
 - به یاری خداوند (ج) و مطابق به آرزوهای قاینتملی ما، برای امحای
 بیسوادی، پروگرام های وسیع و سریعی را تحت کار داریم .



یک صنف از کورس مبارزه با بیسوادی

سرگذشت دردناک

وقتی به طبقه پایین رستوران - رفتیم ، کسانیکه برای غذا
 خوردن نشسته بودند از رسم گذشت ما تعجب کردند . اصلا
 وضع ما خیلی مضحک بود :
 برادر (ایزا دورا) لباس عجیبی به تن داشت (ایزادورا) کلاه سوخته
 اش را به سر گذاشته بود و بوی تلخ زیر بغل داشت .
 من اکنون خودم را به خاطر - قضاوت نا درست آن شب ملامت
 میکنم . اساسا آنشب نمیدانستم که افتخار شام خوردن بایک نا بغه
 را دارم . ولی اینقدر میفهمیدم که با تجربه بی نظیری روبرو شده ام
 اگر آنشب کسی سر سر - ایستادم میکرد و میبوسید که این
 تجربه را برایش شرح دهم میگفتم که از یکنام معبد ویران شده یو نا نی
 بر میگردد - معبدی که را همه اش یکی از قبرمانا نتر از ییدی های سنده
 گردهم بود .
 این نخستین انتباه من از (ایزادورا) به شمار میتواند رفت .
 با قیدارد
 دلایل زن حداقل هفت سال زندانی خواهد - حرف اصلی اینست که امروز مغز تو
 شد . و حالا بزرگترین کارما سپردن این خبر بکلی از کار افتاده است . طبعایی می برد
 به مطبوعات است . که این یک افتراست و فوراً هم بسون لندن
 - فکر میکنید این اقدامات سبب خواهد حرکت خواهد کرد .
 شد، مارک سوی ون به لندن برگردد ؟ زیرا لازم است مادرش را از حبس نجات
 - باید برگردانیده شود . زیرا یقین دارم بدهد . خوب بگو به بیم برای مطبوعات
 تومیدانی که من نمیخواهم این زن سالخورده چگونه خبری ترتیب داده یی ؟
 مدتی دراز زندانی باشد .
 - اگر بایزیدن نام پیدار خبر، فوراً بی برد در دست داشت ، شد :
 که این یک اختراست چی ؟

حضرت ابوطلحه انصاری (رض)

کافی است که حضرت رسول علیه السلام گفته اند: صورت ابوطلحه در سپاه بهتر از صد تن است.

ابوطلحه (رض) زنی داشت مبارز و مجاهد بنام ام سلیمه بنت ملحان که قبل بران با پدرش بن مالک «رض» ازدواج کرده بود، پیغمبر «ص» در مورد وی گفته اند: من در خواب دیدم که به جنت داخل شدم و در آنجا زن ابوطلحه «رض» را با کسانش دیدم.

آن زن قبیل از شوهرش ابی طلحه به دین اسلام مشرف گردید، زمانیکه از وی خواستگاری کرد برایش گفت: گرچه من برایت خیلی رغبت دارم و تو نیز بمن همچنان تمایل ندیدی داری ولی تو مرد کافر و من زن مسلمان هستم اگر بعدین اسلام مشرف شدی همان میروم است از تو نه زرد می خواهم و نه سفید بلکه اسلام را از تو دارم پس اگر مسلمان شدی پاتو ازدواج می کنم. چون اراده خداوندی به آن بوده ابوطلحه (رض) نزد رسول علیه السلام رفت و خواست اسلام خود را اعلام بیا در پیغمبر «ص» به اصحاب خویش گفت: ابوطلحه در حالی نزد شما می آید که عزت اسلام میان دوستان آن مشاهده میشود.

ام سلیمه با شوهرش در غزه حین اشتراک نموده بدست راستش خنجر و بدست چپش جلوشتر شوهرش را گرفته بود، و قتیکه ابوطلحه خنجر را بدست وی دید ازش پرسید در جواب گفت: خنجر را بغلطری گرفتیم اگر بعضی از مشرکین بمن فریب شوند شکست را توسط او بیاورم، سپس ابوطلحه به پیغمبر علیه السلام گفت: آیا آنچه که ام سلیمه میگوید می شنوید که چنین و چنان میگوید: سپس رسول خدا ص فرمود ای ام سلیمه بدون شک خداوند کافی و نیکوکار است.

انس بن مالک (رض) روایت می کند که وی حضرت عایشه صدیقه و ام سلیمه را در روز جنگ احد در حالی دیده است که آن دو تن در ستان شان را آستین نموده دیک را به سینه و شکم خود گذاشته بارها به مجاهدین غذا رسانیده اند.

هر چند که از حیات ابوطلحه (رض) سبزی می شد همواره پیوسته پی جهاد می کرد، در طول زندگانی رسول خدا علیه السلام غزاهای تائیکه پیغمبر خدا «ص» از دنیا چشم پوشید، سپس ابوطلحه (رض) در طول خلافت روایت حدیث نموده اند.

روایاتی از جزایر دهن نمایند و تانه روز بکدام خشکه ای نرسیده بعد از آنرا دهن کردند. تاریخ روایت می کند که چندی در خلال نه روز کدام تغییر نکرد این صحابه مبارز و قهرمان اسلام میان آب هوا و آسمان در طول زندگانی خویش به جهاد ادامه داد و نامی از خود بیاد نگذاشت.

وفات این صحابه جلیل القدر در سال ۳۱ و یا ۳۲ هجری اتفاق افتاده بعضی ها سال وفات او را سال ۳۴ دانسته اند که در آنوقت سنش ۷۷ سال می رسید.

روایتی وفات او را در شام و روایت دیگری در مدینه تایید می کند که حضرت عثمان بن عفان (رض) اجازه او را انداخته است.

بهمه حال روایات تاریخی بپر قسمیکه باشد همه بهوی اتفاق دارند که این صحابه مبارز در طول حیات خود از جهاد دست نکشیده است. بسیاری اصحاب از وی پوشید، سپس ابوطلحه (رض) در طول خلافت روایت حدیث نموده اند.

بوقیه صفحه ۵

در زمینه فرهنگ

دانشمندان در پرتو تشجیع و تسویق خلفا و زمامداران اسلامی، موقع یافتند تا در حدود توان و امکانات فکری شان، دست بکار شوند و نتایج زحمات خویش را در شکل یک معارف علمی بوجوه بیاورند و ساحت علوم را پهن تر و گسترده تر سازند.

مساجد اسلامی حیثیت مراکز علمی ای داشت که مجالس علمی در آنجا انعقاد می پذیرفت و خلفای عباسی خویشتن را حامی علم دانسته قصر خویش را بحدیث مرکز بخش و اشاعه تفکرات و معرفت می شمردند.

چنانچه معتقد بالله (عباسی) در قصر خویش جاهای جداگانه برای بحث علما در رشته های مختلف علوم تخصصی داده بود و برای این دانشمندان هر گونه وسایل زندگی و عطایا و بخشش ها، در راه گسترش علوم گوناگون میا بود تا مو لقاته به پیش برونند.

و منظر علوم جهان شمول سازند.

در عصر خلافت امامون (پیشرفت و نهفت علمی با اوج خود رسید که میتوان این عصر را عصر نهفت دانش و فرهنگ عمومی در تاریخ تفکرات اسلامی نامود کرد.

بزرگترین عامل نهفت علوم درین عصر این بود که خلیفه خود دانشمندی بزرگ و عالمی نامی

شماره ۲۹

آیا بشقاب های پرنده حقیقت دارد؟

دیگر بیرون آمده اند. آنها جمعا دوسال توسط یک تیم برجسته سیانس دا نها تحقیقات علمی نمودند که توسط دکتر ادوارد یو کاندون مکمل شده است. و این تحقیقات علمی مستقل در یونیورسیتی کلو رادو که رابطه مستقیم پانیروی فضایی داشت. جمع آوری شده است. در ایالات متحده امریکا این دسته ها تقریبا به قیمت ۵۳۹۰۰۰ دلار میباشد.

بازی اراده خروج به جهاد کرد فرزندان اش از روی شغفت و عطفوت پیش آمد نموده از کثرت نبرد و ازدیاد جهاد وی یاد آور شدند، در جواب بپوشان گفت: فرزندانم بدون شک پیرو جوان مارتحت طلب شده اند اسباب جنگ مرامیبا سازید، وقتیکه بوی پیشهاد گردید که عوض او فرزندانش بچنگ برو د ازین پیشهاد تاجر به سیمایش هو یسد ا شده شعار خود را ادا می کند که انفر و اخفا و تقالا.

بعدا ابوطلحه (رض) در اخیر عمرش جهت غزا و اعلائی کلمته الله در حال ایمان قوی بکشتی سوار شده خواست دعوت خدا را در بربر بحر بسمع مردم برساند همان بود که درین گیرودار چشم از جهان پوشید انالله وانا الیه راجعون.

۱۵۰. صفحه این موضوع که در سال ۱۹۶۹ مکمل شده بود بطور خلاصه از این قرار است:

هیچ دلیل مستقیم موجود نیست دلالت از یک مفکوره قناعت کننده نماید و اثبات شد که هر کدام از یو- اف- او- اس هانمایدگی از سفینه فضائی نماید، پس از مدت کمی بعد از آن قوه هوائی امریکا (پروژه کتاب آبی) خود را بند نمود که در مدت ۲۱ سال از دسامبر ۱۹۴۸ الی دسامبر ۱۹۴۹ آنها مشغول جمع آوری راپورهای بشقاب پرنده بودند و در حدود ۷۰۰۰ آنرا تجزیه و تحلیل نمودند. خلاصه راپور ر قوه فضائی در آنوقت چنین بود.

۱- هیچیک از اجسام هوائی نامعلوم نشانی نگذاشته مگر معانده که به خطوط امنیت ملی باشد.

۲- هیچ دلیل موجود نیست که شاهد اجسام دیده شده از یک فضا خارجی باشد.

کدام تصورات زیاد تری موجود نبود که آیا این اجسام غیر عادی چه خواهد بود.

سکر تر نیرو فضائی آنوقت رابرت، سی سیمنز گفت که تنه این پروگرام تصدیق شده نمی تواند در حصه امنیت ملی یا علاقه به سیانس بعد از این بایندهیچ راپوری مورد قبول واقع نشود و بر علاوه باید کارگندی هیچ نگه داشته نشود و هم تحلیل صورت نگیرد.

یکی از نمایندگی های متمدن حکومتی بر حسب فیصله در اواخر اکتوبر به تفتیش آخرین راپور های یو- اف- او- اس و طرز عمل منبع اجسام موجوده رسما گماشته شده بودند. یک سخن گوی قوای هوائی سوال کرد که آیا قوای نظامی امریکا اکنون در باره این معما چه میکنند؟

سروی انفرادی:

بعضی از موسسات انفرادی مطالعات این رشته را به اساس مطالعات یو- اف- او- اس تعقیب میکنند و برخی از آنها تحقیقات ساینتیفیک جوی را بدون پیروی از یو اف او اس پیش میبرند کمیته ملی تحقیقات پدیده های فضایی که مخفف آنان، ای، سی، پی می باشد هفده سال قبل با عضویت سه هزار عضو تشکیل گردیده و قدیمترین موسسات انفرادی به شمار میرود.

دفتر کمیته مزبور واقع واشنگتن دی سی و شعبات آن در تمام ایالات متحده میباشد. در رشته تخصصی دی سیانیتیک فعالیت دارند.

نیاغلی استورات نکسن رئیس ان ای آس پی طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبر نگار یو اس- اند و در رپورت راجع به اجسام غیر عادی که اخیرا در آسمان به مشا هده رسیده است چنین اظهار نمود:

بقیه در صفحه ۶۱

دونات

شیر، پوره، تخم مرغ و دار چینی را با هم مخلوط نمائید، سپس موادهر دو طرف را یکجا نموده خمیر نسبتا صاف بسازید، و بعد خمیر را تو سط ماشین آش و یا چوب مخصوص آش پهن نموده ذریعه ماشین مخصوص آن (اگر در منزل داشته باشید) و در غیر آن تو سط دو سه قطی بزرگ و کوچک قطع نموده آنرا متعاقبا در روغن سرخ کنید، سپس روی آن مربا و یا پوره خوب میده شده بریزید.

ماجرای جوانیکه ۶۰...

بیرون نکتم در حالیکه روزهای گذشته درین باره بمن چییزی نگفتند در همین فکر و خیال بودم که آواز... بلی... آوازی... خدا یا چه بگویم... کم بود در بین کندواز خوشحالی بمیرم که آواز بمن بیشتر و نزدیکتر شد... بلی آواز

پدرم بود که بعد از یک ماه و یابیشتر از آن شنیده شد، دانستم پدرم سراغ من در همین مدت بوده از دور آمده... از دور... دور و برای یافتن من... برای گرفتن من در آغوش پر مهر و صفایش خیلی خوشحال بودم... خوشحال برای آنکه امشب مهمان بودم... آری مهمان بوسه های گرم مادر و پدر و برادرانم و این مهمانی... مهمانی اشک های خواهد بود که همه ی ما را سیراب کند... سیراب دوره هجران...

وامشب من برای آنها قصه می کردم... قصه های گرم... قصه های یک ماه دوری خود را... یک ماه شکنجه و اسارت خود را... بلی از موه های انبوه من و از موه های غلوی من برای انجام مقاصد شوم خود آن نامردان

جز چند تاری بسرم نمانده و از لگد های که همیشه برای سرعت کار و شغل خرو گاو استفاده میکردند در اعضای بدن من... بلی من که یک انسان بیگناه و معصوم بودم دریغ نمی کردند.

دانستم در کنار پدرم برادر خورد سالم نیز است و آنها خانه هارا تلاشی میکنند... برای یافتن من و شنیدن صدای چند نفر دیگر هم است که آنها نمایندگان قانون بودند که باید در جهت تلاشی خانه آمده بودند، چند لحظه صداها دور شد فهمیدم اتاقهای دور تر را می یابند... خواستم فریاد بکشم که من اینجا هستم و این جرأت را بخود دادم که دفعتا سر گندم باز شد و این بار باز هم آن جوان کارد گاو گشتی را بمن نشان داد و دوباره به خاموشی تهدیدم کرد و این وقتی بود که صدای پدرم را شنیدم که گفت:

دخترم را نیافتم... قو ماندان صاحب شمارا بخدا رحم کنید... فرار دهنده دخترم همین ها هستند و جز اینها کسی دخترم را نبرد است... زیرامن معلومات کامل بدست آورده ام... صدای بلند تری شنیدم که گفت: دخترت پیدا میشه پریشان مباش همه رفتند و من ماندم و کندو... من ماندم و جانم محمد و من ماندم و کارد گاو گشتی... بیست روز دیگر هم سپری شد و در همین مدت من بودم و ولت کوب و من بودم و توقعات نامشروع چند نامردی که همه برادرها بودند و پدرشان هم از آنها حماقت میکرد... از گل زرین که آثار غم و اندوه چهره طفلانه اش را مستور ساخته بودمی پرسم... در آنجا هیچ زنی نبود که لااقل جلو آن حیوان صفت هارا بگیرد؟ در حالیکه بطرف پدرش عمیق شد بعد از چند لحظه مکث نگران تر از پیشتر می گوید: چرا، بودند زنها ولی بمن کمک نکردند خوب باقی جریان... ز راه کابل خانه دلاک... دلاک چاریکار بود... برادر غلام حضرتت کسیکه مرا از کندز اختطاف کرد... چرا از پروان؟

بخاطر آنکه همه روز تحت تعقیب قانون بودند و ناگزیر برای کم کردن رد پایم بکابل بخانه گل عوض دلاک در دهمزنگ ماندم... اما بفضل خدا و تلاش پو لیس کابل در دهمزنگ بیشتر از چهار روز نماندم چه در یکی از این روزها گل عوض دلاک بخانه خود آمده بر عکس جانم محمد برا در خود که با کارد گاو گشتی تهدیدم میکرد با یک نوت پنجاه افغانیگی از من خواش کرد هرگاه کسی صدا کرد و یا برسان گرد آرام در پس خانه نشسته و جواب نگویم:

حیران شدم باز چه نیر نک است که بر من تحمیل میکنند چون در کند و تجربه به حاصل کرده بودم گفتم حتما یا نمایند قانون و یا پدرم باز به سراغ من می آید هنوز دیری نگذشته بود که بعد از بیست روز صدای پدرم را شنیدم که مرا به نام صدا میکنند بنابراین بلا درنگ از زیر دست گل عوض دلاک فرار کرده بطرف حویلی آمدم و بعد از دو ماه دوری از فامیل رنج و غذاب و ستم یک مشت مردان مجرد خودم را در آغوش پدرم یافتم و بعد از نیم ساعت وقتی پو لیس مرا از آغوش پدرم بیرون کشید که هنوز هم سیل اشک از چشمان پدرم میریزد... از پدر دختر که گل محمد نام داشت می پرسم:

برای یافتن دخترک چه مدت سرگردانی دیدی؟ در حالیکه سرش را لچ کرده نخست به دعای پو لیس و قانون پرداخت گفت: دو ماه بدون داشتن پول مزار شریف... ننگرهارالی تورخم لغمان... شبرغان... تالقان... خان آباد... چاریکار و کابل را گشتم اما چون جوینده یا بنده است خدا دخترکم رازنده بمن رساند.

می پرسمش: مادرش خبر شد؟ می گوید: همان روز ذریعه تلفون گل زرین را با مادرش پو لیس کابل و کندز در تماس ساخته که هر دو طرف جزگوه سخن زده نتوانستند رود.

برای یافتن دخترک چه مدت سرگردانی دیدی؟ در حالیکه سرش را لچ کرده نخست به دعای پو لیس و قانون پرداخت گفت: دو ماه بدون داشتن پول مزار شریف... ننگرهارالی تورخم لغمان... شبرغان... تالقان... خان آباد... چاریکار و کابل را گشتم اما چون جوینده یا بنده است خدا دخترکم رازنده بمن رساند.

می پرسمش: مادرش خبر شد؟ می گوید: همان روز ذریعه تلفون گل زرین را با مادرش پو لیس کابل و کندز در تماس ساخته که هر دو طرف جزگوه سخن زده نتوانستند رود.

می پرسمش: مادرش خبر شد؟ می گوید: همان روز ذریعه تلفون گل زرین را با مادرش پو لیس کابل و کندز در تماس ساخته که هر دو طرف جزگوه سخن زده نتوانستند رود.

می پرسمش: مادرش خبر شد؟ می گوید: همان روز ذریعه تلفون گل زرین را با مادرش پو لیس کابل و کندز در تماس ساخته که هر دو طرف جزگوه سخن زده نتوانستند رود.

می پرسمش: مادرش خبر شد؟ می گوید: همان روز ذریعه تلفون گل زرین را با مادرش پو لیس کابل و کندز در تماس ساخته که هر دو طرف جزگوه سخن زده نتوانستند رود.

آیا بشقاب‌های پرنده حقیقت دارد؟

در مدت پنج سال اخیر اکنون نما لترین دوره کار موسسه ما می باشد در شش هفته گذشته به اندازه تمام سالهای گذشته راپور های بما رسیده که نشان می دهد مردم ما اجسام غیرعادی رادرآسمان مشاهده کرده اند . تجربه نشان میدهد که موسسه یو اف او اس در صورت مسا عدت در هر پنج الی شش سال به همین اندازه را پور مشاهدات اجسام عادی را خیر بد هند در سال ۱۹۶۷-۱۹۶۶ آخرین دفعه ایکه راپور اجسام غیر عادی به مقایسه رسیده بود این مشاهدات آهسته آهسته رو بکاهش گذاشته و به آخرین نقطه خود در سال ۱۹۷۱ رسید . از آن تاریخ به بعد راپور مشاهدات رو به افزایش پیدا کرد .

رئیس ان ای آس ای اظهار نمود که وفور مشاهدات مانند سالهای گذشته بوده و کم و بیش همان سلسله راطی در سالهای اخیر طی نموده است . اکثر اجسام غیر عادی در شب دیده شده که بعضی از آنها روشن و بعضی تاریک و برخی هم پارتنگهای مختلف ظهور مینمودند اما نه موسسه سی پی ونه دیگر موسسات انفرادی قادر خواهند بود تا تجربه های جدی را به عقیده ساینس دانان برای معلومات بیشتری که راجع به «تیوری اجسام الکترونیکی» بکار است ، حاصل نمایند .

برای امتحان چنین تجربه بنا بگفته یکی از ساینس دانان غیر حکومتی که همکار یکی اجنسی حکومتی مانند ان آس آ اداره ملی هوانوردی و فضائی و یا شاید تسهیلات مشترک یک گروه از یونیورسیتی های آمریکا امکان پذیر است یا نه ؟

مثال های آتی نظریه تئوری الکترونیک را تا اندازه تائید میکند: بتاريخ ۴-اکتوبر در ایالات میسوری حادثه رخداد که یک موتوروان در موتور لاری خود در حال حرکت «توب آتش» را مشاهده نموده که بسوی وی فرود می آمد تصادم آن شیشه های موتور را از هم پاشید و چشم موتور وان تا چند ساعت بعد از برخورد قادر بدیدن

مردی بانقاب بقیه

اتاق را دود سیاه رنگی فرا گرفته بود . حتی در يك قدمی نمی شد چیزی را دید و همینکه الك قدم اول را بر داشت پایش به زوی جسد بیحال سر جنت فیر بند شد . الك او را از جایش بلند کرده کشتا ن کشتان به دهلیز بیرون برد . در نگاه اول تصور نمود که نباید امیدی به زنده بودن او نداشته باشد زنگهای خطر و سایط اطفائیه در فضای عمارت بیجید و از هر سمت پولیس ها بداخل اتاق ریختند .

ماموران اطفائیه بعجله وارد دهلیز شده ، روده آب را با خود می کشیدند .

شعله تند و خیره کننده آتش به سرعت خاموش شد . اما دفتر الك به صورت يك اتاق مخرو به در آمده بود . حتی در واژه سیف از حصه چیراس آن کفنه شده بود . هیچ يك از شیشه های کلکین ها و هیچیک از مو بل داخل اتاق درست نمانده بود و يك سوراخ بزرگ در وسط اتاق بچشم می خورد .

الك فریاد زد : « بالدر ، بکس هارا نجات دهید . الك خودش سخت بافیر مشغول بود و سعی می نمود با مساز و کوشش او را دو باره بهوش آورد . وقتی معاون الك را به امبولانس انداخته بطرف شفا خانه بردند ، الك برای دیدن خرابه و بقایای اتاق در هم ریخته بر گشت . انفجار شدیدی بود .

الك اظهار داشت : « بلی ، يك بمب بوده ؟ يك گروه از ماموران مسن در دهلیز ایستاده ناظر خرابی های بودند . (اتمام)

عادی را در آسمان مشاهده نمود معنی اینرا ندارد که این اجسام عجیب توسط کدام دماغ خارجی کنترل می شود .

این طرز تحلیل درین باره صدق نمی کند .

«فیر» را که مرد با استعدادی بود والک نسبت به او اعتماد فراوان داشت ، نزد خود فرا خوانده شروع کرد به پالیدن کلید بکس . بیرون آوردن پندل کلیدروش ثابت او بود . او می خواست این احساس را ایجاد کند که می خواهد لبها سپایش را از تن در آورد ، زیرا کلید را جایی پنهان کرده بود که می بانیست تمام سوراخها و درز های کرتی و واسکت را بدنبال آن بگردد . سر انجام کلید را از یکی از جیب های پیدا کرد . پس از طی مراسم ، الك کلید دراز سوراخ قفل دروازه چرخاند و پله آنرا باز نمود .

ذر الماری آهنی چندان بکسهای متعدد گذاشته بودند که وقتی الك در واژه سیف را باز کرد ، بکس ها بطرف الك سرازیر شد . الك آنها را یکی بدنبال دیگر به فیرداد و فیر آنها را روئی میز نهاد .

الك در حالیکه اشاره به آن بکس بزرگتر می کرد گفت : « ما اولتر بکس پادینکتون را باز می کنیم .

بادر اظهار داشت : « این قیچی کاملا کند شده ، به اجازه شما می روم و یک قیچی تیز تر می آورم ، الك پاسخ داد : عجله کنید ! بالدر به سرعت از اتاق خارج شد .

در يك لحظه بعدی فیر با سرعت هر چه تمام تر بطرف دروازه خودش را بر تاب کرد والک از روی او خودش را به بیرون افکند . درست در همین لحظه صدای شکستن شیشه ها بگوش رسید و متعاقبا آواز غرش يك انفلاق و پخش شدن گاز بیهوش کننده سراسر اتاق را فرا گرفت . الك یگانه کسی بود که روی یا هایش ایستاده ماند . تمام

در لاس انجلس چنین اظهار داشته است .

مردم واقعا بعضی چیز های را مشاهده می کنند که تخنیک نیست این هم حقیقت دارد که چیز های را مردم مشاهده میکنند قانع کننده نیست اما اینکه آن اجسام غیر

د جنوبی قطب له سپینو

به اثر د یخو وړی اولری په یوه ساعت کېنې ۹۰ د کیلو مترو په چټکوالی سره په دغه سپینه دښته کېنې هری خواته خغستل . تاوی چه غرونه ویلی کېږی او دکنگلو ډایې دوحستنا کو گولیو په شان اوښتی اودباد په قوه په فضا کېنې حرکت کوی دمسک - مودو، ډایو رادیو اعلام وکړ چه که هرڅوک له خپلې ډی خخه راووزی، چه لومړنی ساکنیلو سره به یی یخ ووهی د یخو ددوړو اولرو په وجه چه فضایی نیولی دودلر وړانگی په هغو پاندي داسی یوه ویروونکی او په عین حال کېنې ښکلی منظره جوړه کړیده چه ستاینه یی نشی کیدای داسی خر گندپیری چه گواکی په زرگونو سره اوشنه په فضا کېنې دجنوب او شمال خواته حرکت کوی او یا په زرگونو رنگه شغلی خړخی یقینا پوهان له خپلو ډو خخه د مخصوصو وسایلو په ذریعه، ددغی منظری په خپرانه لیکیدای، مگرزه له دغی مگرزه له دغی منظری خخه نه خه پوهیږم اونه یی ستاینه کولای شم . په دغه ترخ کېنې دوه تنه پوهان دلیدوله خای خخه ماتر شاکشوی او وایی چه له مخصوصی عینکی نه پرته ددغی منظری له کتلو خخه خو موده وروسته پوند والی قطعی ده . یوتن یوه راته وایی :

له کېنې سکاټ خخه پخواهیخ موجود دغی سیمی ته پښه نه وایښی لهدنه وروسته دادی اوس خخه د پاسه نیمه پیری کېږی چه مونږ دلته یو .

له (مونږ) خخه دده مقصد دپشر افرادو نه پخپله دی .

دهغه تړون له مخی چه په ۱۹۵۸

کال کېنې ددغه قطذعلمی خپرونو په باره کېنې دلویو هیوادو ترمنځ لاسلیک شو، دغه لاندنی اصول د هیوادونو دټولو ډو له خوا په دغو سیمو کېنې رعایت کېږی .

له قطبی امکاناتو خخه سوله ایزه، استفاده دنظامی ډو دجوړیدو نظامی پیاوړیتوب د مانور دسرته رسیدو اود هر ډول زیان رسوونکی

وسلی داستعمال په کېنې دهر ډول نظامی عملیاتو خخه ډډه کول .

ذخیرنی او علمی همکاري آزادی له هر ډول مخکنی ادعا خخه ځان ژغورل .

دهر ډول اتومی چاودنو او غیر اتومی ازموینو خخه ډډه کول .

فضایی آزادی اودقطبی ژوندیو موجوداتو ساتنه .

دمرسته کوونکو سر ورسونو منځ ته راوستل اود کېو روابطو تاسیس .

په قطب کېنې زما دریمه هفته پای ته رسیدلی وه چه یو امریکایی هلی کوپتر

بقیه صفحه ۲۰

روز نه به سویی ..

میشود ، که هم چنان بی حرکت وسط سالون ایستاده ام و به جواد چشم دوخته ام .

سکوت سنگین و خفقان آوراناق مدت کو تا هی ادامه پیدا می کند و ظاهرا هیچکس جرأتی در خود نمی بیند حرکتی کند و یا حر فی بزند ، اما لحظه بعد ، محسن خان که هنوز شکفت زده مینماید، قدمی جلو تر میگذازد و در حالی که چشم بمن دوخته است ، از جواد می پرسد :

چه اتفاقی افتاد ؟ این حرکت یعنی چه ؟ به جواد فرصت نمی دهم حرفی بزنند ، میگویم :

اتفاقی نیفتاده ، فقط جواد خان برای لحظه گمان کردند شخصیت دیگری هستند ، شخصیتی که انسان میتواند به آن افتخار کند و به آن بنازد ...

مکتی میکنم و آنوقت مستقیما چشم در چشم محسن خان میدویم و میگویم :

اما خیلی زود جواد خان متوجه میشوند که خودشان هستند ، بسا همان شخصیتی که دارند ، و این شخصیت نه میتواند قابل افتخار باشد و نه میتواند اتکایی بسرای آدمی بوجود آورد .

یوکنکل پیژندونکی هیات دوچی دزی، دپاسه دکنگل شوی سیندد خیرنی دپاره انتقلاوه .

دغه سیمه یوه عجیبه اوهر موزه کنده ده چه ځینی برخی یی وچی او کنکل شوی خاوری وی او په منځنی برخه کېنې یی وړی ویالې پیداشوی دی چه په ۲۲ درجو کېنې نسبتا تودی او په په کېنې بهیږی اوله قطبی عجایبو خخه شمیرل کېږی خکه چه شاوخوا یی زرکلن یخونه نیولی دی وپه دننه کېنې یی دویالی او به دومره توده ده چه لاهوېکېنې وهل کیدای شی . داکتر دیوید میلی ددغه هیات رئیس خویارچی تیری راته بنیسی او وایی چه ددغو تیرو په منځ یی عجیبو فوسیلونو نقش لیدلی دی چه ساکنبان یی ملیونو پخوا نیو کلو خخه دی اود مخکی په هیخ یوه بله برخه کېنې یی مثال نه دی لیدل شوی زه په ډیر حیرت سره دکنگل شوی

در حالیکه گیلان را روی میز میگذازم ، میگویم :

من باید بروم . شما ... محسن خان با عجله میگوید : - کجا ؟ هنوز سر شب است . - امید انم . بهمین جهت می خواهم بروم .

محسن خان میخواهد اصرار کند ، اما وقتی می بینید ، من آنچه گفته ام عمل میکنم ، شما نه هایش را بالا می اندازد و میگوید : - بسیار خوب ، من شما را تا منزلتان همراهی میکنم .

میگویم : - فکر نمی کنم لزومی داشته باشد .

بنظرم دارد . باید موترتان را تا خانه برسانم .

از لحنش صمیمیت و التماس می بارد . خنده میکنم :

آه ، بلی ! بخاطر مسو تر اهدایی باید با من بیایید .

دیگر معطل نمی شوم ، باعجله از اتاق قدم بیرون میگذازم و به طرف در حویلی میروم و صدای قدم های محسن خان هم دنبالم میکند .

تمام

قطب زره ته نژدی کېږم ځینی فوسیلونه دلرم شکل لری او ځینی نوری دښتی وړلیوانو په شکل دی دهغو وښو آثار چه فوسیلونه یی دتیرو دپاسه لیدل کېږی دحیرت وړدی داکتر میلر دما دپای یی فوسیل ته اشاره کوی چه په سودو سیمو پوری اړه لری داسی خر گند پیری چه دقطب یخبنندی دومره ناڅاپی رغلی ده چه دتودو سیمو وایښه پکېنې ناڅاپه فوسیل شوی دی داکتر میلر په دغو ټولو تیرو باندي نمره ووهله او وی ویل چه د هوا د ښه والی په صورت کېنې به د هغو ذخیرنی دپاره بیادلته راشی .

له وچی دری خخه وروسته ، زه په هماغه هلیکو پتر کېنې مک مودو نومی امریکایی ډی ته لاپم دلته تقریبا پوړوکی ښاردی چه دقطب دکنگل شوی غرو نو په غیز کېنې جوړ شوی دی او خه نا خه زرتنه

اوسیدونکی لری چه ټول یی بیلقان علمی پوهان متخصصین ، مهندسین او کارگران دی . که خه هم ویل کېږی چه په قطب کېنې څوک نه تیرېږی ، خوباید ویل شی چه کله کله تنده دومره زیاته ده چه دانسان ستونځی وچیرې . په دغه ډه کېنې د یخ مانوونکو بیړیو دتم خای نه علاوه دکنگلو د ویلی کولو یو مرکز هم جوړ شوی دی چه تروی او په خورو او بو تبدیلوی اود اتوم په قوه کار اچوی .

وهم دستگاه دبرښنا اتومی فابریکه په کار اچوی .

د قطبی ډو د بیولوژی او ژوند پیژندنې ازموینځی بی له کوم تردید خخه د نړی له حیرت نه ډک ازموینځی دی . ددغو ازموینځیو دکارونو له جملی خخه دهغو زلزلو استفاده چه دکنگلو تل لړزی او په هغو کېنې زوری کندي او ویرو نکی سوری جوړوی .

په دغو وختو کېنې چه ترسمندر لاندی قطبی زلزلی معمولا کنکل شوو غرونو او سیندونو په منځ د

ویروونکو چاودنو سبب کېږی یاد اوړی په رارسیدو سره دکنگلومخ نازک او ماتیرې ، د یخونو دپاسه غټ ، غټ سوری منځ ته راځی چه پوهان دخپل ویری سره سره دهغو دداخلی برخی داسرارو په تیره پیا دژوندیو موجوداتو د کشفولو دپاره

پاتی په مقابل منځ کی

افغانستان به کنفرانس

به داعیه اعراب و به باز گرداندن سر زمین های ایشان و اعاده حقوق مردم فلسطین علاقه مندی خاصی داشته و هیات افغانی از هیچگونه مساعی برای کامیابی کنفرانس در احقاق حقوق اعراب خود داری نخواهد کرد .

شباغلی عبدالرحمن پژواک نماینده خاص شباغلی محمد راودر رئیس دولت و صدراعظم در کنفرانس کشورهای اسلامی در لاهور در جواب سوال نماینده پاکستان در مورد این اظهارات مورخ ۲۸ دلو شباغلی خان عبدالقیوم خان وزیر داخله پاکستان که بعد از استقبال از شرکت افغانستان در کنفرانس لاهور گفته بود که پاکستان آمیخته و احسن نیت متقابله افغانستان بوده آرزومند است افغانستان باصرف نظر نمودن از ادعای پشتونستان روابط دوستی خود را با پاکستان تقویت کند گفته است که اگر خان عبدالقیوم خان واقعا آرزو مند دوستی افغانستان و پاکستان میبود یکروز قبل از ورود هیات افغانی آنرا با این اکلانات پذیرایی نمیکرد .

شباغلی پژواک افزوده است که مردم و حکومت افغانستان احساسات دو ستی در مقابل مردم پاکستان دارند ، اما متأسفانه شخصیت های مانند خان عبدالقیوم خان هواره سدره استحكام این دوستی میگردد

شباغلی پژواک تصریح کرد که خان عبدالقیوم خان بخوبی میدانند که دیگر ممکن نیست مطالبات پشتونها و بلوچ ها را پسوانیند و پشتونها و بلوچ ها خان عبدالقیوم خان را خوب میشناسند . شباغلی پژواک در جواب گفتار دیگر وزیر داخله پاکستان راجع به به اینکه حکومت پشتو نستان محکوم مرکزی بدست اجنبی نیست گفت که بودن یک پشتون یا بلوچ در داس یک حکومت معنی آنرا ندارد که حکومت بدست اجنبی نیست . در زمان حکومت بر تانیه بر نیم قاره یکمده اشخاص نیم قساره در حکومت دست داشتند ، اما کسانی که در خدمت قوم بودند در محاسبات برسر می بردند ، آیا امروز در پشتو نستان نیز چنین نیست ؟

شباغلی پژواک افزودند که ذکر این قضیه در چوکات کنفرانس اسلامی از طرف خان عبدالقیوم خان نادرست بود ، زیرا کنفرانس لاهور تنها برای بحث بر موضوع شرق میانه انعقاد یافته است ، ولی ما باین گونه بیانیها اهمیت نمی دهیم ، افغان نستان خواهان حل قضیه سر نو شت برادران پشتون و بلوچ خود از راه مذاکره و بصورت مساومت آمیز بوده و می باشد .

معاون کمیسیون ملی جاپان

روی موضوعات همکاری کلتوری بین مملکتین افغان نستان و جاپان تبادل نظر صورت گرفت . قرار یک خبر دیگر شباغلی مینورو شام دیروز در دعوتی اشتراک نمود که از طرف شباغلی سید شفیق راحل وکیل معین وزارت اطلاعات و کلتور بافتخارش در رستوران باغ بالا ترتیب شده بود . درین دعوت اراکین آن وزارت امران موسسات نشراتی ، سفیر کبیر و بعضی اعضای سفارت جاپان اشتراک داشتند . شباغلی مینورو که در اوایل هفته جاری وارد کابل شده طی دوروز اخیر آثار تاریخی بامیان و هده نیز دیدن کرده

قابل توجه دانشمندان و هنرمندان کشور

وزارت اطلاعات و کلتور بمقصد مساعد ساختن زمینة ایجاد انکشاف و تقدیر آثار علمی - تریبوی - ادبی - هنری - مطبوعاتی و تعمیم نتایج علوم در میان ملت بلسان پشتو و دری به بهترین آثاریکه در زمینة های فوق بوجود آید جایزه میدهد .

سرایندگان - نوازندگان - شعرا - نویسندگان - ساینستمان - نطقان نقاشان - هیکل تراشان - کارتونیست ها - روزنامه نگاران و دیگر هنرمندان همه میتوانند خود را و یا آثار خود را تا اخیر حمل سال ۱۳۵۳ - شامل جوایز مطبوعاتی و کلتوری نمایند .

اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور همه روزه از ساعت ۹ صبح الی ۶ شب برای اخذ آثار و معلومات شما باز است .
تلفون - ۲۰۸۵۳

د جنوبی قطب له سپینو

ماپه جنوبی قطب کبندی (کپتان سکات) او (شکستن) له پخوا نیو استو گینخیو خخه هم لیدنه و کپه . دغه کوته چه په ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ کلو کبندی (سکات) اده وه ، تر اوسه پوری پخپل پخوانی شکل پاتی ده او قطبی دایری ته نژدی په (کیپ - ایونز) کبندی مو قعیت لری چه هلیکوپتر نژدی ورته دریدلای شی . (روبرت فولتون سکات) په ۱۹۱۰ کال کبندی په قطبی دننه کبندی له دوو کلو خطرناکو گرخیدو خخه وروسته دخپلو پنخو تنو ملگرو سره چه ژوندی پاتی و دلته راغی او نسبتا لویه کوته یی جوړه کړه ، خوله هغه خایه هیخکله راستون نشو . په د دغه کوته کبندی هرشی دلومری ورخی په شان و ، مریز حتی دده دگای یو کنگل شوی سپی دبیسکویت اوغذا تر لپه کوته ولیدله چه دهماغه ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ کلو یو شکل پاتی و . (سر زشت شکلیتن) آیر لنندی هم په ۱۹۰۸ کال کبندی دقطبی دایری

دخراغونو اوو سایلوسر ه دغو کنگل شوو سوریو ته خی . په دغه ترخ کبندی له مخکی او آسمان خخه غرونه پورته کیزی اود پرله پسو تالندی یازرگونو جنگی الوتکو دتیریدو په شان ویرونکی غره ها دانسان غورونو کونډوی اود قطبی یخونو زړو نه چوی .

نیگو ین ډوله مرغان په د قطب بنسکی او آرامه او سیدونکی دی چه ته یوازی چاته زیان رسوی بلکه د ننداری وړهم دی . دوی په هغو سیمو کبندی ژوند کوی چه وکولای شی پخپلو بنسکو مینو کو سره کنگلی مات کړی ، ددغو کنگلو لاندی معمولا واره کبان او خوځندی پیدا کیزی چه ددوی غذا ده ، مگر کله چه دغه سیدونو کنگل ونیسی مرغان وپی پاتی کیزی . دنیکوین غوښه غورمه ده اوته خوړل کیزی او سره ددی چه وزرونه لری خو زیات الوزی او په دوو پنبو بانندی گرخی او دغه تک یی ډیره ښه ننداره لری .

تر ۱۰۷ کیلو متری پوری وړا ندی تللی او په دغه سپینه دښته کبندی یی ۷۰۰ کیلومتره وړاندی تک کړی و او په (کیپ ریڈز) کبندی یوه وړوکی کوته درلوده . شکستن دخپلو آسونو دله منخه تلو له امله مجبور شو چه خپله گای په سپیو پوری وتری او تردغه خایه پوری خان رارسوی خو په دغه خای کبندی داسی وړک شو چه تر نن ورخی پوری یی پته هیخ ونه لکیده . مور دده کوته هم ولیده کنسرو شوی غذا ، خراغونه اود شکستن دژوند وسایل خه دپاسه دنیمی پیپی په شکل ساتل کیزی ، او خوک لاس وړبانندی نشی وهلای خکه چه په حقیقت کبندی د جنوبی قطب طبیعی موزیم اود سپینی قاری دتسخیر دپاره دبشر دهلو خلو او سپرمانو لومړنی خاطر ده .

په جنوبی قطب کبندی دخپلی استوگنی دخلو می هفتی په شروع کبندی په هاغه الوتکه کبندی بیرته راستون شوم او په دی ډول ددغه په زړه پوری سفر ډیری په زړه پوری خاطر می لا تراوسه په زړه کبندی پاتی دی .

انستین



مسؤول مدير :

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

دفتر تلفون : ۲۶۸۴۹

کور تلفون ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

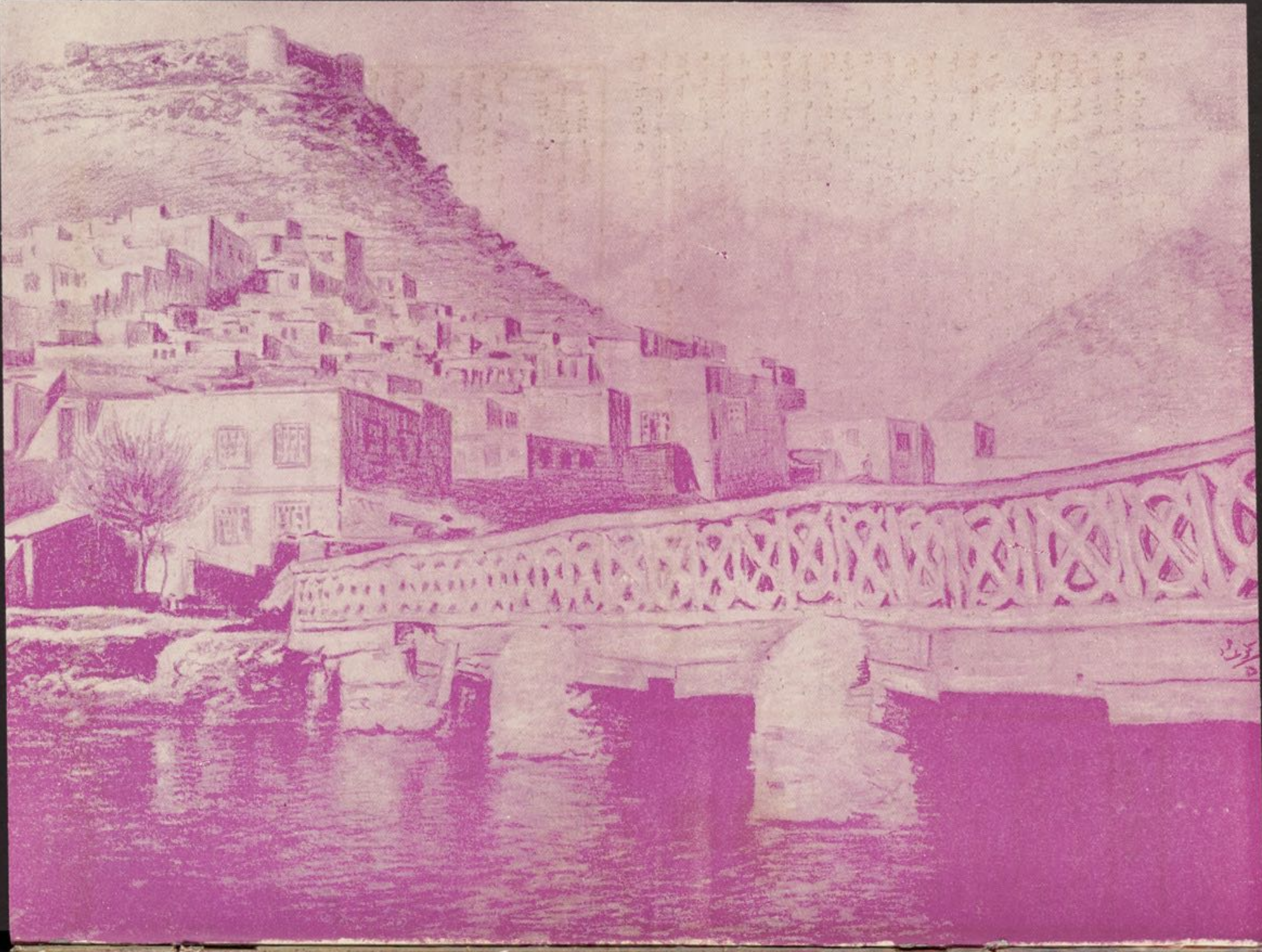
داستراک بیه

په باندنیو هیوادو کبندی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبندی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**